



نیم سہمی



# نسیم سحری

معارف شیخیہ در آثار بابی و بهائی

تألیف

وحید رأفتی

مؤسسہ مطبوعات بهائی آلمان

نسیم سحری  
معارف شیخیه در آثار بابی و بهائی

تألیف وحید رأفتی

مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان

لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی

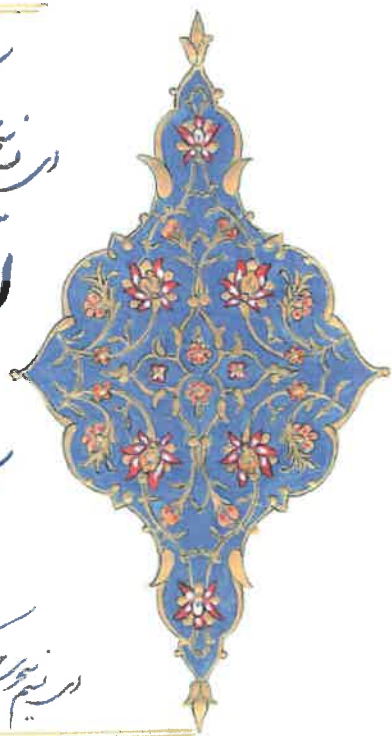
آلمان - هوفهایم

۱۷۱ بدیع - ۲۰۱۴ میلادی

شماره استاندارد بین المللی کتاب: 978-3-87037-551-5

شماره سفارش: RA5-004-01-S-FA

در نیم حک دربار  
حاکم دربار  
اسم  
مکتب خطارو  
در نیم حک دربار  
مکتب خطارو



## فهرست مندرجات

۹	مقدمه
۱۹	فصل اوّل - آثار حضرت نقطه اولی
۱۹	رساله سلوک
۲۱	تفسیر سوره بقره
۲۳	تفسیر سوره یوسف
۲۵	تفسیر سوره کوثر
۳۰	صحیفه شرح دعاء غیبت
۳۶	صحیفه عدلیه
۳۹	دلایل سبعه
۴۵	کتاب بیان فارسی
۵۰	توقیع نواب هندی
۵۹	توقیع جناب حاجی سید جواد کربلائی
۶۶	شرح بر شرح خطبه طتنجیه
۷۳	جواب ملا عبدالجلیل ارومیه ای
۷۸	کتاب به حاج میرزا حسن خراسانی
۸۱	منتخباتی از سایر ادعیه و توابع مبارکه
۸۴	فصل دوم - آثار حضرت بهاءالله
۸۶	۱- منزلت نورین نیرین
۹۶	۲- سر تنکیس

- ۱۱۵ ۳- فرار نقیاء  
 ۱۲۹ ۴- بعد حین  
 ۱۳۳ ۵- شرح القصیدہ  
 ۱۳۶ ۶- ارکان اربعۃ بیت توحید  
 ۱۴۰ ۷- رجعت حسینی

### فصل سوّم - آثار حضرت عبدالبهاء

- ۱۴۵ ۱- منزلت نورین نیرین  
 ۱۴۶ ۲- نشو و نماى نهضت شیخیہ  
 ۱۴۸ ۳- شرح القصیدة  
 ۱۵۳ ۴- سرّ تنکیس  
 ۱۵۵ ۵- وجود قائم در اصلاب  
 ۱۶۲ ۶- بعد حین  
 ۱۶۴ ۷- عقبہ زمردی  
 ۱۶۶

### فصل چهارم - آثار حضرت ولی امرالله

- ۱۷۲ ۱- بعد حین  
 ۱۷۳ ۲- سرّ تنکیس  
 ۱۷۶

### فصل پنجم - تغییر مسیر: تحولات شیخیہ بعد از سید کاظم رشتی

- ۱۸۰ (شیخیہ کرمان)  
 ۱۸۲ بخش اوّل - از آثار حضرت نقطه اولی  
 ۱۸۶ بخش دوّم - از آثار حضرت بهاءالله  
 ۲۲۵ بخش سوّم - از آثار حضرت عبدالبهاء  
 ۲۴۵ بخش چهارم - از آثار حضرت ولی امرالله

کتاب‌شناسی

۲۴۹

فهرست اعلام و اهمّ مطالب

۲۵۵

## مقدمه

در بسیاری از آثار مبارکه حضرت نقطه اولی مناقب و فضائل شیخ احمد احسائی (۱۱۶۶ - ۱۲۴۱ ه. ق. / ۱۷۵۲ - ۱۸۲۵ م) و سید کاظم رشتی (۱۲۱۲ - ۱۲۵۹ ه. ق. / ۱۷۹۷ - ۱۸۴۴ م) مورد مدح و ستایش قلم آن حضرت قرار گرفته و بسیاری از اقوال و آراء و افکار آنان نقل و شرح و بسط یافته است. آثار جمال اقدس ابهی، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله نیز شامل نصوص عدیده‌ای است که در آنها از محامد و نعوت آن دو وجود مسعود یاد شده و نیز افکار و آثارشان مورد استشهاد و شرح و تفسیر قرار گرفته است.

این کتاب که با عنوان "نسیم سحری" در اختیار علاقمندان به معارف مذهبی قرار می‌گیرد حاوی آثار مبارکه طلعات مقدسه بهائی در ارتباط با مناقب و سجایا و مآثر آن نورین تیرین است. حجم و حدود همه آثار بابی و بهائی که در ارتباط با معارف آنان از اقلام طلعات مقدسه عزّ صدور یافته بر حقیر معلوم نیست اما در این کتاب سعی بر آن بوده است که حتّی المقدور امّات الواح و آثار موجود در طیّ چند فصل در معرض مطالعه خوانندگان گرامی قرار گیرد و اکمال و اتمام این مشروع به مطالعات وسیع تر آیندگان و غور عمیق تر آنان در بحر آثار حضرت نقطه اولی و آثار مبارکه بهائی موکول گردد.

در این مقام هر چند شایسته چنان است که شمه‌ای از شرح احوال و افکار و آثار این دو نجم افق هدایت الهیه به رشته تحریر در آید، اما وجود منابع عدیده از جمله دو فصل مشیع در صدر کتاب تاریخ نبیل زرنندی و نیز مطالب مشروح دیگری که به تفصیل در ذیل "نورین تیرین احمد و کاظم" در صفحات ۱۶۰۲ - ۱۶۶۲ کتاب قاموس ایقان (ج ۴) مندرج گشته، نیاز به تحریر شرحی مبسوط در این



موارد را مرتفع می‌سازد. مطالعات دیگری نظیر مندرجات صفحات ۱۰۴-۱۲۴ در کتاب حضرت باب و مقالات مربوط به "شیخیه" در دایرةالمعارف تشیع (ج ۱۰) و در دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی (ج ۲) و رهبران و رهروان (ج ۲، ص ۳۸۷-۳۹۷) و دایرةالمعارف فارسی (دکتر مصاحب) (جلد دوم، بخش اول) نیز در اختیار علاقمندان است. منابع دیگری نظیر کتاب فهرست کتب شیخ اجل و مکتب شیخی از حکمت الهی شیعی و کتاب شیخی گری بابی گری از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع نیز برای مراجعه علاقمندان به شرح احوال و افکار و آثار جناب شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بسیار مغتنم تواند بود.

مقاله انگلیسی ذیل نیز که دربارهٔ عکس‌العمل شیخیه نسبت به ظهور حضرت باب به رشتهٔ تحریر در آمده از مطالعات برجسته‌ای است که می‌تواند مورد مطالعه علاقمندان به این موضوع قرار گیرد: Denis MacEoin, "Early Shaykhí Reactions to the Báb and His Claims", *Studies in Bábí and Bahá'í History* (Los Angeles: Kalimát Press, 1982), pp. 1-47.

مقالهٔ دکتر بهروز بهرامی، که تحت عنوان «نظری به شیخیه در رابطه با امرالله» انتشار یافته (مطالعهٔ معارف بهائی، طهران: مؤسسهٔ ملی مطبوعات، ۱۳۴۴ بدیع، ص ۸-۲۷) و مطالعهٔ مفصل دکتر کامران اقبال تحت عنوان «ارتباط عقاید بابیه با عقاید شیخیه»، که در نشریهٔ خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر (لندگ: انجمن ادب و هنر، ۱۹۹۲ م، ج ۳، ص ۱۷-۴۲) منتشر گشته، نیز اطراف و جوانب مختلفهٔ ارتباط معارف شیخیه را با تحولات فکری و مذهبی بعد از آن کاملاً روشن می‌سازد.

علاقمندان به معارف شیخیه البته می‌توانند به کتبی نظیر الشیخیه، نشأتها و تطورها و مصادر دراستها، اثر السید محمد حسن آل الطالقانی و کتاب العلامة الجلیل احمد بن زین الدین الاحسائی فی دائرة الضوء، اثر محمد علی اسبر که به زبان عربی تحریر شده نیز مراجعه فرمایند. در عین حال همه آثار مبارکه حضرت ربّ اعلی و آثار مبارکه بهائی که در فصول مختلفه این کتاب عرضه گشته و مخصوصاً شرحی که حضرت عبدالبهاء در کیفیت ولادت و نشو و توسعه نهضت شیخیه مرقوم فرموده‌اند، و در فصل سوم این کتاب درج شده، تماماً گویای نقش، مقام و تأثیر افکار و آثار آن دو بزرگوار در حیات مذهبی و فرهنگی جامعه ایران در قرن

نوزدهم میلادی است.

چنان که در فصل اول این کتاب ملاحظه خواهد شد، حضرت ربّ اعلی در آثار خود از جناب شیخ احمد احسائی و جناب سید کاظم رشتی با عناوینی نظیر "باین" و "مظهرین مقدمین" یاد نموده و جناب سید کاظم را به کرات با عنوان "معلمی" مذکور داشته‌اند. حضرت بهاء‌الله از شیخ احمد احسائی با عناوینی نظیر "الشیخ الاجل الافضل ظهرا لاسلام و کعبه الانام" و "سراج العلم بین العالمین" و از او و سید کاظم رشتی با عنوان "نورین نیرین" یاد فرموده‌اند و جمیع این آثار حکایت از آن دارد که کتب و افکار و عقاید این دو کوب درّی، راه را برای ظهور حضرت باب و امر جمال قدم هموار نموده و در افق مظلم اعتقادات قشری اهل تشیع در قرن نوزدهم میلادی نوری از امید و آمادگی رخشانده است.

اهمیت آثار و افکار شیخیه اگرچه می‌تواند در نظام فکری و اندیشه‌های مذهبی، کلامی و فلسفی آنان نمودار باشد اما اهمیتی حقیقی که تأثیری عینی و واقعی در تاریخ افکار و عقاید ایرانیان داشته و از حیطة فکر، به باروری محسوس منجر گشته آراء و افکار شیخ جلیل‌القدر و سید بزرگوار درباره مهدی موعود و ظهور قائم منتظر است که وسائل بیداری و هشیاری جمعی از طلبه، تجار، روحانیون، کسبه و مردم بالا و پائین شهری را از هر طبقه و صنفی در سر تا سر ایران فراهم نموده و شوق درک و ورود به عصر و نظامی جدید را در آنان شعله‌ور ساخته است.

نهضتی که شیخ و سید عظیم الشان علمدار آن بودند اگرچه در نوع و زمان خود نهضتی خلاق و نوآور بود اما ابعاد فکری و اجتماعی آن به سختی از حدود عقاید سنتی مذهب تشیع فراتر می‌رود. معارف اساسی شیخیه لااقل در سطوح ظاهری و متعارف آن با آن چه در معارف شیعه مقبول و متداول است تفاوت و تغایری بین نداشت تا بتوان مرزهای مشخص آن را به دقت تعیین نمود. عنصری که در شرح و بیان عقاید سنتی آنان تازگی دارد نه به محتوای مطالب آنان و نه به نحوه شرح و بیان آن مربوط می‌شود. آن چه در معارف شیخیه ملموس و محسوس است و جلب انظار بسیاری را سبب گشته مربوط به نحوه برخورد آنان با قضایای جهان تشیع، دیدگاه جدید آنان و تعبیرات و تأویلات تاریک و روشنی است که در کیفیت درک قضایای مذهبی ارائه نموده‌اند، کیفیتی که در جمعی کثیر هشیاری ذهنی و آمادگی

عقلی و عاطفی برای قبول تغییر ایجاد نموده، جمعی را به مخالفت با آنان برانگیخته و بنیان عقاید قشری را در جمعی دیگر لرزان و متلاشی ساخته است.

نهضت شیخیه به جای آن که عملاً بدعت گزار و نوآور باشد و ادّعی انداختن طرحی نو را در اصول عقاید و افکار شیعیان در سر پیروانند، مکتبی است که لزوم نوآوری و نیاز به نوجوئی و امکان دگر اندیشی و نوخواهی را تعلیم می‌دهد و بر لزوم تغییر در نظام مذهبی و اجتماعی عصر خود تأکید می‌کند. این تأکیدات که گاه در لباس کنایه و استعاره و ایما و اشاره، و گاه به تصریح و تشریح ارائه می‌شود قرین آگاهی عمیق، علم، درایت و حکمت وسیعی است که آن دو سراج علم و عرفان از آن‌ها بهره کافی داشته‌اند. این شرایط از طرف دیگر با زهد و تقوی و صراط مستقیمی که در آن قدم بر می‌داشته‌اند درهم آمیخته و تأثیر و نفوذ افکار و آراء و انفاس آنان را در خلق سبب گشته است.

تحولات بعدی حاصله در روند رشد و توسعه مکتب شیخیه که به ظهور حضرت باب گرائید و در عقاید و جهان بینی آن مؤثر واقع شد همین عنصر "لزوم تغییر و آمادگی برای قبول آن" بود که در سیر تحولات شیخیه و بایه نقشی اساسی، سازنده و تعیین کننده بازی نمود و گوئی هیچ یک از عناصر و عوامل دیگر موجود در تفکرات شیخیه ارزش و اهمیتی واقعی به دست نیاورد، اما روح تجدّد طلبی و اعتقاد به لزوم تغییر که در پیروان آن مکتب رخنه و رسوخ یافت آنان را برای پذیرفتن تغییرات بنیادی که نهضت بایه در نظام فکری، مذهبی، اجتماعی حاکم بر جامعه ایران به وجود آورد، آماده نمود. ناگفته نماند که دامنه اعتقاد و قیام برای ایجاد تغییر که به تصریح و تلویح در بین پیروان مکتب شیخیه تبلیغ و تعلیم شده بود در بین بسیاری از آنان بی تأثیر ماند، اما گروهی از پیروان این مکتب که با این افکار خو گرفتند و آن را پذیرا شدند در مسیر تحولات نهضت بایه به تقدیم خدمات ارزنده موفق گشتند و منشأ چنان تغییراتی شدند که در تاریخ ادیان اهل عالم بی نظیر و بدلیل است.

اشارات حضرت باب به معارف شیخیه و آن چه در صحنه پهناور آثار بهائی در این خصوص مذکور شده نه تنها حاکی از ارتباط تاریخی بین نهضت شیخیه و بایه، و بعد از آن با امر بهائی است، بلکه توالی افکار و اعتقاداتی را نشان می‌دهد که

در نهضت شیخیه آغاز گشته و سپس به معارف بایه انتقال یافته و سرانجام در آثار بهائی به بلوغ و تبلور کامل رسیده است. واضح است که توالی و سریان تدریجی عقاید از یک نهضت به نهضت دیگر به معنی نقل و قبول بلاشرط آن اعتقادات نیست. حضرت ربّ اعلیٰ اگرچه در آثار خود شیخ اجلّ و سید جلیل القدر را به اعلیٰ درجه ممکن می‌ستایند و جمال قدم آنان را مطلع و با خبر از معانی کتب الهیه می‌شمارند و بر نورائیت فکر و صفای باطن و صدق طویت آنان صحّه می‌گذارند، معذک برای آن که شبهه‌ای حاصل نگردد و نهضت بایه شعبه و شاخه‌ای از آن تلقی نشود به دفعات و به صریح عبارات نسبت به استقلال، تمامیت و اصالت دعاوی خود علناً تأکید می‌کنند و خود را صاحب "حجّتی" می‌دانند که شیخ و سید بزرگوار فاقد آن بوده‌اند. این حجّت که اختصاص به مظهر امر الهی دارد و به صورت کتاب و شرع و امتّ مستقل در عالم ناسوت جلوه می‌کند در هر دوری به مظهري اختصاص می‌یابد که به علم لدنی و وحی الهی ظاهر می‌شود و به تأسیس نظام و تمدنی جدید مبادرت می‌ورزد.

نکته‌ای که توجه به آن ضروری است آن که آن چه از معارف شیخیه به طور وسیع در آثار بابی و بهائی انعکاس پیدا نموده، آراء و افکار و مناقب شیخ احمد احسائی و جانشین او سید کاظم رشتی است که جمال قدم بر «... آگاهی و علم و حکمت و سبیل مستقیمی...» که آن دو نیر انور به آن متمسک بوده‌اند شهادت داده‌اند، چه بر حسب تاریخ تحولاتی که پس از درگذشت سید کاظم رشتی (۱۱ ذی‌الحجه ۱۲۵۹ ه. ق/ ۳ ژانویه ۱۸۴۴ م) به وقوع پیوست حضرت باب شش ماه بعد از فوت جناب سید ادّعی باییت نموده خود را قائم منتظر و مهدی موعود خواندند و یکی از شاگردان جناب سید، موسوم به حاجی محمد کریم خان کرمانی دعوی جانشینی جناب حاجی سید کاظم را نموده، بساط رهبری نهضت شیخیه را در کرمان مستقر نمود و او و جانشینانش بر علیه حضرت باب و سپس بر علیه امر بهائی به مخالفت شدید، علنی و پی‌گیر قیام نمودند. تاریخ اقبال نفوس به نهضت بایه در ایام اوّلیه آن نشان از آن دارد که اکثریت کسانی که حضرت باب را پذیرفتند و در سلک پیروان دلیر و جانفشان آن در آمدند در زمره پیروان سید کاظم بودند و در اثر تعلیمات و اشارات او که استعداد پذیرش ندای جدید را در آنان

به وجود آورده بود به حضرت باب گرویدند. ارتباط تاریخی چنین مستحکمی، وسعت انعکاس آراء و نظریات شیخ احمد و سید کاظم رشتی را در آثار حضرت باب توجیه می‌نماید. وسعت انعکاس افکار شیخیه در آثار حضرت باب معلول این امر نیز تواند بود که تعداد بسیاری از کسانی که با حضرت باب مواجه شده و مسائل و افکار و احتجاجات خود را با آن حضرت در میان گذاشته‌اند از پیروان نهضت شیخیه، و یا متأثر از عناصر فکری و فرهنگی آن بوده و لذا رسائل و توابع نازله از حضرت ربّ اعلی در مواجهه با این افکار و مسائل شامل تفسیر و تأویل و جرح و تشریح آراء و نظریات و مآثر شیخ بزرگوار و سید جلیل بوده است.

رساله نسیم سحری که برای نشان دادن جلوات معارف شیخیه در آثار بابی و بهائی تألیف شده بر این مبنا منظم گردیده که در فصل اول آثار حضرت ربّ اعلی که حاوی مطالب مربوط به شیخیه می‌باشد عرضه گشته و ترتیب عرضه مطالب حتی‌المقدور بر حسب ترتیب نزول آثار از قلم مبارک حضرت نقطه اولی است. قابل توجه آن که بعضی از توابع مختصر حضرت ربّ اعلی (نظیر توفیق نواب هندی و حاجی سید جواد کربلائی و شرح حضرت اعلی بر شرح خطبه طتنجیه) که شامل عباراتی درباره معارف شیخیه بوده تماماً نقل گشته تا متن کامل این آثار در اختیار خوانندگان گرامی قرار گیرد.

آثار مبارکه بهائی مندرج در فصول دوم، سوم و چهارم این کتاب بر حسب مواضعی از معارف شیخیه است که در آثار طلعات مقدسه بهائی انعکاس یافته است. مندرجات فصل آخر کتاب که خود شامل چند بخش متمایز می‌باشد به قضایای مربوط به نهضت شیخیه پس از درگذشت سید کاظم رشتی اختصاص یافته و در این فصل الواح و آثار و مطالب مربوط به کتب، افکار و امیال حاجی محمد کریم خان کرمانی و جانشینان او مندرج گردیده است. نکته‌ای که توجه به آن ضروری است آن که در طی فصول این کتاب سعی بر آن بوده است که مطالب مندرجه عمده محدود به آثار مبارکه باشد، لذا توضیحات و تشریحات اضافی در بخش "یادداشت‌ها" به انتهای مطالب افزوده شده است. نکته دیگر تکرار و تأکید بر این مطلب است که اهمیتی که در آثار حضرت ربّ اعلی به مقام شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی داده شده و عبارات و اشاراتی که از این دو شخصیت

مهمّ مذهبی در آثار عدیده آن حضرت نقل گردیده، و نیز تجلیلی که توأم با نقل و استشهاد به بعضی از افکار و عقاید آنان در آثار مقدّسه بهائی به عمل آمده، از چنان وسعت و اهمّیتی برخوردار است که مطالعه عمیق و پر دامنه‌ای را که حاوی همه جنبه‌های مختلفه ارتباطات تاریخی، فکری، اجتماعی و مذهبی نهضت شیخیّه با ظهور حضرت باب و حضرت بهاءالله باشد ایجاب می‌نماید. از نظر دیگر آثار حضرت نقطه اولی، جمال قدم و حضرت عبداله‌اء که حاوی اشارات مربوط به تحولات و وقایع دوره حاجی محمد کریم خان و جانشینان او می‌باشد وسیع‌تر از مندرجات فصل اخیر این رساله است.

با توجه به این نکات طبع و نشر رساله نسیم سحری را باید مقدمه‌ای به اختصار در آغاز سلسله مطالعات وسیع‌تری دانست که ان شاءالله در آینده ایّام وجهه همّت اهل تحقیق قرار خواهد گرفت.

و اما دربارهٔ عنوان نسیم سحری که برای این کتاب برگزیده شده است بیتی از حافظ الهام بخش حقیر گردید که گوئی از زبان اهل معرفت خطاب به آن دو نجم افق هدایت الهیه چنین می‌گوید:

از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

بیت حافظ می‌تواند ناظر به حقایق روحانیّه و بارقه تجلیات ربّانیّه‌ای باشد که نفحات نسیم سحری آن‌ها را در صبح ظهور به مشام اهل عالم رسانده است. و یا ابیات دیگر او که:

نسیم باد صبا دوشم آگهی آورد که روز محنت و غم روبه کوتاهی آورد

و:

دلا چو غنچه شکایت ز کار بسته مکن که باد صبح نسیم گره گشا آورد

امثال این ابیات است که "نسیم سحری" را بشیر روز روشن توصیف می‌کند و تابش خورشید روز جدید را بشارت می‌دهد.

چه گویا و گیراست بیت دیگر حافظ که:

از صبا هر دم مشام جان ما خوش می شود  
 آری آری طیب انفاس هوا داران خوش است

به قول ختمی لاهوری در شرح عرفانی غزل‌های حافظ (ج ۱، ص ۵۲۶) صبا اشارت به نفحات رحمانی دارد که از مشرق روحانیات می‌وزد و باعث وصول انسان به خیر و سعادت می‌شود، و "هوا داران" مشایخ و علمای جلیل‌القدری هستند که به محبت ذاتی خود فانی فی الله و باقی بالله گشته، مصدر نفحات رحمانی شده‌اند.

مسک الختام این مقدمه را به نقل نظریه حضرت ابوالفضائل درباره آیه قرآنیّه "جنتان مدهامتان" (سوره رحمن، آیه ۶۲-۶۴) اختصاص می‌دهد که آن را به ظهور شیخ اجل و سید افخم تفسیر نموده‌اند و با طنزی ملیح در انتهای مطلب، در کتاب فصل الخطاب خود (ص ۲۴۶-۲۴۷) چنین مرقوم فرموده‌اند:

«... و از جمله علامات صحیحه که قبل از قیام قائم وقوع آن محتوم و با کتاب الله موافق است ظهور جنتان مدهامتان است قبل از ظهور قائم مقارن ظهور و سبب این که ظهور این دو جنت را علامت ظهور قائم موعود دانسته‌اند این است که چون آیه کریمه "و لمن خاف مقام ربّه جنتان ذواتا افنان" را اهل فؤاد بشارت این دو ظهور اقدس اعظم‌العلی دانسته‌اند که به لسان احادیث به ظهور حضرت مهدی و نزول حضرت عیسی تعبیر شده است و خداوند تبارک و تعالی ظهور جنتان مدهامتان را قبل از ظهور جنتان ذواتا افنان مقرر داشته است لهذا آن را علامت ظهور شمس حقیقت و امارت ورود ساعت شمرده و در اخبار و احادیث بشارت داده‌اند و اگرچه علماء و مفسرین در تفسیر و بیان این دو جنت بیانات مختلفه و مطالب غیر معقوله گفته و نوشته‌اند و لکن اهل تحقیق دانسته‌اند که مراد خداوند تبارک و تعالی از ذکر این دو جنت ظهور حضرت شیخ اجل اکبر الشیخ احمد الاحسائی و السید الافخم الانور السید کاظم الرشتی الجیلانی علیهما بهاء الله و سلامه و تحیته و اکرامه می‌باشد که در اواخر قرون اسلامیّه هنگامی که جز برودت اهواء باطله و هبوب عواصف عرفان‌های خیالیّه و معارف ظنیّه و وهمیّه در حوزه امت محمدیّه مشهود نمی‌شد

بحیث لا یری فی خبائتها الا شوک اختلاف الفرقین و لا یسمع من ارجائها سوی نعیب غراب البین، در این حال حقّ جلّ جلاله جنّت وجود این دو نیر مسعود را تفضلاً علی العباد ظاهر فرمود و به طلوع این دو نیر، عالم معارف را رونق و طراوتی بخشود تا آن که به بیانات روحانیّه ایشان مقداری از اوهام باطله از خاطرها زدوده شد و به بشارت لفظیه و کتبیّه ایشان استعداد و تهیّه قبول ورود امرالله پدید آمد و اهل تحقیق وجود انسان کامل را بهترین جنّات متصوره دانسته و لقای رجال الهی را فضل نعم الهیّه شناخته‌اند. اگر ارباب شهوات نفسانیّه و طلاب لذائذ جسمانیّه بساتین مشجره را از اولیای الهی بهتر دانند و سیب و انار و انگور را از معارف روحانیّه خوش تر و لذیذتر شمرند خود دانند...».

امید قلبی این عبد مستمند آن است که نشر رساله نسیم سحری مورد توجه علاقمندان به مطالعات مذهبی قرار گیرد و راه گشای تحقیقات وسیع تر آیندگان در درک حیات مذهبی و فرهنگی ایران و ایرانیان در قرن نوزدهم میلادی باشد. این مقدمه را نمی‌توان به پایان برد مگر آن که از مساعی جمیله خانم ژنا گهرریز (زینی) که موادّ اولیّه این کتاب را به صورت کامپیوتری تهیّه فرموده‌اند ابراز تشکر و امتنان گردد. لطف بی دریغ دوستان گرامی، خانم نسیم ثابت شرقی، پونه درخشان، شیوا محمّدحسن، فریده رحمانی، و هدیه شاعرزاده که در مراحل مختلف آماده نمودن این کتاب نهایت مرحمت و مساعدت را مبذول داشته‌اند نیز باعث سپاسگزاری و تقدیر وفیر است.

مرحمت هنرمند گرانمایه، خانم پروین نجمی، که خوشنویسی‌های مندرج در کتاب را خطاطی فرموده‌اند و زحمات خانم رناتا امینیان (Renata Valadares DeCarvalho) در تهیّه طرح روی جلد کتاب نیز باعث امتنان و تشکر قلبی است. و بالاخره از لجنه مجلّه ملی نشر آثار امری در آلمان که وسایل طبع و انتشار این کتاب را فراهم فرموده‌اند بسیار متشکر و سپاسگزار است.

تابستان ۲۰۱۳ میلادی

وحید رأفتی



## فصل اول

### آثار حضرت نقطه اولی

#### رساله سلوک

یکی از آثار اولیّه حضرت نقطه اولی که ذکر جناب سید کاظم رشتی در آن مذکور گشته، رساله سلوک است که حضرت ربّ اعلی آن را در زمان حیات جناب سید کاظم رشتی به رشته تحریر در آورده‌اند. (۱)

در این رساله حضرت باب به شرح صفات و سجایای اهل سلوک پرداخته و در اواخر آن چنین می‌فرمایند:

«... و ذلك الكتاب سبيل سلوك الاختصار لاولي الابصار وفيه كفاية للمخلصين الموحدين و على التفصيل قد كتبها سيدي و معتمدي و معلّمی الحاج سید کاظم الرشتی اطال الله بقاءه فحصل و اسلك سبل ربك...» (۲) (مجموعه آثار، شماره ۵۳، ص ۶۱)

#### یادداشت‌ها

۱- برای ملاحظه شرحی در معرفی رساله سلوک، نازله از قلم حضرت ربّ اعلی به کتاب حضرت باب (ص ۷۳۱-۷۳۲) مراجعه فرمائید.

۲- بیان حضرت ربّ اعلی در این مقام اشاره به رساله السلوک فی الاخلاق و الاعمال است که جناب سید کاظم رشتی آن را در سنه ۱۲۳۸ه.ق/۱۸۲۲م به رشته

---

تحریر در آورده است. متن این رساله به همت دکتر وحید بهمردی در بیروت به سال ۲۰۰۴م در ۱۲۰ صفحه انتشار یافته است.

## تفسیر سوره بقره

حضرت ربّ اعلیٰ در خطبه تفسیر سوره بقره (۱) چنین می‌فرماید:

«... اللهم انک لتعلم فی يوم الذی اردت انشاء ذلک الکتاب قد رأیت فی لیلۃ بانّ ارض المقدّسة صارت ذرّة ذرّة و أنّها رفعت فی الهواء ثمّ جائت کلّها تلقاء بیتی ثمّ استقامت ثمّ جاء بعد ذلک خبر فوت الخلیل العالم الجلیل معلّمی رحمة الله علیه من هنا لک و لقد اخبرت بعض النّاس قبل الخبر بنومی و صلی الله علیه بجوده انا لله و انا الیه راجعون لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم». (۲)

(مجموعه آثار، شماره ۸۶، ص ۶۹)

### یادداشت‌ها

- ۱- برای ملاحظه شرحی درباره تفسیر سوره بقره به کتاب حضرت باب (ص) ۷۳۲-۷۳۸) مراجعه فرمائید.
  - ۲- جناب فاضل مازندرانی در اسرار الآثار (ج ۲، ص ۶۲) در شرح این فقره از تفسیر سوره بقره چنین مرقوم داشته‌اند:
- «و علیهذا عزم تدوین کتاب مذکور در شهر ذیقعدہ سال ۱۲۵۹ه.ق [دسامبر ۱۸۴۳م] مقارن رحلت سیّد رشتی و در روزی شد که شب دوشینش رؤیای مرموز مدلّ بر فوت سیّد و تحلیل مرکز علمیّه‌اش در کربلا و انتقال آن به شیراز مشرق انوار خود را مشاهده کردند و لاجرم شروع به افادات علمیّه به عنوان تفسیر مذکور نمودند و در آخر آن کتاب چنین مسطور:
- ”والی هنا قد اخذت القلم عن الجریان باذن الرّحمن و لقد فرغت من ابداعها فی تفسیر جزء تامّ من اوّل الکتاب فی شهر ذیحجّة الحرام متوالیاً فی سنة ۱۲۶۰ [دسامبر ۱۸۴۴م].“
- پس مدّت تدوین جزء اوّل کتاب زیاده از یک سال شد...».

حضرت ربّ اعلیٰ در یکی از آثار خود نیز به صعود جناب سید کاظم رشتی اشاره فرموده‌اند و متن آن توقیع به نقل از کتاب ظهورالحق (ج ۳، ص ۲۲۳) به شرح ذیل است:

«... از آن جائی که همیشه صبح می‌دیدم تلاوت می‌فرمودید آمنت بسرّ آل محمّد ص ع خواستم کشف غطاء شود که عمل مطابق ذکر قولی شود از وقت نزول قرآن تا نوزده ۶۶ سنه که عدد الله باشد ظاهر آل محمّد که هر ۶۶ حول یک حرف بسم الله الرحمن الرحیم گذشت و چهار سنه مزید بر صورت جمیع [چهار] کلمه بود که به زمان شیعه خالص گذشت اعنی حاج سید کاظم صلوات الله علیه و سلامه و از این جهت بود که حروف بسم الله الرحمن الرحیم که کلّ قرآن در او است نزد او جمع شدند و ۱۹ روز به اوّل ظهور سرّ مانده به ملاً اعلیٰ و اصل و اوّل سنه ۱۲۶۰ اوّل ظهور سرّ بوده و از این جهت بود نزول کلمه لاحول و لا قوّة الا بالله العلیٰ العظیم بعد از عدد نفی اثبات [به] سنه ۱۲۶۰ ختم می‌شود و بدء ظهور سرّ محمّد و آل محمّد [علیهم] صلوات الله ثمّ کلّ بهائیه می‌شود...».

تمام این توقیع در صدر نشریه خوشه‌ها (ج ۶) به طبع رسیده است.

## تفسیر سوره یوسف

پس از اظهار امر حضرت ربّ اعلی در سنه ۱۲۶۰ه.ق/۱۸۴۴م اولین اشارات آن حضرت به مقام و منقبت نورین نیرین، شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی، در کتاب قیوم الاسماء یا تفسیر سوره یوسف (۱) ملاحظه می‌گردد که از جمله در سوره‌القدر (سوره ۲۴) در آن سفر جلیل چنین می‌فرماید: (۲)

«... اعلموا یا اهل الارض انّ الله قد جعل مع الباب بابین من قبل لیعلمکم امره علی الحقّ بالحقّ من حوله علی الحقّ مشهوداً و انّ الله قد قدرّ لکم فی الباب باباً علی الاذن لیلغکم الی الباب باذنه و هو الله قد کان بالمؤمنین رحیماً...» (۳) (تفسیر سوره یوسف، ص ۸۰)

و نیز در سوره‌الانوار (سوره ۲۷) چنین می‌فرماید:

«... یا اهل الارض انّی قد نزلت علیکم الابواب فی غیبتی و لا یتبعونهم من المؤمنین الاّ قليلاً و قد ارسلت علیکم فی الازمنة الماضیه احمد و فی الازمنة القریبه کاظماً فلم یتبعونهما الاّ المخلصون منکم فما لکم یا اهل الکتاب الاّ تخافون من الله الحقّ مولیکم القدیم...»

(تفسیر سوره یوسف، ص ۹۳)

### یادداشت‌ها

- ۱- برای مطالعه مطالب مربوط به تفسیر سوره یوسف به کتاب حضرت باب (ص ۷۳۹-۷۵۳) مراجعه فرمائید.
- ۲- نسخه‌ای از تفسیر سوره یوسف که در این مقام مورد نقل قرار گرفته، نسخه‌ای است که به خطّ جناب ملاّ عبدالله فاضل زرقانی در تاریخ "اللیلة الاولى من شهر محرم الحرام سنه ۱۳۲۳" [ه.ق/مارچ ۱۹۰۵م] به رشته تحریر در آمده است.
- ۳- جناب فاضل مازندرانی بیان حضرت اعلی را در اسرار الآثار (ج ۲، ص ۱۱)

نقل فرموده و به ارائه توضیحات مختصری پرداخته‌اند که ذیلاً نقل می‌گردد:

«اعلموا یا اهل الارض انّ الله قد جعل مع الباب (خود آن حضرت) باین من قبل (شیخ و سید) ليعلمکم امره على الحقّ بالحقّ من حوله على الحقّ مشهوداً و انّ الله قد قدر لكم فی الباب باباً (ملاً حسین بشرویه) على الاذن ليبلغکم الى الباب باذنه».

## تفسیر سوره کوثر

از دیگر آثار مهمّه حضرت نقطه اولی که در آن ذکر فئه شیخیه و رهبران آن به میان آمده است، تفسیر سوره کوثر است (۱). حضرت ربّ اعلی در موضعی از این اثر چنین می فرماید:

«انّ امرءة من ذویان الشیخیة قد کتبت فی جحدهم (مراد جحد منکرین و مخالفین امرالله است) ثلثة کتب بل حیف لها لتعرض بجحدهم و ان ابطال تلك الفته قد عارت علی انفسهم ان تلتفتوا بعملهم لأنهم عملوا ما لا عمل فرعون من قبل و انهم الیوم هم الهالکون... و لا محیص لهم الا ان یکفروا بکاظم و احمد صلوات الله علیهما لان الذین صدقونی من ابطال تلك الفته لیكون النص من عندهما فی حقهم...»

(مجموعه آثار، شماره ۵۳، ص ۱۸۷-۱۸۸)

و در جای دیگر از تفسیر سوره کوثر می فرماید:

«... فوربک ربّ السموات و الارض لم یعدل کلّ ما کتب کاظم قبل احمد [کذا، و قبله] احمد صحیح است [فی معارف الالهیة و الشئون القدوسیة و مکفهرات الا فریدوسیة بحرف مما انا ذا القیت الیک باذن الله فاعرف قدرها و اکتّمها بمثل عینیک الا عن اهلها فانّا لله و انا الی ربنا لمنقلبون...» (۲)

(مجموعه آثار، شماره ۵۳، ص ۱۹۸)

و نیز در تفسیر کوثر چنین آمده است:

«... الیس قال رسول الله (ص) ان قبل آدم کان آدم و كذلك الی ما شاء الله و من ذلك انا عرفنا ان بعد آدم الاولی الی الی الی المشیئة قد خلق الله بما لا یحیط به احد آدم بعد آدم فی کلّ العوالم و فی کلّ المقامات و ذلك مشهود عند ما اشهده الله خلق نفسه ثم السموات و الارض و ما بینهما و ان ذلك باب من ابواب علم الذی یفتح منه الف الف باب بل الی یوم القيمة الف الف باب فسیحان الله ربّ السموات و الارض عما افتری المکذّبون فی حکم هذا الطیر الا فریدوسیة الی تغنت علی و رقات شجرة

الاولی من حکم جرثوم الاول الذی لا ینطق بحکمه احد من قبله وانت اذا لا حظت بنور الله تعرف ما اشرت لك في تلك الورقاء الرقاق من نور هذه الشمس المشرقة من افق الحقائق لانّ على ذلك النهج البديع و القسطاس القائم المنيع لم ینطق به احد من قبل ولا کاظم من بعد ولا يعدل به ما فسرت في شرح البقرة للمستضعفين من اولی النظرة ولا يعدل بذلك الشرح المنيع من كتاب ذلك الاسم البديع...»  
(۳) (مجموعه آثار، شماره ۵۳، ص ۲۰۵-۲۰۶)

و نیز حضرت ربّ اعلى می فرماید:

«... الرحمة المكتوبة للذین قد وفوا بعهد الله و اتبعوا نور الله و انابوا الى ذکر اسم الله و استقاموا في دين الله بمثل الجبال التي لا تحركها العواصف و لا تؤثر فيها آيات الله القواصف بمثل رجال ابطال الاحمدية و رجال ذوبان الكاظمية ما طلعت شمس الاولیة ثم ما غربت آيات الختمية و سبحان الله عما یصفون...» (مجموعه آثار، شماره ۵۳، ص ۲۱۲)

و در جای دیگری از تفسیر کوثر چنین می فرماید:

«... و ان اشرف الآلاء في تلك الحیوة الباطلة هو طاعة الامام بعد معرفته الا من مات و لم يعرف امام زمانه فقل مات ميتة جاهلیة و ان اليوم کلّ الناس اموات و لكنهم لا یسعون و ان كنت من اصحاب کاظم لتعلم سرّ العقل و تستدل بما يعرف به اهل البعد و انّ ذلك عماد الايمان و ذروة طاعة اهل البیان...»

و ان افترى الكاذبون بانّ تلك التفاسیر اشارات کلمات احمد ثم کاظم رحمة الله علیهما، قل: فوربّ الارض و السموات لم ینطق بمثل هذا الطیر المدف في جو العماء لا احمد و لا کاظم... ان هذا امر انکسر ظهر الکملین و اراد الله ربّک انّ ینبت بتلك الآيات کلمات احمد ثم کاظم فكيف انت تعمل ما لا تدرك و لا تشعر. ان اتقوا الله فان حیوة الدنيا لتغنی و ان کلّ الى الله ربّک یرجعون...» (۴) (مجموعه آثار، شماره ۵۳، ص ۲۲۰-۲۲۳)

و نیز در موضعی دیگر از تفسیر سوره کوثر چنین مذکور است:

«... لانّ احمد قبل کاظم لا شکّ أنّهما کانا عالمین بتلك القواعد الالهية و لم یرج منها حرفاً الاّ و قد نزل فيه کتاب او سنة معلومة كما صرّح بذلك ما شرح منشی الفوائد و ذکر ادلاء کلمات التي ذکرها في اصل الكتاب بما نزل في احادیث



آل الله الاطهار ولكن الامر من عندی ليس بمثلها لان [فی] ידיهما ما كانت حجة من الله التي يعجز عن اتيان بمثلها من فی الارض كلهم و لكنی فی یدای حجة بمثل هذه الشمس فی وسط الزوال طالعة ظاهرة حيث لا يكاد يخفى عنم يوجدھا و انی بتلك الحجة لو يحكم بما نشاء كما نشاء ليس لاحد ان يقول لی ما ورد بتلك الاسماء فی الكتاب و السنة لان الحجة بالغة و الميزان لم يك تطابعا بالقرآن و الاخبار كما ذهب اولوالالباب من اهل الكتاب بل على شأن الذي يثبت ميزان القرآن بثبت ميزان تلك الآيات بل كلها يدور فی حول ميزان وحده الذي هو ارادة الله و حبه و ان بحجة الاولى نسخت كل الشرايع و الملل من حيث انها حجة من فضل الله و ان فی ذلك المقام يجرى الحكم بمثلها لان قسطاسته القرآن هو نزوله من كتاب الامر من عند الله و كذلك الحكم فيما جعل الله فی تلك الايام قسطاس دينه و انی ان نسخ حكما و لا نسخ ابدأ لم يقدر احد ان يقول لم و بم لان بحجة التي اراد الجاحد ان يحتج معی هي كانت فی یدی و ان حلال محمد حلال الى يوم القيمة بتلك الحجة و حرامه حرام الى يوم القيمة بتلك الحجة مع ان الكل قد ذهبوا بان القائم لما ظهر يظهر بكتاب جديد و احكام جديد و سلطان جديد كما صرح بذلك، ذلك الحديث الذي رواه ابن عقدة عن احمد بن يوسف عن اسمعيل بن مهران عن ابن البطائنی عن وهب عن ابی بصير عن ابی جعفر قال: يقوم الساعة فی وتر من السنين الى ان قال فوالله لكانی انظر اليه بين الركن و المقام يبيع الناس بامر جديد و كتاب جديد و سلطان جديد من السماء...» (۵)

(مجموعه آثار، شماره ۵۳، ص ۲۲۸-۲۲۹)

## یادداشتها

۱- برای مطالعه شرحی در معرفی تفسیر سوره کوثر به کتاب حضرت باب (ص ۷۶۸-۷۷۳) مراجعه فرمائید.

۲- کلمه "مکفهر" بنا بر ضبط لغت نامه به معنی "ابر بر هم نشستہ، ابر سیاه تو بر تو، مرد ترش روی، عبوس" آمده و جناب فاضل مازندرانی نیز در اسرار الآثار (ج ۱، ص ۱۷۳) کلمه "اکفهر" را به معنی "سخت تاریک و سیاه و توده و عبوس شد" معنی نموده اند.

۳- آثار حضرت ربّ اعلیٰ اگر چه مملوّ از نعت و ستایش شیخ احمد و سیّد کاظم است اما آن حضرت جای شبهه باقی نگذاشته‌اند که حجّت الهیّه و قسطاس قائم منیع مختصّ به آثار نازله از قلم آن حضرت است.

۴- در این فقره از تفسیر کوثر حضرت ربّ اعلیٰ به "... من مات و لم يعرف امام زمانه..." اشاره فرموده‌اند. این حدیث به الفاظ گوناگون در کتب حدیث مذکور شده است، از جمله در اصول کافی (ج ۱، ص ۳۷۷) چنین آمده است:

«قال رسول الله (ص): من مات [و] لا يعرف امامه مات ميتة جاهليّة؟ قال: نعم، قلت: جاهليّة جهلاء او جاهليّة لا يعرف امامه؟ قال جاهليّة كفر و نفاق و ضلال».

۵- کتاب "الفوائد" که در این فقره از تفسیر کوثر به آن اشاره فرموده‌اند از آثار مشهور شیخ احمد احسائی است که آن را در دوازده فائده مرقوم نموده‌اند و سپس هفت فائده یا قضیه دیگر را به آن منضم ساخته‌اند. برای ملاحظه فهرست مندرجات کتاب فوائد به فهرست کتب شیخ اجل (ج ۲، ص ۲۹۱-۲۹۲) مراجعه فرمائید.

حدیث "انّ حلال محمّد..." که به آن اشاره فرموده‌اند بنا بر مندرجات اصول

کافی (ج ۱، ص ۵۸) به این شرح است:

«... سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن الحلال و الحرام فقال: حلال محمّد حلال أبدأ الی يوم القيامة، و حرامه حراماً أبدأ الی يوم القيامة، لا یكون غیره و لا یجبی، غیره...».

و نیز نگاه کنید به بحار الانوار (ج ۸۹، ص ۱۴۸).

اشاره حضرت ربّ اعلیٰ به "انّ القائم لَمَّا ظهر یظهر بکتاب جدید..." ناظر به حدیثی است که متن آن بنا بر مندرجات نوادر الاخبار (ص ۲۷۴-۲۷۵) چنین است:

«۱۵- و عنه عليه السّلام: "يقوم (القائم) بأمر جدید، و کتاب جدید، و سنة جدیدة، و قضاء (جدید) علی العرب شدید، و لیس شأنه الاّ القتل لا یستقی أحدا و لا یأخذه فی الله لومة لائم».

حدیثی که ابن عقده روایت نموده و حضرت ربّ اعلیٰ به نقل آن پرداخته‌اند

بنا بر مندرجات بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۲۳۵) به شرح ذیل است:

«ابن عقدة، عن أحمد بن یوسف، عن أسماعیل بن مهران، عن ابن البطائنی؛ و

وهيب، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: يقوم القائم عليه السلام (٢) في وتر من السنين: تسع، واحدة، ثلاث، خمس. وقال: إذا اختلفت بنو امية ذهب ملكهم، ثم يملك بنو العباس، فلا يزالون في عنفوان من الملك، و غضارة من العيش حتى يختلفوا فيما بينهم، [فاذا اختلفوا] ذهب ملكهم، و اختلف أهل الشرق و أهل الغرب نعم و أهل القبلة، و يلقي الناس جهد شديد، مما يمر بهم من الخوف. فلا يزالون بتلك الحال حتى ينادى مناد من السماء، فإذا نادى فالنفر نفر، فوالله لكانت أنظر إليه بين الركن و المقام، يباع الناس بأمر جديد و كتاب جديد، و سلطان جديد، من السماء».

در پاورقی بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۲۳۵) در ذیل رقم (۲) که در متن حدیث فوق موجود است چنین توضیح داده شده است:

"(۲) کذا فی المصدر ص ۱۳۹ و فی الاصل المطبوع، و تقوم الساعة، و هو تصحیف."

## صحیفه شرح دعاء غیبت

این صحیفه که به صحیفه شرح‌ها و صحیفه جعفریه نیز موسوم گشته، در اواسط محرم سنه ۱۲۶۲ه.ق/۱۸۴۶م یعنی در ایام اواخر دوره اقامت حضرت ربّ اعلی در شیراز از قلم مبارک عزّ نزل یافته است. (۱)

دعای غیبت، دعای کوتاهی است که کلینی آن را در اصول کافی (ج ۱، ص ۳۳۷) از امام جعفر صادق نقل نموده است که فرموده‌اند:

«... یا زراره اذا درکت هذا الزّمان فادع بهذا الدّعاء: اللهم عرّفنی نفسک، فانک ان لم تعرّفنی نفسک لم اعرف نیّک، اللهم عرّفنی رسولک، فانک ان لم تعرّفنی رسولک لم اعرف حجّتک، اللهم عرّفنی حجّتک، فانک ان لم تعرّفنی حجّتک ضللت عن دینی.»

حضرت ربّ اعلی در چند موضع از تفسیری که درباره این دعای مرقوم فرموده‌اند به شیخ احمد احسائی، سید کاظم رشتی و نیز فتنه شیخیه اشاره فرموده‌اند. از جمله در این صحیفه مبارکه که متن آن در مجموعه آثار (شماره ۶۰ و شماره ۹۸) به طبع رسیده چنین می‌فرماید:

«... و لقد طالعت سنابرق جعفر العلوی و شاهدت بواطن آیاتها و أنّه ما عرف الا نفسه و ما وصف الا شئون عبوديته و کلّ ما قال فی حقّ آل الله [سلام الله علیهم] فی تفسیر الدعاء المشرقة عن ناحية المقدّسة لم یک فیهم و لا یلیق عند الله بشأنهم لانه ما قرء الا حروف عبوديته و ما وصف آل الله الا بما تجلّی آخر هم فی کنه ربوبيته و لا یعرف آل الله احد و لا یقدر بوصفهم عبداذماسویهم من فاضل ذکرهم لیذکرون و یوجدون و أنّه [سلام الله علیهم] بعد ما بلغ الا الی معرفة نفسه قد رق الارقاء من الاحباب و خرق الاحجاب من اولی الالباب و استعلی علی اهل الکتاب بفصل الخطاب فجزاء الله کما هو اهله و شاء لاهل المآب و لکن اطالب منه مما اطلع من آیات احمد الاحسائی قدس الله تربته کلمة العفو و الرحمة لعل الله یغفر لی و لهما

برحمته أنه لا اله الا هو ذو فضل عظیم...». (۲)

(مجموعه آثار، شماره ۶۰، ص ۶۵-۶۶)

و نیز در صحیفه شرح دعاء غیبت چنین مذکور است:

«... و فی هذه المسئلة قد ذهب الشيخ رحمة الله عليه الى مقام و السيد رحمة الله عليه الى مقام و السيد المعاصر قدس الله مقامه الى مقام في طرفي القدر و انا ما اخترت الا الواقع و هي خط الاستواء بين الامرین... لله الحمد بما الهمني حق الصواب في كلمة الخطاب و ارجو الله من فضله ان يعفو عني و من اهل محبته ذلاق اقدامهم في مستسرات الاختيار الاشياء و ان الحق كلمة واحدة و الاختلاف جهة كثيرة و ان الله ما احب و لا اشاء الا كلمة واحدة...». (۳)

آثار، شماره ۶۰، ص ۸۷)

و نیز در موضع دیگری از شرح دعاء غیبت حضرت ربّ اعلى چنین

می فرمایند:

«... و بعضا منهم قد ثبتوا لرفع شبهتهم جسمین و جسدین و جعل اصل واحدة منهما من هورقليا الذي لم يتبدل و لم يتغير. فسبحان الله من اقرارهم بتعطيل آيات الله في مكان الاجسام لا وربي انا ما اتبع احدا منهم و اشاهد حشرا لاجساد و الاجسام بمثل ما اشاهد في حشر النفوس و الارحام و اشاهد الان حشر كل ما في علم الله بمثل الان في بين يدي الله و ذلك من فضل الله على ولكن اكثر الناس لا يعلمون. و لقد بلغ الى حظيرة الواقع في بواطن تلك الرقائق و الدقائق سيد المعاصر عضد المحققين بما في سنا برقة المحيط على المغارب و المشارق فجزاء الله في بيانه في حقيقة ذلك المسئلة بالسراواقع و الكلمة البالغ و النور الساطع بعد ما انجمد الكلمات في قباب اشاراته ولكن ذلك ما كان الالحفظ نظرة الناظرين فجزاه الله كما هو اهله و الحمد لله رب العالمين...». (۴)

(مجموعه آثار، شماره ۶۰، ص ۱۰۸)

و نیز حضرت ربّ اعلى می فرمایند:

«... كفر الناس لما قد عرضوا  
عن جمال الله وجه الحرمين  
طعن الناس احمد ثم كاظماً  
ثم اجمعوا للظلم ابن النسبتين

ما بجمع ما ارى وجه الحيا      كو جوه مثل وجه الاوليين...  
 مالذنب كان [منى] فى كتاب قبل ذا      دون ذكرى بضياء الاولين  
 بحبيب احمدى عربى      بكظيم القرشى الطيبين...  
 طلعت الشمس و غاب القمرين      و انا الطالع بعد القمرين  
 طلعت النجم و غاب الفرقدين      و انا اطالع بعد الفرقدين  
 قرّ الزوال و قرّت الشمس      و انا القائم بعد القرتين...». (٥)

(مجموعه آثار، شماره ٦٠، ص ١٢٢-١٢٤)

و نیز در موضع دیگری از صحیفه شرح دعاء غیبت چنین می فرماید:  
 «... و لما كان الدهر انزلى و انّ النَّاسَ ينظرون الى المعروف بالذکر اذکر فى ذلك الباب شهداء لحقّى فى ذلك الامر فالاول منهم احمد الاحسائى رحمة الله عليه حيث قد سلّم علىّ فى حياته فى سبيل الحج برجل تاجر من اهل اصفهان المعروف بجرفادقانى (٦) حيث قد اخبرنى رجل من الازكياء بعد ما كتب فى اشارات كلامه و الثانى منهم كاظم و أنّه لو كان ميتا ولكن حىّ عند ربّه قد كتب فى شرح القصيدة و غيره ذكر ذلك الامر و كفى به لمن استظهر و اهتدى دليلا (٧). و الثالث و الرابع شاهدان بتصديق علمى و أنّهما معروفان بالعلم حيث قد كتب الشيخ و السيد فى حقّهما حكم الثناء و الاجتهاد (٨) و بالحقيقة أنّهما عضدان لهذا الفئة و كفى بشهادتهما فى حقّى على ذلك الامر شهيداً و سبحان الله ربّ العرش عمّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين.

قال رحمة الله [عليه] فى شرح القصيدة فى أوّل خطبته:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي طَرَزَ دِيْبَاجَ الْكَيْنُونَةِ بِسَرِّ الْبَيْنُونَةِ بِطَرَازِ  
 النَّقْطَةِ الْبَارِزِ عَنْهَا الْهَاءُ بِالْأَلْفِ بِأَشْبَاعِ وَلَا انْشِقَاقَ وَ دَارَتْ بِأَرْكَانِهَا عَلَى نَفْسِهَا  
 فَبِرِزْتِ دِيْبَاجَةِ عَنَوَانَ الْأَزْلِ فَلَاحَ عَنْهَا الطَّرَازُ الْأَوَّلُ بِاسْتِنْقَاقِ الْكَافِ بِائْتِلَافِ وَ وَفَاقِ  
 فَتَنَّتْ وَ تَكَبَّعَتْ وَ تَدَوَّتْ فَتَمَّ بِهَا نَظْمُ الْكَلِمَةِ الَّتِي هِيَ الْأَصْلُ فِي الْأَشْتِقَاقِ وَ هِيَ اثْنَتَا  
 فَعَزَّزْنَا بِثَالِثِ الْأَصْلِ وَ أَرْبَعَةَ الْفُرْعِ فَنَسَبَتْ فَكَانَتْ مَطْلُوعَ قِصَايِدِ دِيْوَانِ الْكُونِ بِظُهُورِ لَا  
 إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِنْدَ الْإِنْشَادِ وَ الْاسْتِنْقَاقِ فَاتَنْظَمَتْ وَ انْتَشَرَتْ وَ اخْتَلَفَتْ وَ ائْتَلَفَتْ وَ اجْتَمَعَتْ  
 وَ تَفَرَّقَتْ وَ اجْمَلَتْ وَ تَفَصَّلَتْ فَمَلَّتْ بِهَا الْأَفَاقُ...» (٩)

و فيه فى غير موضع امثال تلك الاشارات كثيرة كما ذكر قبة بلصيال و غيره كقوله رحمة الله عليه عند شرح قد سبّحوا [النخ] اشعار الى قوله رحمة الله [عليه] دقيقة انيقة مخفية الا عن العارفين الكاملين مطوية الاعن صدور المؤمنين و هى ان القوم حملة الستر و الحجاب و الاعلام لما وصلوا الى باب باب ذلك الجناب سبّحوا اشارة الى ما قال على بن محمّد الهادى العسكرى (ع) اذا ضربت بالباب فقف و اشهد الشهادتين فانّ باب الله لا يعرف الا بذكر الله عنده فانّ ذكر الله عنده فهو الباب و الدليل و الجناب و السبيل و انّ لم يذكر الله و لا اسمه و لا صفة عنده فليس ذلك الباب باب الله و لا ذلك الجناب جنابه و فيه فى آخره و البلبل المغرّد على هذا الغصن هو الروح الملكوتية اللاهوتية الآية الكبرى اللسان القائل انى انا الله فلم يزل يغرّد بلحن لا كيف له و لا اشارة بقوله تعالى قل هو الله احد الله الصمد لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد و على الغصن الاول حامل الاسم الاعظم الاعظم و الذكر الاجل الاعلى فيغرد بالذكر الجلى الذى هو الخفى الذى هو الاخفى بلا كيف و لا اشارة...».

(مجموعه آثار، شماره ۶۰، ص ۱۴۹-۱۵۱)

## یادداشتها

- ۱- برای مطالعه شرحی در معرفی صحیفه شرح دعاء غیبت به کتاب حضرت باب (ص ۷۷۴-۷۸۱) مراجعه فرمائید.
  - ۲- کتاب "سنابرق" که در این فقره مذکور شده، منظور اثر مشهور سیّد جعفر کشفی است که به نام سنابرق فی شرح البارق من الشرق اشتهار دارد و در شرح دعای رجبیه به رشته تحریر در آمده است. آقا بزرگ طهرانی در الذریعه (ج ۱۲، ص ۲۳۲) درباره این کتاب چنین نوشته است:
- «سنابرق فی شرح البارق من الشرق، یعنی شرح دعاء رجب الخارج من الناحية المقدسة على يد الشيخ الكبير ابى جعفر محمد بن عثمان بن سعيد المعروف مزاره فى بغداد بالشيخ الخلانى الذى اوله [اللهم انى اسألك بمعانى جميع ما يدعوك به ولاة امرک...] للسیّد العارف الوحید السیّد جعفر بن ابى اسحاق العلوی الدارابی البروجردی الکشفی المتوفى ۱۲۶۷ کتاب ضخیم عجیب فرغ منه ۱۲۶۱ اوله [الحمد لله رب العالمین (المر) و (الم) و الصلاة على عبده و رسوله المحيط بكلّ شیء و المهیمن

علیه (عسق) و (حم) والہ و ابوابہ و او صیائہ...».

۳- مقصود از "السید المعاصر" سید جعفر کشفی، ابن ابی اسحاق دارابی است که از فضلالی عصر خود بوده و آثار عدیده از او به جا مانده است. شرحی از احوال و آثار او در دایرة المعارف تشیع (ج ۱۴، ص ۱۰۷) به طبع رسیده است.

و نیز نگاه کنید به ظهور الحق (ج ۳، ص ۴۶۱-۴۸۰).

بیان حضرت اعلیٰ در این مقام در شرح مسئله قدر و قضا و حدود اختیارات انسان است که به اختلاف آراء حکما و فلاسفه اشاره نموده و "خط الاستواء بین الامرین"، یعنی بین جبر و اختیار را برگزیده‌اند. برای ملاحظه احادیث اسلامی در این باره به "باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین" در مجلد اول اصول کافی مراجعه فرمائید.

۴- در این فقره هر چند به نام شیخ احمد احسائی تصریح نشده ولی به اختلاف عقاید او با "سید المعاصر" یعنی سید جعفر کشفی و کتاب سنابرق او درباره قضایای مربوط به مبدأ و معاد اشاره شده است.

۵- اشارات حضرت ربّ اعلیٰ در این ابیات به شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی با عناوین "قمرین" و "فرقدین" و "قرتین" و اشاره به ظهور خود با عناوین "نجم"، "شمس" و "قائم" جالب توجه است.

۶- حضرت بهاء الله در کتاب بدیع (ص ۱۱۲) به این بیانات حضرت نقطه اولی اشاره نموده‌اند و متن مطالب کتاب بدیع در فصل دوم این کتاب نقل گردیده است.

۷- مقصود در این عبارت سید کاظم رشتی و کتاب مشهور او شرح القصیده است که حضرت ربّ اعلیٰ در دنباله مطالب خود، فقراتی از آن را عیناً نقل فرموده‌اند.

۸- و نیز درباره مقام و منقبت نفوسی که در بیان حضرت ربّ اعلیٰ از آنها با عبارت "... قد کتب الشیخ و السید فی حقهما حکم الثناء و الاجتهاد..." یاد فرموده‌اند در توقیعی دیگر چنین می‌فرمایند:

«أما ما اردت لاطمینان قلوب الاولین فاعلم أنّهم قد سبقوا بالتسليم من امارات التي قد القيت اليك و ما ورائها ما اشار اليه السيد اعلی الله مقامه في كتابه الذي



کتب الیّ بخطه الشریف و انّ الان عند اولی الناس بالکتاب لموجود و فی اشاراته تلویح حیث یعرف اولوالالباب امری من دون بینة من غیرى و کفی به لمن استبصر و اهتدى دلیلا و اعلم بانّ عباد الله الذین قد سلموا هذا الامر کلّهم علماء اتقیاء حیث قد صرّح السید اعلى الله مقامه فی شأن کلّ واحد منهم بشیء من الثناء و نص بخطه الشریف لمن بلغ الامر بالعراق ثناء عظیمة و لمن سواه بما تجدد عندهم و قد اجمع اولیاء تلك الطائفة و انّ فیهم رجال علماء الذین قد نص الشیخ و السید باجتهدهم و فضلهم حیث لا ینکرهم الا مکابر عنود و انّهم معروفون بالعلم و العمل و انّی لا ستحیی انّ اذکرهم باسمائهم و کفی بالله شهیدا».

(ظهورالحق، ج ۳، ص ۲۸۶)

یکی از نفوسى که بنا به فرموده حضرت ربّ اعلى، جناب شیخ احمد احسانى و سید کاظم رشتى به "اجتهاد و فضل" او تصریح فرموده‌اند، جناب ملا حسین بشروئى است. چنان که جناب فاضل مازندرانی درباره آن جناب در اسرار الآثار (ج ۳، ص ۱۰۳) چنین مرقوم فرموده‌اند:

«جناب ملا حسین بشرویه‌ای از جهت کثرت اشتها و ذکر در الواح و آثار مستغنی از ذکر و توصیف می‌باشد و در شأن او در آثار نقطه است قوله:  
"الذی جاء من قبل علی تلك الارض و انه الیوم فی الحقیقة طمطمم ذاخر فی العلم حیث قد صرّح الشیخ و السید قدّس الله تربتهما بفضله و اجتهاده ولو انّ بمثلی لا ینبغی ان یتشهد بکتابه لکن ارسلت الی جنابک کتابه لتعلم انه ایقن بمجرّد رؤیة الآیات».

۹- مطالبی که حضرت ربّ اعلى از کتاب شرح القصیده نقل فرموده‌اند از سطور ابتدای کتاب مزبور است.

## صحیفه عدلیّه

اثر دیگری از آثار حضرت نقطه اولی که حاوی اشاراتی به نورین نیرین می باشد، صحیفه عدلیّه است که به سال ۱۲۶۲ه.ق/۱۸۴۶م عزّ نزول یافته است. (۱)

در اوائل این رساله حضرت ربّ اعلی چنین می فرمایند:

«... و بر کلّ فرض است اقرار به توحید ذات و صفات و افعال و عبادت چنانچه خداوند واحد احد مستحقّ است و خلق را سیلی در معرفت توحید نیست نه به اقرار و نه به عجز بر کلّ فرض است مشاهده آیات اربعه در نفسی که خداوند عالم نسبت به نفس خود داده و اتم اقوال در مقام توحید افعال کلمه لاجل و لاقوة الا بالله از خزائن غیب نازل شده و این که در السنه بعضی از معاندین شهرت یافته که مرحوم شیخ احمد رحمه الله علیه و قائمین مقام علم او در مقام عبادت توجّه به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می نمایند و آن حضرت را خالق می دانند محض کذب و افتراست و معتقد این مطلب کافر و مشرک است به اجماع بل آن بزرگوار قائم مقام علم او را اعتقاد همان است که در مقام توحید بیان شد و آن حضرت و آل اطهار او را سلام الله علیهم محال معرفت و اصل مشیّت و قائم مقام هویت و منتهی مقام صمدانیت معتقد هستند و آل الله را سلام علیهم در این مقاماتی که اشاره شد عباد مکرمون می دانند که اراده به امری نمی کنند الاّ بارادة الله بل مشیّت ایشان در هر مقام نفس مشیّت الله و اراده ایشان در هر مقام نفس ارادة الله بل ارادة الله نفس اراده ایشان است و قول به این که اراده صفت ذات است کفر محض است بل اراده عزیمت بر مشیّت است که خلق اوّل است و هر کس غیر از خداوند عالم را خالق اشیاء بداند کافر است چه استقلالاً اعتقاد نماید چه غیر استقلالاً...». (۲)

(مجموعه آثار، شماره ۸۲، ص ۱۷۳-۱۷۵)

و در موضع دیگری از صحیفه عدلیّه حضرت ربّ اعلی چنین می فرمایند:

«... و هر کس جزئی از جزئیات شریعت مقدّسه که تکلیف این عالم است و

حرفی از مقامات عالم آخرت که تکلیف نشانه بعد از موت است انکار نماید به مثل آن است که انکار وحدانیت خداوند را نموده و اقرار به کلّ شئون این عالم از معراج و مقامات منصوصه در آن و احکامی که وراء آن فرض است در کلّ مقامات مثل اعتقاد به توحید واجب است و معراج آن حضرت به جسم و تعلیه فرض و محقق است و اعتقاد به حدیث وارده از حمیراء هم در این مقام فرض است که ساعت معراج حضرت در خانه تشریف داشتند بل همان ساعت به جسمه معراج ملکوت سموات و ارضین فرمودند مع آن که به جسمه در مقام خود و بیان این مطلب و ذکر معاد و شبهات فلاسفه و حکماء در صحیفه شرح دعای غیبت شده همین قدر که انسان ناظر بقدره الله و فعله باشد تصدیق به این امور بحقیقه علی الیقین می نماید اگرچه ادراک نتواند نمود و قائل به عود ارواح بدون جسم از عدم معرفت به ذات اقدس حضرت ربّ العزّة است و این که در میان خلق شهرت یافته که مرحوم شیخ احمد قدس الله تربته قائل به عود اجسام نیست کذب محض است و اصل این شبهه از طلاب علمی است که در کلمات آن قطب عالم فؤاد را نکرده بل آن مستقرّ بر کرسی وحدت در جنّت رفرر بین یدی الله بری است از معتقد به این قول بل قائل است به معاد کلّ شیء به علمی که احاطه کرده است کتاب الله الفؤاد فی مقامه والعقل فی مقامه و النفس فی مقامه و الجسم بثلاثة فی مقامه و من عدل عن ذلك فيكون من المشركين.

و بدان که یقین به وجود جنّت و نار هم فرض است و در هر دو خلقی هستند ماشاء الله که قبل از وجود این دوره بدیع بعد از بعث و حشر داخل مقامات خود شده اند و اصل جنّت و آلاء آن از نور حضرت سید الشهداء علیه السلام مخلوق شده و کسی که عارف به حقّ آن حضرت باشد خود را در جنّت می بیند و به آلاء آن متنعم است اگرچه در این عالم باشد...» (۳)

(مجموعه آثار، شماره ۸۲، ص ۱۹۶-۱۹۸)

## یادداشت‌ها

۱- برای مطالعه شرحی در معرفتی صحیفه عدلیّه به کتاب حضرت باب (ص)

۷۸۹-۷۹۹) مراجعه فرمائید.

۲- برای ملاحظه شرح شیخ احمد دربارۀ مراتب اربعه توحید به شرح الزیاره (ج ۱، ص ۲۱۳-۲۱۷) مراجعه فرمائید.

و نیز نگاه کنید به مندرجات فصل دوّم این کتاب.

مطالب مفصّل شیخ احمد احسانی دربارۀ ائمه اطهار که "محالّ معرفة الله" هستند در شرح الزیاره (ج ۱، ص ۱۶۵-۱۶۷) مذکور شده است. در فقره‌ای از این مطالب (در صفحه ۱۶۷) چنین آمده است:

«... هم (ع) [ائمه] محال معرفة الله لأن معرفة الله حينئذ عندهم و معهم و فيهم و بهم و اليهم و لهم».

۳- متن "حدیث وارده از حمیراء" که حضرت ربّ اعلیٰ بدان اشاره فرموده‌اند به وسیله تعدادی از صحابه پیغمبر از جمله عایشه (حمیراء) روایت شده و متن حدیث و نام روات آن در صفحات ۲۸۲-۲۸۳ کتاب بحارالانوار (ج ۱۸) آمده است. فقره‌ای از این حدیث چنین است:

«... اسری به (ص) من دارام هانی، اخت علی (ع) و زوجها هیبیره بن ابی وهب المخزومی و کان (ص) نائماً فی تلك الليلة فی بیتها...».

مفهوم حدیث مزبور به نقل از معارف و معاریف (ج ۵، ص ۲۱۰۳) آن که:

«... معراج پیغمبر (ص) شب هنگام در مکه و به نقل اکثر مفسران از خانه امّ هانی خواهر علی (ص) و همسر هیبیره بن ابی وهب مخزومی عروج کرده که بنا بر این قول، حضرت آن شب را در خانه امّ هانی خفته بوده. و به قول حسن و قتاده از مسجدالحرام بعد از نماز مغرب بوده و به هر دو قول آن حضرت نماز صبح را در مسجدالحرام ادا نموده. و اما مقصد معراج کجا بوده آن چه که مورد اتفاق مسلمین و صریح قرآن است مسجدالاقصی، ولی روایات زیادی از اصحاب مانند ابن عباس و ابن مسعود و انس و جابر بن عبدالله و حدیفه و عایشه و امّ هانی و دیگران آمده که مقصد معراج آسمان بوده، البتّه مضامین این روایات از حیث کیفیت معراج مختلف است...».

برای مطالعه شرح مفصّل مطالب دربارۀ "معراج" به ذیل همین کلمه در معارف و معاریف (ج ۵) مراجعه فرمائید.

مطالب مربوط به صحیفه شرح دعای غیبت و منتخباتی از مندرجات آن در بخش قبلی این کتاب مذکور شد.

## دلایل سبعة

اثر دیگر حضرت نقطه اولی که در آن بعضی از آراء و افکار نورین نیرین تجلی یافته، کتاب دلایل سبعة است که از جمله در آن چنین می‌فرمایند: (۱)  
«... نظر کن که طلوع شمس حقیقت در مکه شد و حال طلوع آن از ارض فاء شده که منتهی الیه غروب اول باشد. این است مراد، نه آن طوری که ظاهر فهمیده می‌شود، چنانچه متدققین از علمای سابقین هم به این اشاره نموده‌اند. چنانچه مرفوع شیخ احمد ابن زین الدین رفع الله در جته اشاره به این بیان نموده در رساله که نوشته و سایر غرائب رجعت را هم مثل این تصور نموده. و این که شنیده در رجعت اعدای اهل بیت عصمت غذای ایشان می‌شود آن چه می‌شود مراد علم است، چنانچه قول حضرت صادق (ع) مبین است در تفسیر آیه فرقان: فلینظر الانسان الی طعامه، که به علم تفسیر شده. نظر کن امروز به کلّ علماء که اکثر چون که به مظنه عمل می‌کنند در دین خود اکل میته گرفته‌اند احکام الهی را در حقّ خود و حال که صاحب حکم ظاهر است با حجّت متقن و دلیل میرهن محتجب مانده‌اند...» (۲)

(دلایل سبعة، ص ۵۲)

و نیز در موضع دیگری در دلایل سبعة (ص ۵۴-۵۵) حضرت ربّ اعلی چنین می‌فرمایند:

«... اکثر ادلّای حضرت در این ظهور از صاحبان لب و عقل بوده‌اند و ایقان آن‌ها به حقّ حجّت است بر آن‌هائی که یقین ننموده‌اند، چنانچه در هر ظهور ادلّاء ایمان آن حجّت بوده‌اند بر ادلّاء دون ایمان به آن.

تو خود اول مؤمن را می‌شناسی، که اکثری از علمای شیخیّه و سیدیّه، بل طوایف دیگر مقرر بر علم و فضل او بوده‌اند، حتّی طفل‌های اصفهان هم در وقتی که وارد شدم می‌گفتند که یک طلبه پیراهن چاک آمد از قبل سید و عالم کبیر آن ارض را که محمّد باقر نام بوده به دلیل و برهان الزام کرد. حال این یکی از ادلّاء

این ظهور است که بعد از فوت مرفوع سید رفع الله درجه اکثر علما را دقت نمود و نیافت حق را الا در نزد صاحب حق و به این سبب به موهبه مستوهب شد که غبطه آن را خلق اولین و آخرین الی یوم القيمة دارند. در حق مثل این اولوالالباب چگونه تواند کسی ذکر ضعف یا سفاهت نماید...» (۳)

و نیز حضرت ربّ اعلی در دلایل سبعة (ص ۵۸-۵۹) چنین می فرماید:

«... و نظر نموده در اجوبه مرفوعین قبلین [شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی]، یقین می نمائی بر این که ظهور موعود منتظر همان ظهور حقیقت مسؤول عنه است که در حدیث کمیل دیده: در سنه اول کشف سبحات الجلال من غیر اشاره بین، و در ثانی محوالموهوم و صحوالمعلوم، و در ثالث هتک الستر لغلبة السر، و در رابع جذب الاحدیة لصفة التوحید بین، و در خامس نور اشراق من صبح الازل علی هیاکل التوحید بین. و نور مشرق از صبح ازل را خواهی دید اگر خود هارب نگردی و مضطرب نشوی.

نظر کن در دعای سحر از حضرت باقر (ع) که اول آن این است: اللهم انی استلک من بهائکک بابهاه و کلّ بهائکک بهی اللهم انی استلکک ببهائکک کلّه، که این فقره اشاره است به رسول الله (ص) و در ثانی در مقام امیرالمؤمنین (ع) بین تا این که در مرتبه خامس که می رسی ذکر نور می کند که آن سیدالشهداء (ع) است. زیرا که نور مقامی است مثل مصباح که خود را می سوزاند از برای استضاءه دیگران زیرا که در نور هیچ جهت انیت باقی نمی ماند چنانچه اگر زنده هستی خواهی دید انوار این ظهور را که خود بنفسه از انیت نفس خود می گذرد از برای اقامة توحید خداوند و اوامر و نواهی آن.

و آن چه از مرفوع شیخ، اعلی الله درجه، اصحابی که از او شنیده اند نقل می کنند امارات ظهور لایحصى است، چنانچه به مرفوع سید نوشته بوده اند به خط خود: لا بد لهذا الامر من مقر و لكلّ بناء مستقر و لایحسن الجواب بالتعین و ستعلمن بناء بعد حین. و آن چه خود مکرر از مرفوع سید شنیدی مبین است که مکرر می فرمودند: "نمی خواهید که من بروم و حق ظاهر گردد؟" و کلماتی هم که در سفر آخر از ایشان ظاهر شده آن هائی که خود شنیده اند ناقلند...» (۴)

و نیز در دلایل سبعة (ص ۶۱) چنین آمده است:

«... و حکایتی هم که از مرفوع شیخ نقل می کنند که در سبیل مکه مکرّمه تحقیق فرمودند، بلکه محقق است، چنانچه تلامذه مرحوم شیخ مثل جناب ملاّ عبدالخالق و مرتضی قلی و دیگران به انواع مختلف کلماتی که شنیده اند ذکر نموده اند. و منجمه کلماتی است که جناب ملاّ عبدالخالق ذکر نموده اند از قول مرفوع شیخ، رفع الله درجه، یکی آن که دعا کنید که در اوایل ظهور و رجعت نباشید که فتنه بسیار می باشد. و یکی آن که هر کس در سینه شصت تا شصت و هفت بماند امور غریبه مشاهده می نماید. و کدام امر عجایب و غرایب او از نفس ظهور بالاتر است؟ چنانچه خواهی بود و مشاهده عجایب دیگر را خواهی نمود که خداوند نفسی را ظاهر فرماید، از برای نصرت این ظهور، که آن هم به فطرت تکلم نماید. بلا آن که تعلیم گرفته باشد...» (۵)

و نیز در دلایل سبعة (ص ۷۰) با اشاره به شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی با عنوان "مظهرین مقدمین" چنین می فرمایند:

«... بسیار دقیق شو در امر توحید خود که این همان صراطی است که شنیده ادق از شعر است و احد از سیف. و گمان مکن که این ها که ادعا می کنند فهم کتاب الله را چیزی ادراک نموده اند. هر چه نظر کردم غیر از عرفان بافی و کلام نزد اکثری ندیدم الاّ آن که از مظهرین مقدمین کلماتی که در اسلام ظاهر شده در مقام معرفت با تکوین تطابق داشته، در نزد سایر غیر ادلاء بیانیّه که محض کلام زیاده نیست...» (۶)

## یادداشت ها

۱- برای مطالعه شرحی در معرفی کتاب دلایل سبعة به کتاب حضرت باب (ص ۸۴۶-۸۶۷) مراجعه فرمائید.

۲- درباره طلوع شمس حقیقت از فارس حضرت ربّ اعلی در کتاب مستطاب بیان فارسی (ص ۱۹۴) می فرمایند:

«... در ظهور فرقان مکه مبدأ اشراق اراضی گشت و در ظهور بیان ارض فاء [فارس]...»

"قول حضرت صادق" در تفسیر آیه فرقان (آیه شماره ۲۴ در سوره عبس - ۸۰)

به نقل از بحار الانوار (ج ۲، ص ۹۶) چنین است:

«... اَبی عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ: فَيَنْظُرُ الْإِنْسَانَ إِلَى طَعَامِهِ. قَالَ: قُلْتُ: مَا طَعَامُهُ؟ قَالَ: عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ مَمَّنْ يَأْخُذُهُ».

۳- حضرت ربّ اعلیٰ به فضائل و مناقب "اَوَّلْ مُؤْمِنٌ"، یعنی جناب ملاّ حسین بشروئی که شیخ و سید به آن شهادت داده‌اند در شرح دعا غیبی هم اشاره فرموده‌اند که در صفحات قبل نقل گردید.

مقصود از عالم کبیر اصفهان که محمّد باقر نام بوده، سید محمّد باقر رشتی است که شرح ملاقات او با ملاّ حسین بشروئی در اصفهان به تفصیل در فصل دوّم تاریخ نیل مندرج است.

۴- برای ملاحظه مطالب مفصّل در زمینه حدیث کمیل که حضرت ربّ اعلیٰ به آن اشاره فرموده‌اند به رساله آفتاب آمد دلیل آفتاب مراجعه فرمائید.  
دعای سحر مذکور در بیان حضرت ربّ اعلیٰ در مفاتیح الجنان (ص ۳۵۸-۳۶۱) مندرج است.

متن نوشته شیخ احمد احسانی خطاب به سید کاظم رشتی درباره "بعد حین" در پاورقی صفحه ۱۵۳ کتاب فهرست کتب شیخ اجل نقل گردیده است که می‌فرماید:

«... و اَمَّا هَذَا الْاَمْرُ فَلَا يَدُّ لَهْ مِنْ مَقَرٍّ وَّلِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٍّ وَّلَا يَحْسُنُ الْجَوَابُ عَلٰى التَّعْيِينِ وَّسَتَعْلَمُنْ نَبَأَهُ بَعْدَ حَيْنٍ...».

و در کتاب مائده آسمانی (ج ۴، ص ۱۷۵) توفیق حضرت باب خطاب به جناب عظیم نقل شده و درباره آن چنین مذکور است:

و در توفیق جناب عظیم می‌فرمایند، قوله تعالی:  
"هَذَا مَا وَعَدْنَاكَ مِنْ قَبْلِ حَيْنٍ اصْبِرْ حَتَّى يَقْضَى مِنَ الْبَيَانِ تِسْعَةَ اِذَا قُلْ ذَلِكَ خَلْقٌ فِي قَبْضَتِهِ وَّكُلٌّ لَهْ قَانْتُونَ فَانْ لَكُمْ بَعْدَ حَيْنٍ اَمْرٌ سَتَعْلَمُونَ" انتهى.

این بیان مبارک را جمال قدم جلّ جلاله در لوح ابن الذئب نجفی نقل فرموده‌اند (ص ۱۱۳، چاپ مصر) و مقصود از بعد حین سنه ۱۲۶۹ هجری است که بعثت هیکل مبارک در سیاه چال طهران در آن سال اتفاق افتاد. چنانچه در لوح ابن ذئب



و سایر الواح مبارکه به این معنی اشاره شده است».

۵- مقصود از ملاّ عبدالخالق و مرتضی قلی، ملاّ عبدالخالق یزدی و ملاّ مرتضی قلی تبریزی است.

۶- در این بیان مبارک، عبارت "این همان صراطی است که شنیده اداق از شعر است و احد از سیف" ناظر به حدیثی است که از جمله در شرح الزیارة (ج ۲، ص ۱۱۳) آمده است:

«... و روى القمى عن الصادق عليه السلام إن الصراط أدق من الشعر و احد من السيف فمنهم من يمرّ عليه مثل البرق و منهم من يمرّ عليه مثل عدو الفرس و منهم من يمرّ عليه ماشياً و منهم من يمرّ عليه حبواً و منهم من يمرّ عليه متعلقاً فتأخذ النار منه شيئاً فتترك شيئاً...».

در شرح گلشن راز (ص ۳۹۸) است که می گوید:

«به باریکی و تیزی موی و شمشیر نه روی گشتن و بودن برو دیر

اشارت است به آن چه در صفت صراط فرموده اند که: "أدق من الشعر و احد من السيف" یعنی میانه که حدّ وسط است و به مثابه صراط المستقیم است، به باریکی مانند موی و به تیزی مثال شمشیر است و از غایت باریکی، گشتن نمی توان؛ یعنی از او تجاوز میسر نیست؛ چه به اندک میلی در دوزخ انحراف می افتد و از غایت تیزی بر او زمان دیر نمی توان بود؛ زیرا که چنانچه یافت وسط حقیقی در میان اطراف نامتناهی متعذر است، تمسک و اقامت بدان بعد از وجود متعذرتر است. و بدانچه حکما فرموده اند که: "أصابة نقطة الهدف اعسر من العدول عنها و لزوم الصواب بعد ذلك حتى لا يخطيها اعسر و اصعب" همین معنی خواسته اند. شعر:

صورت عدل است میزان و صراط بر صراط حقّ گذر با احتیاط  
انحراف از هر دو جانب دوزخ است اعتدال اندر وسط چون برزخ است  
راه اوسط رو که شد خیرالامور تا رهی از دوزخ پر شرّ و شور  
تا نسازی بر صراط حقّ عبور کی رسی در جنت و حور و قصور...».

و در تعلیقات کتاب شرح گلشن راز درباره حدیث "ادقّ من الشّعر..." چنین آمده است (ص ۶۸۱):

«... ادقّ... در المحجّة البيضاء، ج ۱، ص ۱۴۷، از قول امام صادق (ع) "الصّراط ادقّ من الشّعر و احدّ من السّیف" و در شرح تعرّف، ج ۲، ص ۵۲۵ به عنوان کلام نبوی "یضرب بالصّراط علی جهنّم احدّ من السّیف و ادقّ من الشّعر..." آمده است.» و نیز نگاه کنید به مندرجات کتاب بیان فارسی (ص ۲۷۵-۲۷۶) که در ذیل عنوان "کتاب بیان فارسی" در صفحات بعد آمده است.

حضرت بهاء الله نیز در یکی از الواح جناب ذبیح به نقل حدیث "ادقّ من الشّعر..." پرداخته‌اند. در لوح مزبور چنین نازل:

«ان یا قلم الاعلی ذکر الّذی اراد وجه ربّه الرّحمن... ثمّ اعلم یا ذبیح بانّ نیر الآفاق لَمّا غاب عن افق العراق نادى الظّالغ عن جهة الزّوراء بالنفاق یا قوم تعالوا لأمرّ بکم علی الصّراط الّذی کان ادقّ من الشّعر و احدّ من السّیف اذّا فاعتبروا یا اولی الافکار...».

## کتاب بیان فارسی

حضرت ربّ اعلی در امّ الکتاب اهل بیان یعنی کتاب بیان فارسی نیز از شیخ احمد احسائی و سیّد کاظم رشتی یاد نموده و به بعضی از آراء و افکار آنان اشاره فرموده‌اند. (۱)

از جمله در باب اوّل از واحد ثانی این سفر منیع چنین می‌فرمایند:

«... امروز اگر کسی تصوّر کند از اوّل نزول بیان تا امروز به یقین مشاهده می‌کند که آن‌هائی که اعتراف به حجّیت آیات نموده و تبلیغ آن‌ها را به کلّ فرموده حجج الله بوده و اگر ظاهر نبوده حجّیت ایشان ولکن علوّ عرفان ایشان نزد هیچ کس پوشیده نیست. زیرا که ادنی تلامذه مرحوم سیّد اعلی علوّ علما و حکمای روی ارض را پشت پا زده و در اشخاصی که تصدیق به حجّیت آیات نموده‌اند چه از این طایفه چه غیر آن‌ها نزد هیچ کس شبهه در علوّ تقوای ایشان نبوده و نیست اگرچه ذکر این از جهت ضعف مردم است و الاّ آن چه خداوند شهادت دهد معادل نمی‌شود با شهادت کلّ ما علی الارض...».

(کتاب بیان فارسی، ص ۱۳)

و نیز در باب پانزدهم از واحد پنجم کتاب بیان چنین می‌فرمایند:

«... در هر حال مراقب بوده که بر هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند خارج می‌شود از ایمان لعلّ بر مظاهر حقّ در مابین آن ظهورین حزن از این جهت وارد نیاید چقدر در قرآن تجاوز نموده از حکم خداوند و بر نفسی که مدلل علی الله بوده غیر حکم طهارت نموده و حال آن که طهارت نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان بوده مثل آن که در ایّامی که خود در عتبات بوده یومی که مرحوم سیّد ع به منزل آمده در حین رجوع صاحب منزل امر به غسل به آبی که ید آن شجره طهارت به او رسیده بود نمود و حال آن که در شریعت ایشان دوشیء یابس در حین اقتران کجا حکم بوده بر غیر طهارت. این است که از حکم

دین خود تجاوز می نمایند به زعم احتیاط و حال آن که اصل می رود چگونه که فرع باقی ماند ان یا عباد الله فاتقون».

(کتاب بیان فارسی، ص ۱۷۶-۱۷۷)

و نیز حضرت ربّ اعلی در باب دوّم از واحد هشتم کتاب بیان فارسی چنین

می فرمایند:

«... او امر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بندگان مطیع حقّ باشند لعلّ اگر ظهور واقع شود به آن اطاعت اطاعت کنند ولی وقتی که ظهور واقع می شود مطیع به گمان خود اطاعت می کند ولی آن وقت عصیان است اطاعت مثل مؤمنین به انجیل تا قبل از ظهور رسول الله ص کلّ مطیع بودند خدا را در دین خود و محمود بودند در فعل خود اگر طبق شریعت عیسی کماهی عمل می کردند ولی حین ظهور رسول الله ص اصل دین ایشان که کلمه شهادتین بود به ظهور بدع ظاهر شد و در مقام توحید ایشان لا اله الا الله و در مقام عیسی روح الله محمّد رسول الله ص نازل شد و در ذکر مقام اوصیاء او علی و الاثمه حجج الله نازل شد و در ذکر ارکان بیت او ذکر ابواب هدی جائی که اصول دین او بدع گردد چگونه است ظهور شئون احکام دین اون این است سرّ قول مرحوم شیخ ع در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه که حضرت می فرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمّل نمی شوند و حضرت صادق ع ذکر کاف در حقّ ایشان می کند بعد از نهی بسیار که نمی توانی متحمّل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیرالمؤمنین ع بردار تو بر می داری فی الفور ابا و امتناع نمود بود که حاشا و کلاً و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت به او شنودند و او چون متحمّل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد و این از آن جائی است که نظر به مبدأ امر نمی کند و ظهور حضرت را غیر ظهور رسول الله ص می بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله ص مشاهده کند بالنسبه به ظهور عیسی ع متحمّل می گردد کلمه که اوسع تر است از سماء مقبولات و ارض قابلیات ولی چون نظر نمی کند اذق می گردد از برای او از شعر و احد می گردد از سیف نه این است که مراد ناطق این بوده که دست از ولایت امیرالمؤمنین ع بردارد زیرا که این امری است ممتنع و لم یزل و لا یزال نور آن حضرت در مظاهر خود

بوده و هست بلکه مراد این بوده که در آن ظهور به اسم امیرالمؤمنین بوده و در این ظهور به آن اسم محتجب مشو چنان چه بعینه امیرالمؤمنین ع در زمان رسول خدا ص همان وصی عیسی ع بود در زمان او بعد از عروج آن و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی به مبدأ امر صراط اوسع می گردد از هر شیئی اوسعی که در امکان است و اگر محتجب گردی ادق می گردد از هر شعری که تواند علم تو به او احاطه نمود...».

(۲) (کتاب بیان فارسی، ص ۲۷۵-۲۷۶)

## یادداشت‌ها

- ۱- برای مطالعه مطالب مفصل درباره کتاب بیان فارسی به کتاب حضرت باب (ص ۸۷۰-۹۴۲) مراجعه فرمائید.
- ۲- درباره حدیث "سیصد و سیزده نفر" که حضرت ربّ اعلی به آن اشاره فرموده‌اند در نوادرالخبار (ص ۲۷۰) چنین مذکور است:
 

«... النعمانی - عن الباقر علیه السلام: "أصحاب القائم ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلاً أولاد العجم، بعضهم يحمل في السحاب نهاراً، يعرف باسمه و اسم أبيه و نسبة و حلیته، و بعضهم نائم علی فراشه فیری فی مكة علی غیر میعاد"».

و نیز شیخ احمد احسائی در شرح الزیاره (ج ۳، ص ۷۷) چنین آورده است:
 

«... قال ابو عبدالله (ع): "كأنتی أنظر الی القائم (ع) علی منبر الکوفة و حوله اصحابه ثلاثمائة و ثلاثة عشر عدّة اصحاب بدر و هم اصحاب الألوية و هم حکام الله فی ارضه علی خلقه...».

و در بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۲۶) چنین آمده است:
 

«... قال الصادق علیه السلام: كأنتی أنظر إلی القائم علی منبر الکوفة و حوله اصحابه ثلاث مائة و ثلاثة عشر رجلاً عدّة أهل بدر، و هم اصحاب الالوية و هم حکام الله فی ارضه علی خلقه، حتّی يستخرج من قبائه کتاباً مختوماً بخاتم من ذهب عهد معهود من رسول الله علیه صلّی الله و آله فيجفلون عنه إجمال الغنم، فلا يبقى منهم إلاّ الوزير واحد عشر نقيباً كما بقوا مع موسى بن عمران علیه السلام.

فيجولون فی الأرض فلا يجدون عنه مذهباً، فيرجعون إلیه و الله إنّی لاعرف الکلام الذی يقوله لهم فيکفرون به.

توضیح: أجفل القوم ای هربوا مسرعین».

ترجمه حدیث فوق به فارسی به نقل از ترجمه فارسی جلد سیزدهم بحارالانوار

(ص ۲۵۶) چنین است:

«... صادق آل محمد ص فرمود گویا قائم ع را در بالای منبر کوفه می بینم در حالی که اصحاب او که سیصد و سیزده نفر مرد که به قدر اصحاب بدرند در اطرافش می باشند و ایشانند صاحبان ولایت و دوستی ما و ایشانند حکام خدا در روی زمین بر مخلوقاتش. پس آن حضرت از زیر قبایش مکتوبی که با مهر طلا سر به مهر شده بیرون می آورد و آن عهدنامه ای است از رسول خدا ص، وقتی که اصحاب آن حضرت آن عهدنامه را می بینند مانند گوسفند از سر او متفرق و پراکنده می شوند و از ایشان در خدمت آن حضرت کسی نمی ماند مگر وزیر پانزده نفر نقیب چنانچه این مقدار در نزد موسی بن عمران ماند پس آنان که متفرق می شوند در اطراف زمین می گردند و چاره نمی جویند باز به خدمت آن حضرت بر می گردند به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه من می دانم آن سخن را که قائم ع به ایشان می گوید و ایشان او را انکار کرده از او می گریزند...».

مقصود از "ذکر کاف" اعلان کفر است، چنان چه در ادامه مطلب به آن اشاره فرموده اند. مطالب مربوط به "ادق از شعر و احد از سیف" در ذیل مطالب مربوط به بخش "دلایل سبعة" در صفحات قبل مذکور شد.

و نیز در باب چهاردهم از واحد هشتم کتاب بیان فارسی چنین مذکور است:

«... هم چنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر الهیه جواهر خلق را حرکت داده تا آن که سیصد و سیزده نفر نقبا گرفتار شد در ارض صاد که به ظاهر اعظم اراضی است و در هر گوشه مدرسه آن لایحی عبادی هستند که به اسم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهر گیری گندم پاک کن او قمیص نقابت را می پوشد این است سر کلام اهل بیت ع در ظهور که می گردد اسفل خلق اعلائی خلق و اعلائی خلق اسفل خلق و همین قسم در ظهور من یظهره الله بین اشخاصی که خطور نمی کند بر قلوب ایشان دون رضای خدا را و کل تبعیت ایشان می کنند در ورع چه بسا اصل نار می گردند اگر ایمان به او نیاورند و عبادی که کسی خطور شأن در حق ایشان نمی کند چه بسا به شرف ایمان قمیص ولایت از مبدأ جود می پوشند زیرا که

به قول او خلق می شود آن چه در دین خلق می شود از اعلی ذکر وجود گرفته تا منتهای آن...» (کتاب بیان فارسی، ص ۲۹۶-۲۹۷)

مقصود از "سرّ کلام اهل بیت" مبنی بر "اسفل خلق اعلای خلق و اعلای خلق اسفل خلق"، کلام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که در نهج البلاغه (خطبه شانزدهم) می فرماید:

«... ألا و إنّ بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نیکم صلّی الله علیه و آله و الذی بعثه بالحقّ لتبلین بلیة. و لتغریبن غریلة. و لتساطن سوط القدر حتّی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم. و لیسبقن سابقون کانوا قصرّوا. و لیقصرنّ سابقون کانوا سبقوا. و الله ما کتمت و شمة و لا کذبت کذبة. و لقد نبّئت بهذا المقام و هذا الیوم...»

ترجمه فقره فوق آن که:

«... بدانید که روزگار دگر باره شما را در بوته آزمایش ریخت، مانند روزی که خدا پیامبر شما را برانگیخت. به خدائی که او را به راستی مبعوث فرمود، به هم خواهید در آمیخت، و چون دانه که در غربال ریزند، یا دیگ افزار که در دیگ ریزند، روی هم خواهید ریخت، تا آن که در زیر است زیر شود، و آن که بر زبر است به زیر در شود؛ و آنان که واپس مانده اند، پیش برانند، و آنان که پیش افتاده اند، واپس مانند. به خدا سوگند، کلمه ای از حق را نپوشاندم، و دروغی بر زبان نراندم که از چنین حال و چنین روز، آگاهم کرده اند...».

بیانات حضرت امیرالمؤمنین را شیخ احمد احسائی در شرح الزیارة (ج ۳، ص ۷۴) نیز نقل فرموده است.

در بیان حضرت ربّ اعلی مقصود از "ارض صاد" اصفهان و مقصود از "گندم پاک کن"، ملاً محمّد جعفر گندم پاک کن اصفهانی است.

## توقيع نواب هندی

توقيع نازله از قلم حضرت ربّ اعلى به اعزاز جناب نواب هندی که متن کامل آن در صفحات بعد خواهد آمد در شرح و بسط معانی و مفاهیم اسم و اسماء الله است. فقره کوتاهی از این توقيع را جناب فاضل مازندرانی در اسرار الآثار (ج ۵، ص ۲۷۲) نقل فرموده‌اند. در فهرست آثار مبارکه حضرت نقطه اولی (ص ۲۲) این توقيع با عبارت در "جواب آقا سید جواد راجع به اسماء الله" توصیف شده است. (۱)

هر چند در این توقيع اشاره‌ای گذرا به جناب سید کاظم رشتی شده است اما متن کامل توقيع مزبور را ذیلاً نقل می‌نماید تا تمام آن در معرض مطالعه خوانندگان گرامی قرار گیرد:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل طراز الاسماء في مبدأ الاشتقاق طراز الالف الاستنطاق الذي تكعب بالحرفين و استقام في طرفي الآخرين الذي لاح عن لوح الابداع و طلع بما طلع شمس الاختراع التي عيّنت بعد ما شئت و قدرت و قضت قبل ما اذنت و اجلت و فصلت في لوح على هياكل الكل انار تجليها من قصبة اولي اللاهوت و الورقة المباركة من شجرة الجبروت و الاثمار اللطيفة من شجرات الملك و الملكوت حتى ملا بنورها كل من وجد في حقايق الانفس ثم في غياهب الآفاق.

و الحمد لله الذي استنطق ما استنطق و الاح ما الاح و اطلع ما اطلع سبحانه و تعالی تقدّست ذاتيته من ان يشير اليها اعلى شوامخ الجوهريات و تعالت كينونية من ان يصعد اليها اعلى طير الافئدة من غياهب الماهيات و انه كما هو عليه في ازل الازال و العظمة العدل و الجلال لن يعرفه سواه و لن يوجد دونه اذ ما سواه منقطعة عن ابداعه بابداعه و ممتعة عن اختراعه باختراعه و انه كما هو عليه لن يقترن بذكر شيء و لا اسم شيء اذ الاسماء هندسة لخلقه و الصفات آيات لعباده. فسبحانه لم يزل كان بلا



وجود شيء معه ولا وصف شيء في رتبته ولا اسم شيء في تلقاء مدين عزته و لا يزال أنه بمثل ما هو كان كائن في ازل الازال من دون شأن تغيير ولا انتقال. فسبحانه من اراد ان يوصفه باسم فقد جعل الاسم دليلاً لذاته و سبيلاً لمعرفة.

فسبحانه و تعالى تقدّست نفسانيته من ان يعرف بسواه او ان يوصف بغيره اذ الدليل دليل لمن لا يدل بذاته لذاته و أنّ السبيل سبيل لمن كان له سبيل دون جلاله نفسه و تعالى اثبته عن وصف الممكنات و نعت الجوهريّات و من اراد ان ينعته بوصف فقد جعل الوصف مرآةً لجماله و وجوداً في تلقاء وجوده، فسبحانه و تعالى تقدّست كينونيته من ان ينعته احد غيره او ان يعرفه احد سواه، اذ المعرفة فرع الاقتران و التعت فرع الافتراق و انه جل شأنه لم يزل كان بلا ذكر معروف من خلقه و لا حكم موصوف من عباده و قد قطعت الذاتيات عن معرفته بما كان ذاتيته مقطعة الكلّ عن البيان و الدليل و قد منعت الجوهريّات عن نعته بما كان كينونيته ممتعة الكلّ عن العرفان و السبيل. فسبحانه و تعالى كلّ الاسماء سمة لمشيته و كلّ الصفات صفة لقدرته و انه كما هو عليه لا يعلم كيف هو الا هو و انا مؤمن بما هو عليه من حيث لا اعلم و لا اقدر و كفى به للمتذكرين دليلاً و كفى به للموحدين سبيلاً.

فيا ايها الناظر الى سبحات آيات الجلال و الساكن في ظلال مكفهرات افريدوس (٢) الجمال فانظر باليقين و دع سبل التحقيق فانّ الاشارات يحجبك عن الوصول الى علم اليقين و انّ اليوم لا ينفعك سبل التدقيق لانّ الصبح قد طلع و لاح انواره على هياكل الكلّ و انّ صنع الرّب يومئذ يفصل بين اعمال الناس. فمن هم اهل الميثاق و انهم لما آفاقوا بما تجلّى الله لهم بهم من انوار عظمتهم فيقولون سبحانك لا علم لنا الا بما نزلت في كتابك و ما نحن الا قوم ساجدون. فاولئك الذين اتبعوا آيات الله و اولئك هم الفائزون.

و من هم اهل الوفاق و انهم اذا كشف الساق بالساق و ينادى المنادى بالحكم المساق يقولون: "ربنا انتا سمعنا منادياً ينادى"، بما نزل في القرآن (٣) و انا اتبعنا سبيلك فاغفر لنا ما اكتسبت ايدينا فاننا نحن قوم تائبون. فاولئك عسى الله ان يعفو عنهم و يكفر عنهم سيئاتهم و يدخلهم في عباده الصالحين و اولئك هم المهتدون. و من هم اهل الشقاق و انهم اذا قيل لهم تفكروا في آيات هذا العبد الذي صعق ثم آفاق و يخرج لثالى الابداع و الاختراع لما جعله الله في يديه من حكم الاقتران

في الاستنطاق ليقولون ما سمعنا بهذا في آبائنا الاولين و يفترون عليه بما افتروا على نباء الاولين. قل اصبروا "فان اجل الله لات" (٤) و ان الله تجرى الظالمين و يظهرن بواطنهم ليميز امرهم عن المؤمنين من اهل الميثاق بالمشركين من اهل الشقاق و التفاق قتلهم الله بما اكتسبت ايديهم و ساء ما هم يعملون. فو ربك رب السماوات و الارض لن يقبل الله من احد عملاً الا بعد ان يتبع امر الله و كان من المؤمنين. و ان هذا رشح من رشحات طمطم يَم العزّ و الجلال لتجذبك تلك الاشارات الى ساحة القدس و الجمال.

و ان ما سئلت اسماء الله و ما ذهب الكل اليه فاعلم ان للاسم مراتب ما لا نهاية بما لا نهاية لها بها و ان الامر في كل المقامات هو ما قال على عليه السلام ان الاسم سمة الشيء و ان لها مراتب (٥)، فمنها اسم في الحقايق و هو بجميع مراتبها حيوان بمثل الانسان يدل على المسمى و منها المرايا و هي تدل على المتجلى فيها لها بها و منها اسماء الله اللفظية و منها اسماء النقشية و منها اسماء الملكية و منها اسماء الآفاقية و منها الانفسية و منها كل ما وقع عليه اسم اسم و ان كل ذلك في مقام الخلق و حظ العبد و ان الذات كما دل به كل العقول و جاء به كل النبيين و صرح به كل الآيات و الاخبار و ليس له اسم و لا وصف كما صرح بذلك على عليه السلام في قوله: ان كمال التوحيد نفى الصفات (٦)، بشهادة ان الصفة غير الموصوف و كل موصوف غير صفة و لا شك في ان مذهب آل الله سلام الله عليهم المراد بالوصف هو الاسم كما صرح بذلك حديث المروى في الكافي عن الامام (ع) (٧) و ان ذلك مشهور عند من نظر بالفؤاد الى حقيقة اليجاد و ان وجود الاسم بنفسه اعظم دليل ان لا اسم له يدل على الله لان الله كما هو عليه و قال الامام عليه السلام اجل من ان يعرف بخلقه بل الخلق يعرفون به (٨) و ان بذلك نطقت مناجات اهل العصمة سلام الله عليهم، كما قال على عليه السلام: "يا من دل على ذاته بذاته" (٩)، في دعائه الصباح.

و قال على ابن الحسين عليهما السلام في دعائه لابي حمزة الثمالي: "بك عرفتك و انت دللتني عليك و دعوتني اليك و لو لا انت لم ادر ما انت" (١٠).

و قال اباه الشهيد روحى و من كان في ملكوت الامر و الخلق فداه: "أ يكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك و متى بعدت حتى تكون الآثار هي التي توصل اليك عميت

عين لا تراك عليها رقبيا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيباً (١١).  
و أنّ ذلك منتهى مقام الخلق فيصقع الامكان و أنّه بذاته لن يعرف و لن يوصف  
بل لما خلق الخلق لمعرفته تجلّى لهم بهم و وصف لهم نفسه باسمائه و صفاته ليعرفوه  
بها و يعبدوه و لا يشرکوا به احداً.

و أنّ في ذلك المسألة زلت الاقدام من اولى الابصار و ذهلت العقول من اولى  
الانظار فقد ذهبت حكماء الاشراقين (١٢)، بما لا يلتفت به حكماء الالهيين و قالوا ما  
لم يعرفوا في حكم المفهوم و المصداق و بينوا حكم الربط بين الخلق و ما لا يقترن  
ذاته بالخلق في شأن لا في حكم الاقتران و لا ظهور الافتراق و قالوا ما ليس بين  
الاسماء مناسبات ذاتية و هلکوا انفسهم و انفس من اتبعهم من حيث يحسبون أنّهم  
مهتدون فقد احتملوا بذکر تلك المسألة اثماً عظيماً. عسى الله ان يعفو عنهم برحمته  
أنّه جوادٌ كريم.

و أنّ علماء المجتهدين لما لم يأخذوا معارف دينهم من آثار آل الله الاطهار و  
اتبعوا اهوائهم في مقامات التي لا ينجي احد الا من شاء الله باحكام المشائين (١٣)  
و بعض من حكماء الصدرائين (١٤) و أنّهم ضلّوا و كلّ قالوا ما سطرّوا في كتبهم و  
أنّهم بمثل الاشراقين لم يدرکوا حقيقة المسألة و لم يتنوّروا بنور الالهية المشرقة التي  
لاحت على هياكل الكل آثاره. و بعض منهم ماتوا و أنّ الذين احياء سيموتون ثمّ كلّ  
الى الله يرجعون.

و لقد اشار رشحا من طمطام هذه المسألة التي يجرى ماء حيوتها من عين يم  
القدر كاظم بعد احمد قدس الله تربتهما (١٥) و أنّهما من وساوس شيطان الصدور  
ما كشفنا قناع المستور و وعد الناس الى يومى هذا يوم نور الظهور و اتى اليوم لما  
جعل الله في يدي حجة حقّ لامعة بمثل هذه الشمس في وسط السماء حيث لا يقدر  
ان ينكرها احد من المسلمين الا ان يكفروا بما آمنوا من قبل و هي شأن الآيات التي  
ملأت شرق الارض و غربها و صحائف التي ملأت الآفاق كلّها حيث انى اقدر ان  
اكتب في كلّ ما اشاء بلسان القدرة الفطرة من دون تأمل و لا سكون قلم بشأن الآيات  
و المناجات التي لا تجرى من قلم احد من قبل و لا اليوم يقدر احد و أنّ من على  
الارض كلّهم لو اجتمعوا لن يقدرّوا ان يأتوا بمثل آية و لا ان يكتبوا في يوم صحيفة  
بمثله و أنّ ذلك من فضل الله على و لكنّ اكثر الناس لا يشکرون.

فآه آه بلغ ما بلغ وقطع ما قطع ومنع ما منع ووقع ما وقع أنا لله اشكوبتي و حزني الى الله و على الله فليتك كل المؤمنون. فو ربك ان الناس اموات حيث لا يعرفون و يفترون ان اليوم من زاد على شريعة محمد صلى الله عليه و آله حرفا او نقص منها حرفا ليكفر في الحين و انى الله يعلم ما ارادت الا حبه و لا اعمل الا بحكمه و انى لعلى بيته من كتاب الله و ان الناس بعضهم ليوجدون من حيث لا يعلمون و بعضهم ليفترون من بعد ما هم يوقنون. قتلهم الله بما اكتسبت ايديهم و ساء ما هم يحكمون. و ان سر هذه المسألة هو الذى انا اذا اشير بدليل الحكمة ان الذات لا يقع عليه شىء و ان قلت لى ان النفى فرع الاثبات لاقول بلى ان الذى وقع عليه اسم الذات نور الذى جعله الله مقام معرفته فى الاداء و انه لا يدركه الابصار و هو اللطيف الخبير (١٦).

فاعرف ان كنت ناظراً الى لجة الاحدية ان هنالك المسمى قد خلق الله تلك اللجة فى اجمة اللاهوت (١٧)، ليتلجج المؤمنون بتلجج معرفته الممكنة فى حق الممكن و يتألأو الموحدون بتألأو تجليه المودعة فى حقايق الخلق و ان ذلك المقام لا تواريها الحجابات و لا تعادلها الدلالات و لا يقدر ان يعرفها من كان فى ظلمات الصماء الدهماء العمياء. فسبحان الله ربك رب العرش عما يصفون. (١٨)

و ان كنت ناظراً الى دون تلك اللجة فاعرف ان للاسم مسمى و هو وجوده فى رتبته و ان للمسمى اسماً فى رتبة ظهوره و ان المسمى لم يزل لا يقترب بالاسم و لا بينهما ربط و ان مسمى اسم الله هو الذات الذى كل يعبد بالاسماء التى وصف بها نفسه و من اقرن معه اسماً او وصفاً فقد اشرك به و لم يعبد و كان كافراً و لا تعرف مناسبة ذاتية بينهما بل ان لكل شىء خلق الله اسماء كل شىء و لذا جعل الله فى حين الذى ليس بينهما ربط مناسبة ذاتية و مفهوم جوهرية و مصداق كينوتية و لكن لا يعرف الناظرون الى صور الحدودية مقامات الرحمانية المتجلية لكل بكل و ان الذين قالوا حكم المناسبة بين المصداق و المفهوم ان كانوا ناظرين الى ذلك المنظر الاعلى لقالوا كلمة حق و ان الذين يقولون غير ذلك ان كانوا ناظرين الى ذلك الاق الميين لقالوا كلمة حق و ان الذين يقولون و كل يعمل على شاكلته (١٩).

و أنت يا ايها الصاعد الى حرم القدس فى طوى الجلال لا تحرم نصيبك عما قدر الله لاهل الفضل و الكمال و اقرء تلك الآية من القرآن: "قالوا يا موسى ان فيها

قوماً جبارین و انا لن ندخلها حتی یخرجوا منها فان یخرجوا منها فانّا داخلون. قال رجالن من الذین یخافون انعم الله علیهما ادخلوا علیهم الباب فاذا دخلتموه فانکم غالبون". (۲۰)

و انّ ما ارشحناک من طمطام حکم الاسماء و الصّفات هو من تغرّد ذلك الطیر الذی صف فی جوّ العماء ثمّ یدق فی غیاب تلك الاشارات التّی لاحت و استلاحت ثمّ دارت و استدارت ثمّ قامت و استقامت ثمّ تکعبت و استکعبت ثمّ تنطقت و استنطقت ثمّ تلجلجت و استلجلجت ثمّ تلتلأت و استلتلأت ثمّ تفرقت و استفرقت ثمّ صعقت و استصعقت ثمّ شهقت و استشهقت ثمّ باکت و استباکت و تبلبلت علی التراب بمثل الحوت و قالت بما اذن الله له من قول مولاه اللهم انّی اشکوا الیک مقامی فاصلح لی امری و انجز لی ما وعدتنی فانّک قلت و قولک الحقّ و کان حقّاً علینا نصر المؤمنین و انّی انا ذا اقرء کتابک و اتّبع احکامک و الودّ بجنابک و مستشفع بک الی نفسک و تائب الیک برحمتک فتب علیّ بجدک انّک انت التّواب الرّحیم و سبحانک یا ربّ العرش عمّا یصفون و سلامٌ علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین.

(مجموعه آثار، شماره ۹۸، ص ۱۱-۲۰)

## یادداشت‌ها

- ۱- برای ملاحظه مباحث مفصل درباره اسم و انواع و مفاهیم مختلف آن می‌توان به آثار ذیل رجوع نمود:
  - فرهنگ اصطلاحات عرفانی (ص ۹۱-۱۰۴)
  - دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی (ج ۱، ص ۲۲۱-۲۲۶)
  - فرهنگ معارف اسلامی (ج ۱، ص ۱۸۷-۱۹۱)
- آثار جناب سید کاظم رشتی درباره "اسم" نیز در ذیل یادداشت شماره ۱۵ در سطور ذیل آمده است.
- ۲- "مکفهرات افریدوس" به صورت "المکفهرات الافریدوسیه" در تفسیر سوره کوثر نیز آمده است. به یادداشت‌های ذیل آن تفسیر در صفحات قبل رجوع فرمائید.

و نیز نگاه کنید به ذیل "فردوس" در اسرار الآثار (ج ۴، ص ۴۴۲-۴۴۳).  
 ۳- فقره منقول از قرآن، عبارتی در آیه ۱۹۳ در سوره آل عمران -۳ است.  
 ۴- در آیه ۵ سوره عنکبوت -۲۹ است که: «من كان يرجوا لقاء الله فانَّ اجل الله لات وهو السميع العليم».

۵- بیان حضرت علی علیه السلام درباره "اسم" به طور اخص بر حقیر معلوم نیست. ملاً محسن فیض کاشانی در کلمات مکنونه (ص ۵۹) با اشاره به کلام امیرالمؤمنین و اهل بیت رسول الله درباره اسماء الهیة می نویسد:

«اقول: و لعله الى هذا اشير في كلام امير المؤمنين و اهل البيت عليهم السلام في ادعيتهم بقولهم: و بالاسم الذي خلقت به العرش و بالاسم الذي خلقت به الارواح الى غير ذلك و الاسماء تنقسم باعتبار الانس و الهیة الى جمالیته كاللطيف، و الى جلالته كالقهار، و لكل مخلوق حظ من اسم او اكثر الى ما لا يتناهي كحظ الملائكة من السبوح و القدوس، و حظ الشياطين من الجبار و المتكبر، و حظ الانسان من جميع الاسماء كما - قال تعالى "و علم آدم الاسماء كلها"، و ذلك لانه يتربى بجمالها و جلالها جميعاً، و غيره انما يتربى ببعض دون بعض كما دریت».

۶- بیان حضرت علی امیرالمؤمنین در خطبه اول نهج البلاغه است که می فرماید:

«... و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه. لشهادة كل صفة انها غير الموصوف. و شهادة كل موصوف انه غير الصفة...».

۷- حدیث مروی در کافی عبارت از احادیثی است که در "باب حدوث الاسماء" در کتاب التوحید در جلد اول اصول کافی آمده است. از جمله در صفحه ۱۱۳ اصول کافی (ج ۱) چنین مذکور است: «... سألته [سألت ابا الحسن الرضاع] عن الاسم ما هو؟ قال: صفة لموصوف».

۸- بیان مبارک ناظر به احادیثی نظیر حدیث ذیل است که در اصول کافی (ج ۱، ص ۸۶) آمده است:

«ابن حازم قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إني ناظرت قوماً فقلت لهم: إن الله جلّ جلاله أجل و أعزّ و أكرم من أن يعرف بخلقه بل العباد يعرفون بالله، فقال:

رحمک الله».

۹- در مفاتیح الجنان (ص ۱۱۳) در دعای صباح حضرت امیرالمؤمنین است که:

«... یا من دلّ علی ذاته بذاته و تنزه عن معانسه مخلوقاتہ و جلّ عن ملائمة کیفیاته...».

۱۰- دعای ابی حمزه ثمالی در مفاتیح الجنان (ص ۳۶۱-۳۸۵) مندرج است.

۱۱- مفاتیح الجنان، (ص ۵۱۲-۵۱۳).

۱۲- مقصود از «اشراقیین» معتقدین به فلسفه اشراق هستند که از افکار افلاطون و حکمت نو افلاطونی طرفداری می کنند. مروج فلسفه اشراق در جهان اسلام شیخ شهاب الدین سهروردی است که حکمت افلاطونی و نو افلاطونی و نیز حکمت و عرفان ایرانی قبل از اسلام را اساس حکمت اشراق قرار داد و پیروان او به اشراقیون و اشراقیین مشهورند.

۱۳- مقصود از «مشائیین» پیروان حکمت مشاء هستند که از آراء و افکار ارسطو و فلسفه او تبعیت می کنند. ارسطو چون در حال مشی (راه رفتن) به شرح آراء خود می پرداخت حکمت او به حکمت مشاء اشتهاار یافته است.

۱۴- مقصود از «صدرائیین» پیروان فلسفه صدرالدین شیرازی معروف به ملا صدرا هستند که به «صدرالمتألهین» نیز اشتهاار دارد. فلسفه ملا صدرا اصولاً مبتنی بر جمع و تلفیق حکمت اشراق و حکمت مشاء در بسیاری از قضایای فلسفی است. از ملا صدرا آثار عدیده‌ای به جا مانده که اهم آنها اسفار اربعه، مشاعر و عرشیه است.

۱۵- رسائلی که سید کاظم رشتی درباره «اسم» نوشته است متعدد است، از جمله در رساله جواب به اسئله آخوند ملا حسین (فهرست کتب شیخ اجل، ج ۲، ص ۳۶۰) شرحی درباره حدیث «من عبدالاسم دون المعنی فقد کفر» مرقوم داشته و حدیث «أنا الذی لایقع علی اسم ولا صفة» و فرق بین «معنی» و «مسمی» و «مصدق» و «مفهوم» را شرح فرموده است.

رساله جناب سید کاظم در جواب اسئله عبدالله بیک (فهرست کتب شیخ اجل، ج ۲، ص ۳۶۶-۳۶۷) نیز از جمله شامل مباحث مربوط به «اسماء الله و اقسام آنها»

است. قضایای مربوط به "اسماء الله" در رساله جناب سید کاظم در جواب اسئله میرزا محمد حسن بن وزیر (فهرست کتب شیخ اجل، ج ۲، ص ۳۷۶) نیز مورد مطالعه قرار گرفته است.

۱۶- در آیه ۱۰۳ سورة انعام -۶ است که: «و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخیر».

۱۷- اجمة اللاهوت و اجمة الجبروت در آثار حضرت ربّ اعلى بسیار آمده است. جناب فاضل مازندرانی در اسرار الآثار (ج ۱، ص ۶۳) در ذیل کلمه "اجمة" چنین مرقوم داشته‌اند:

«أَجْمَة - عربی نیستان و بیشه أَجْم أَجْم آجام جمع أُجْم دژ آجام جمع. در شرح کوثر است: ثمّ تلاحت و استلاحت بهما آفاق سماء البهاء فی اجمة اللاهوت. و در توقیع به محمد شاه است:

"اجمة الجبروت" و این به نوع تشبیه و استعاره می‌باشد که قوی و جواهر انبوه عوالم لاهوت و جبروت را به نیستان و بیشه یا حصن تعبیر فرموده‌اند.

۱۸- در آیه ۲۲ سورة انبیاء -۲۱ می‌فرماید: «فسبحان الله ربّ العرش عمّا یصفون».

۱۹- در آیه ۸۴ سورة اسراء -۱۷ می‌فرماید: «قل کلّ یمعل علی شاکلته».

۲۰- آیات ۲۲ و ۲۳ سورة مائده -۵ است.



## توقیع جناب حاجی سید جواد کربلائی

از جمله توقیع حضرت ربّ اعلیٰ که با معارف شیخیّه ارتباط دارد توقیع مبارک آن حضرت در جواب سؤال جناب سید جواد کربلائی است. (۱)

جناب سید جواد از حضرت نقطه اولی تقاضا نموده بوده است که شرحی درباره کلام سید کاظم رشتی که می گوید: «سیّاتی زمان یقرء الحمد لله ربّ العالمین بکسر الهمزة...» مرقوم فرمایند. در پاسخ به تقاضای جناب حاجی سید جواد کربلائی توقیعی عزّ نزول یافته که متن آن به شرح ذیل است. عبارت "الحمد لله ربّ العالمین" در صدر سوره فاتحه در قرآن کریم مذکور است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل طراز الواح صبح الازل طراز الالف القائم بين البائين (۲)، فلاحه و اضائت بعد ما بدعت قبل ما اخترعت حين ما انشأت فاستقامت و استنطقت فملاء بها آفاق العماء في سماء اللاهوت و ارض الجبروت حتى قام كلّ بوجوده و استضاء كلّ بظهوره و استنطق كلّ ببطونه حيث ما دل نور الابنوره و لا ذكر لشيء الابظهوره، سبحان موجدہ ربّ السماوات و الارض عمّا يصفون.

و الحمد لله الذي جعل طراز الواح شمس الازال طراز نقطة المنفصلة عن ظهور الالف فلاحه و اشرفت و استشرقت لما بدعت و اخترعت و انشاءت و احدثت و عيّنت و قدّرت و فصلت و اقصت و اجلت و احكمت و اقبلت حتى قام تلقاء مدين عزّ الصمدانيّة و خضعت تلقاء مدين جود الرّبانيّة و خشعت تلقاء عرش الوحديّة و سجدت تلقاء عرش الرّحمانيّة و صعقت و قالت مالي و نور الاشراق مالي و عهد الميثاق مالي و يوم الذي يكشف السّاق بالسّاق مالي و يوم التلاق مالي و ما عملت ايدي رجال النفاق مالي و هذا الكفّ التراب الملقف بالوثاق و هذه الشّونات الدّالة على حكم الطّلاق ثمّ قعدت و تبلبلت و تشهقت و تفرقت و باكت و قالت اين نور الذي ينطق عن شمس

الجلال ثم هدى اين نور الذي تجلّى لى و اضحكنى ثم ابكى و اين نور الذي اطعمنى من جوع ثم اسقى و اين نور الذي اكرمنى ثم هدى و اين نور الذي خلقتنى من نطفة فجعلها حورية حسنى و اين نور الذي نزل ما فى الصحف الاولى ثم موسى ثم عيسى ثم نزل لمحمد "ذنى فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى" (٣)، و اين نور الذي اهلك قوم عاد و ثمود و نوح و ما كان اظلم و اطغى و اين نور الذي خلق الشعر و ما ينطق الصبى عن العلى و اين النور الذي قال ما يكذبنى بما رأيت "و لقد رآه نزلة اخرى ما كذب الفؤاد ما رأى" (٤)، فيكذبونه بما اطّلع من احكام منظر الاعلى لا فوريك علمه شديد القوى و انّ سعيه اليوم يرى و ليس له الا ما بلغ و سعى و انّ اليه المنتهى و انّ اليه يرجع الاخرى اقول القول هذا فمن اتقى و هدى ام للانسان ما تمنى فله الآخرة و الاولى. قل لمن يصلّى فى نار لظى كيف انت و هاجرت ثم كذبت و اقوى و لقد اربناه كلّ آياتنا الكبرى فاستكبر و كذب و طغى قل ءات من قبل باية اخرى ان استكبرت على حكم ربّ الاعلى لا تسرقوا ثم فأتوا بالكلام الاولى مثل هذا الفتى يأت بما كان عربى انّ هذا حكم لمن اتقى ثم هدى و لقد كفر هذا ثم ما فعل اللات و العزى و انّ فرعون من قبل اتى بشيء ادنى و انتم لتكفرونه و لا تأتون باية كبرى هذا نصيب لمن اعرض ثم هوى و لقد التقى الملتقيان ثم طغى و ان افترى قد فعل قرينه الاخرى قل ادخلوا المقابر ثم تنسى انّ هذا النار لظى احاط اليوم بانفسكم و انتم اليوم لا تبصرون و لا تخشى و لا يليق جحدكم امرأة انثى و أنّها لاحدى القانتات الكبرى و انّ رجال الاعراف يلعنونهم فى بكرة و ضحى و انّ هذا باية من آياتنا الكبرى قل انّ العاقبة للمتقين و لمن اتقى من تلظى قل ربّ كانهم بنات انثى لا يقدرّون ان يأتوا بآيات كبرى ثم استقامت و قالت يا ربّ العلى و الثرى فاحكم لمن كذب و طغى و ارنى من آياتك الكبرى فانّ طير الفؤاد قد تغرّد على اغصان شجرة الطوبى و انّ بلبل نور الجلال قد تغنى بما لا يغنى فسبحان الله ربّ العلى الثرى كانّ طيور العماء تغرّدن و استكفن فى جوّ الهواء ليوم الذي انشق الارض ثم السماء طوى ثم تنفست و استفادت و تفرقت و اجتمعت و قالت انّ اليوم قد قاموا كلّ ذى الاساط بعد صيصيتهم بالاساط و انّ هذه شقشقة انهدرت لصيصيتهم اذا قاموا بحكم الفراق و ينسوا يوم الذي يكشف الساق بالساق و يعرضوا من تلك الكلمات النازلة من مكفهرات سماء الاشراق و كفى فى يوم الوثاق عهد الله فى يوم الميثاق و اعوذ بالله من كلّ ما فتن فتق بين الشقاق و التّفاق و استعين

بالله فيما استنطقت و تكعبت و ملأت بها الآفاق. و لقد نزل بي كتاب من الوافد الى نور الفؤاد و سئل من حكم الجواد عن ذوى الاسرار و الاشهاد بما اراد الله من اسرار المعاد و أنا اذا انزل من قلم المداد ماشاء الله ربّ الغيب و الاشهاد و أنّ هذا لكتاب قد اقتدى بما نزل من قلم الجواد. يا ذكر الله العليّ سلام الله عليك ها انا واقف ببابك سائل من جناب عزّك بأنّ السيّد العالم و الحبر الملىّ كاظم عليه سلام الله قال: سيأتى زمان يقرء الحمد لله ربّ العالمين بكسر الهمزة و الرّاء و يكون هذا صحيحاً. اسئلك ان تعلمنى شيئاً من تأويل هذا الكلام و تطفح علىّ رشحا من هذا البحر القمقام و تطفى سراج عقلى و تطلع صبح فؤادى و تنثر نظمى و يكون عاليها سافلها.

يا ايّها الخليل قرّب الى فانّ نادى الجليل فى النّار الخليل ينادى بالرحيل فى غياهب ذلك السّيبيل بتلك الحجج البالغة فى هذا الدليل فاستعد لما نريد ان اسقيناك من ماء السّلسبيل ودع القال من اهل المقال فانّ سرّ المال هو صرف الجلال بعد كشف قناع الجمال من ذوالجلال و أنّ ذلك لهو الكمال للمسبّحين الكروبيين فى سماء الاعتدال و المهلّين المقدّسين فوق تلك الجبال و أنّ الوبال لمن اعرض عن ذلك الجمال و اغرق نفسه فى بحر الضّلال الّتى احاطت اليوم كلّ الرّجال. و أنّ الله فى سلسلة الحدود يغلّهم بما طلبوا بانفسهم تلك السّلاسل فى منطقة الزّوال ثمّ فى الغدو و الاصال.

فاعرف يا ايّها السائل من سبحات آيات الجلال فانّ الله ربّك ذوالجلال و الجمال قد نزل الفرقان على غاية الاعتدال بحيث يكون نسبة كلّ الحروف الى نقطة الجلال فيه بحدّ سواء و أنّ لكلّ نصيباً منه يعرف رجال الجلال منه ما لا يدركه رجال القيل و القال. و ان انت تذكر لاحد منهم من حكم تلك الورقات المنبّة من شجرة الجلال فيقولون ما سمعنا بهذا فى حكم ان هذا الا فى ضلال قتلهم الله بما لا يدركون تغرّد هذا البلبل الفصيح على تلك الورقات من شجرة المبدء و المآل. و لكنّ لما انت اهل ذلك الحال ارشحناك ما شئت من يمّ الجلال لما سئلت من اعراب كلمة الحمد لله ربّ العالمين فيما فصلّ من قبل كاظم بعد احمد صلوات الله عليهما من سبحات دلائل الجلال و الجمال و انت ان كشفت السّبحات و الاشارات و ادخلت روحك فى ذلك البيت المال يصحّ ان تقول الحمد لله ربّ العالمين بمثل الله نور السّموات و الارض (٥)، لأنّ فى لجة الاحديّة ليس مقام الافتراق بل الحمد اسم، ثمّ الله اسم،

ثمَّ الرَّبِّ اسْمِ، ثُمَّ الْعَالَمِينَ اسْمَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَشْيَاءِ وَالْجَلَالِ. وَيَصَحُّ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ بِالرَّفْعِ وَالنَّصْبِ وَالْكَسْرِ لِأَنَّ كُلَّ الْجِهَاتِ كَانَ اسْمَائِهِ وَكُلُّ الْأَعْرَابِ كَانَ صِفَاتِهِ وَلَكِنْ بِشَرَطِ أَنْ لَا تَرَى الْكَسْرَ غَيْرَ النَّصْبِ وَ لَا النَّصْبَ غَيْرَ الرَّفْعِ وَ لَا كَلِمَةَ الْأَوَّلِ الْأَنْفِ كَلِمَةَ الْآخِرِ. لِأَنَّ إِشْرَاقَ النُّورِ مِنْ صَبْحِ الْأَزْلِ لَاحَ عَلَيَّ هِيَ كُلُّ تِلْكَ الْكَلِمَاتِ بِحَدِّ الْإِسْتِوَاءِ مِنْ دُونَ حَدِّ الْإِنشَاءِ وَلَكِنْ الْيَوْمَ لَنْ يَصِحَّ لَكَ أَنْ تَقْرَأَ بِمِثْلِ مَا الْقَيْنَاكَ لِأَنَّ لَهُ يَوْمٌ وَعَدَّ إِذَا شَاءَ اللَّهُ لِيُظْهِرَهُ وَ أَنْ قَرَأْتَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَنْكَ لِأَنَّ تِلْكَ الْكَلِمَةَ مِنَ الْقُرْآنِ الْأَنْ مَقْتُولٌ بِمِثْلِ نَفْسِ الْإِثْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ وَ لِذَا قَدِمَ حَرْفُ اللَّامِ وَ يَنْكَسِرُ الْكَلِمَةُ وَ أَنْهَا تَتَرَقَّى إِذَا رَجَعُوا آلَ اللَّهِ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ هُنَالِكَ يَا مَرُونَ النَّاسَ بِالْأَعْرَابِ مَا يَشَاؤُنَ وَ مَا هُمْ أَنْ يَشَاؤُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ لِأَنَّ ذَلِكَ حَكْمٌ مِنْ لُجَّةِ الْجَلَالِ وَ لَا يَعْرِفُ مِنْهُ أَهْلُ الْقَبِيلِ إِلَّا كَلِمَةَ الضَّلَالِ.

وَ أَنْتَ إِذَا نَزَلَتْ الْآيَةُ عَنْ ذَلِكَ الْمَقَامِ تَجْرِي عَلَيْهَا الْأَحْكَامُ بِمَا أَحَاطَ عِلْمُ اللَّهِ وَ أَنْ قَلْتَ فِي أَوَّلِ أَيَّامِ الرَّجْعَةِ كُلَّهَا مَرْفُوعٌ أَوْ مَنْصُوبٌ أَوْ مَكْسُورٌ لَقَلْتَ حَقٌّ وَ أَنْ قَلْتَ كَلِمَةً مَرْفُوعَةً ثُمَّ كَلِمَةً مَكْسُورَةً ثُمَّ كَلِمَةً مَنْصُوبَةً لَقَلْتَ حَقٌّ وَ أَنْ قَلْتَ بِمِثْلِ أَعْرَابِ الْيَوْمِ لَقَلْتَ حَقٌّ وَ أَنْ قَلْتَ بِمِثْلِ مَا ذَكَرَ الْكَاطِمُ عَ لِحَقٍّ وَ أَنْ دَلِيلُهُ رَشَحٌ مِنْ مَاءِ ذَلِكَ الطَّمْطَامِ الذَّاخِرِ الْمَجْرَى مِنْ تَحْتِ جَبَلِ الْأَزْلِ وَ أَنْ عَلَيَّ مُحَارِبِ أَهْلِ الْجِدَالِ دَلَائِلَ يَعْرِفُونَهَا فَمِنْهَا آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحِهِ إِلَّا أَمَّمْ أَمْثَالَكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يَحْشُرُونَ (٦)، وَ أَنْ مِنْهَا نَصٌّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ وَ قَوْلُهُ الْحَقُّ: فَوْقَ كُلِّ حَسَنَةٍ حَسَنَةٌ حَتَّى أَحَبَّنَا فَإِذَا أَحَبَّنَا فَلَيْسَ فَوْقَهَا حَسَنَةٌ (٧)، وَ مِنْهَا دَلِيلٌ مِنَ الْعَقْلِ بَأَنَّ اللَّهَ قَدْ خَلَقَ الْكَلَّ لِأَمْرِهِ وَ مَا كَانَ لِيُضِئَهُ مِنْ نَفَادٍ وَ مِنْهَا مِنَ الْآفَاقِ حَيْثُ تَرَى يَتَرَقَّى الْكَلُّ بِمَا شَاءَ رَبُّهُ وَ كَذَلِكَ فِي الْأَنْفُسِ بِمَا تَرَى بَأَنَّ هَذَا الْعَبْدَ تَرَقَّى فِي سُلْسَلَةِ الشَّيْخَةِ بِمَا لَا يَدْرِكُ أَحَدٌ مِنَ أَهْلِ الْحَقِيقَةِ حَيْثُ يَتَكَلَّمُ فِيمَا يَشَاءُ بِلَحْنِ الْفَرْقَانِ مِنْ دُونَ تَعْطِيلٍ وَ لَا زَوَالٍ وَ أَنْ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيَّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ وَ أَنْ مَا أَعْطَيْنَاكَ هَذِهِ شَقِيقَةً أَنْهَدْتَ ثُمَّ قَرَأْتَ (٨)، وَ صِيصِيَّةٌ أَرْتَفَعْتَ ثُمَّ رَجَعْتَ وَ لَا يَعْرِفُ الْفَلَسْفِيُّونَ مِنْهَا سَفْسُطَةً سَفْسُطَةً وَ لَا الْإِشْرَاقِيُّونَ (٩)، الْأَفْلَسُفَةُ فِلْسُفَةٌ وَ أَنْ الْيَوْمَ أَنْهُمْ لَا يَقْدِرُونَ أَنْ يَتَعَارَجُوا إِلَى مَعْرَاجِ الْحَقَائِقِ وَ لَا يَدْرِكُونَ كَلِمَاتِ الدَّقَائِقِ لِأَنَّ آيَاتِ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَتْ. قُلْ قَوْمُوا يَا أَوْلَى الْأَسْطَاطِ بِكُلِّ صِيصِيَّتِكُمْ ثُمَّ يَا أَوْلَى الْقَسْطَاسِ بِكُلِّ قَوْلِكُمْ فَإِنَّ طَيْرَ الْعِمَاءِ يَقُولُ فِي الْجَوْهَلِ مِنْ مَبَارِزِ

يبارزني بآيات بينات من كتاب الله و هل من ذى صيصية يعادلني بتلك المناجات العاليات بفضل الله و هل من ذى قدرة يقاوم معي و يعجزني باتيان مثل تلك الكلمات الطيبات من حكم الله و هل من ذى قوّة يقعد بين يديّ و يجرى من قلمه بلا سكون بمثل ما يجرى من خزائن الله من مداد قلمي بمثل تلك البحور المسجورات فى آيات الظهور البالغات مثل شأن تلك القلازم المكفوفات فى مناجات الرّاكيات و مثل تلك اليمام الثجاجات فى تلك الخطبات الوافيات و مثل تلك الانهار المملوّات فى تلك الكلمات بالاشارات الحقايق و الآيات الدقايق و المقامات الرّقايق و العلامات الشّوارق؟ فاين المخلصون فى تلقاء يَمّ الجلال؟ و اين الموحدون القائمون فى تلقاء مدين الجمال؟ و اين المنقطعون الى لجة الاتّصال؟ و اين السالكون فى لجة الانفصال و اين العرفاء البالغون الى ذروة الاعتدال و اين الطالبون المجاهدون الى مقام الاعتدال و اين المستضعفون الباكون لما وعد الله فى يوم المآل و اين المشفقون الخائفون من سلاسل الحديد و الاغلال ثمّ اين الاشرقيّون من حكماء العدل و الكمال و اين الفلسفيّون من علماء القيل و القال و اين المجتهدون المجادلون بالدلائل و البرهان و اين المدقون فى اشارات الحقايق و الاعيان و اين الشّجاعون فى مقام العلم و الايمان و اين النّاظرون الى حقايق الامكان و اين الصّيصيّون الذى يقومون بكلّ قوتهم اذا طلعت بينات الانسان و اين الشّشقيّون الذين يجادلون فى آيات الرّحمن. فاين الشّمس و القمر لما يخفتيان فى الحسابن لم لا تبارزون لم لا تركبون لم لا تسبحون لم لا تستعدون لم لا تلبسون عمل الدّاود (١٠)، فى الحديد لم لا تخرجون اسياقكم من وراء قلوبكم زيرالحديد لم لا تقاتلون فى ميدان الجدال لم لا تقرئون رجائزكم بمثل هذا الفتى القائم الرّاكب على فرس الاستدلال لم لا تنطقون عن الجلال بالجلال فى الجلال الى الجلال لم لا ترمون الىّ برمى الآيات من الجلال لم لا تقتلون انفسكم و لا تعتذرون و لا تؤمنون و لا تتفكرون و لا تعقلون و لا تشعرون و لا تهتدون الىّ سيلا.

يا الهى انت تعلم موقفى فى ميدان الجدال بآيات الجلال و قد ضاق صدرى على الفرس و اجهدنى ثمّ انّ ثقل الحديد و آلات الحرب عجزتنى و لا يبارزنى الى الان احد من خلقك. فقرب اللهم يا ربّ لقائك فانهم و ان كانوا احياء ليوقنون و انك لتعلم انى لعلى يقين من فضلك و رحمتك و انك انت خير الفاصلين.  
فيا ايّها السائل الخليل و المعتمد المعتدل الجليل بلغ الى الكلّ ذلك الرجز (١١)،

من نفسی لعلّ النَّاسَ يتذكّرون فيه و فيه يتفكّرون و يعقلون و انّی لاعلم أنّ اليوم لا يقدر ان یبارزنی احد لا من الموحّدين المخلصين و لا من المنقطعین البالغين و لا من السابقين الاولين و لا من المهاجرين الآخريين و لا من الاشراقیین الكملين و لا من الفلّسفيين المجاهدين و لا من عرباء اليمانيين و لا من فصحاء الحجازيين و لا من المغرب عباد البحرّيون و لا من المشرق عباد البريّون و لا من شطر اليمين الصادقون المسلمون و لا شطر الشّمال عباد المقترّون المكذّبون و لا احد من اولی الاحباب المستّصيصيون و لا من اولی الابصار المستشفقيون و لا السّالكون في لجة افریدوس و لا المتعارجون الى سماء القدّوس و لا المتعمّمون في الحيوۃ الدّنيا بآلاء الفردوس و لا المستطيعون من اولی البأس و الجرسوم و لا المكيون و لا المديّون و لا البصريّون و لا الشاميون و لا [القسطنطيون و لا التركيون و لا الروميّون و لا العراقيّون و لا الفارسيّون] و لا احد من السّابيين فوق الارض و ان قال احد أنّ ذلك لم يطابق حكم الاولين قل هات برهانك ان كنت من الكاذبين فوربّ السّموات و الارض أنّ كلّما قلت و كتبت شاهدت بفؤادي مثل علم اليقين و أنّ النَّاسَ لو يسلكون الى الله و يجادلون في آيات الله و يبارزون في سبيل الله ليسيرون في مقام انفسهم و لا يقدر ان يرقى الى اليوم طير احد و انّی لاحبّ ان اقبل بجسدي رمى حقّ المبارزين و لكن الى الآن لم يرم الىّ احد شيئاً و ان البعد فيكون النَّاسَ بمثل حكم القبل فويل للذّين يفترون و يكذّبون و لا يشعرون. و لقد نزلت في جواب ما سئلت من نفسی شقشقة من شقشقات العظمى و صيصية من صيصيات الكبرى ليكون حجة لمن في السّموات و الارض و لا يقول احد لوعرفني هذا الفتى دلالة من آياته لاقوم مع و كنت من الغالين. بلغ ذلك الجواب الى الكلّ فانّ السبيل لا ينحدر عن الدليل و الطير لا يرقى الى السبيل. و انا لله و انا الى ربّنا لمنقلبون.

(مجموعه آثار، شماره ۹۸، ص ۱۵۰-۱۵۸)

## یادداشت‌ها

- ۱- برای ملاحظه شرح احوال جناب حاجی سیّد جواد کربلائی به کتاب مصایح هدایت (ج ۲، ص ۴۷۱-۵۰۶) مراجعه فرمائید.  
و نیز نگاه کنید به کتاب حضرت باب، ص ۶۶۶-۶۷۳.

- فقره‌ای از توقیع نازله به اعزاز جناب حاجی سید جواد کربلانی در اسرار الآثار (ج ۳، ص ۵۴-۵۵) و محاضرات (ص ۹۴۰-۹۴۱) نقل شده است.
- ۲- مقصود از "الالف القائم بین البائین" کلمه "باب" است.
- ۳- عبارت " ... دنی فتدلی... "، آیات ۸-۹ سوره نجم -۵۳ است.
- ۴- عبارت " ... ولقد رآه... "، آیات ۱۱ و ۱۳ سوره نجم -۵۳ است.
- ۵- عبارت " ... الله نور... "، آیات ۳۵ سوره نور -۲۴ است.
- ۶- عبارت " ... و ما من دابة... "، آیات ۳۸ سوره انعام -۶ است.
- ۷- مأخذ عبارت "فوق کلّ حسنة... معلوم نشد.
- ۸- عبارت "هذه شقشقة..." مأخوذ از خطبه حضرت امیرالمؤمنین مشهور به خطبه شقشقیه است که در آن می‌فرماید: «... هیهات یا ابن عبّاس تلک شقشقة هدرت ثمّ قرت...».

(نهج البلاغه، ص ۱۱)

- ۹- درباره "اشراقیون" شرحی در یادداشت‌های مربوط به "توقیع نواب هندی" در صفحات قبل آمده است.

۱۰- عمل داود اشاره به زره سازی اوست. در فرهنگ تلمیحات (ص ۲۶۸)

راجع به زره سازی داود چنین آمده است:

«در سوره سبأ ۳۴، آیه ۱۰ می‌فرماید: و التّٰله الحدید. یعنی: و نرم ساختیم برایش آهن را. و در همان سوره، آیه ۱۱ می‌فرماید: ان اعمل سابغاتٍ و قدّر فی السّرد (قدّر السّرد) یعنی: که بساز زره‌هایی آراسته و اندازه بگذار در زره. و مفسّران نوشته‌اند که این از معجزات داوود (معجزه داوود) بود که آهن در دست او چون موم می‌شد و با آن زره (زره داوودی، درع داوودی) می‌یافت و آن را می‌فروخت و نصف پول را به درویشان می‌داد و نصف دیگر را خرج عیال و خویشاوندان خود می‌کرد. ثعالبی می‌گوید: و گفته‌اند که قبل از داوود زره نبود و او اول کسی است که زره ساخته است. به این معجزه داوود در تورات اشاره‌ای نشده است.»

۱۱- رجز نام یکی از بحور شعری است که انواع گوناگون دارد. اشعار رجز

معمولاً اشعاری است که در مقام مفاخرت به اصل و نسب و دفاع از شرافت و اصالت خود می‌خوانند.

## شرح بر شرح خطبه طنجیه

خطبه طنجیه یکی از خطب حضرت علی ابن ابی طالب امیرالمؤمنین است که متن آن در کتبی نظیر مشارق انوارالیقین (ص ۲۲۲-۲۲۸) نقل گردیده و با این عبارات آغاز می شود:

«الحمد لله الذي فتق الاجواء و خرق الهواء و علق الارحاء و اضاء الضياء و احى الموتى و امات الاحياء...» (۱)

جناب سید کاظم رشتی شرحی بر خطبه طنجیه مرقوم داشته اند که درباره آن در کتاب فهرست کتب شیخ اجل (ج ۲، ص ۳۶۲-۳۶۳) چنین آمده است:

«شرح خطبه طنجیه امیرالمؤمنین علیه السلام که در منزلی بین مدینه و کوفه بیان فرموده اند و مشتمل است بر حکمتها و فضائل بسیار، فرمود الحمد لله الذي فتق الاجواء الخ، ۲۴۷۰۰ بیت - چاپی».

و در الذریعه (ج ۱۳، ص ۲۱۱-۲۱۲) درباره شرح خطبه طنجیه جناب سید کاظم رشتی چنین مذکور است:

«شرح الخطبة الطنجية [كذا] المنسوبة الى أمير المؤمنين عليه السلام، التي أنشأها بين مكة و المدينة أو الكوفة و المدينة كما في (مشارق الأنوار) للبرسي، للسيد كاظم بن قاسم الرشتي، طبع بايران في سنة ۱۲۷۰ و كان طبع قبله في سنة ۱۲۶۷ (شرح زيارة الجامعة) للشيخ أحمد الأحسائي. كلاهما بنفقة سليمان خان الأفشار الساكن في صائن قلعة بأذربايجان، الذي كان من المخلصين للشيخية... ذكر المؤلف في أول كتابه هذا ان للعلماء آراء في هذه الخطبة و أمثالها مثل: خطبة البيان، و خطبة الافتخار، و خبر معرفتهم بالنورانية و هم على أربع فرق: منهم من طرحها لضعف سندها و كونها في (مشارق الأنوار) للبرسي و هو مرمي بالغلو، و منهم من توقف فيها رداً و قبولاً، و منهم من تلقاها بالقبول من دون رجوع في معانيها الى آل الرسول، و منهم المتلقى معانيها عنهم عليهم السلام و زعم الشارح نفسه من الفرقة الرابعة. فرغ منه ليلة



الثلاثاء ۱۵ ذی القعدة سنة ۱۲۳۲ هـ.».

شرح جناب سید کاظم رشتی بر خطبه طتنجیه که در بیش از سیصد صفحه به طبع رسیده یکی از مهم ترین و مفصل ترین آثار آن سید جلیل القدر محسوب می شود و خود شامل شرح و بسط اعتقادات و آراء فته شیخیه درباره قضایای عمده کلامی، فلسفی و مذهبی اسلامی است. این اثر که در آن به صدها آیه و حدیث اسلامی استشهاد شده به زبان رمز و اشاره در زمان حیات شیخ احمد احسائی به رشته تحریر در آمده و شامل نقل و استشهاد مکرر به آراء و عقاید جناب شیخ احمد می باشد.

مهم ترین عبارت موجود در متن خطبه طتنجیه عبارت «... فتوقّعوا ظهور مکلم موسى من الشجرة على الطور...» است که بارها در آثار حضرت بهاء الله مورد استشهاد و نقل قرار گرفته است. از جمله حضرت بهاء الله درباره خطبه طتنجیه در یکی از الواح مبارکه می فرماید:

«جوهر حمد و ساذج ثنا بساط قدس حضرت محبوبی را لایق و سزاست که لم یزل مقدّس از اعلی وصف ممکنات بوده و لایزال منزّه از ابهی ذکر کائنات خواهد بود...»

اگرچه خطبه مبارکه طتنجیه که از افق سماء ولایت مطلقه اشراق نموده به لسان ابداع پارسی شرح شده چه که بیانات پارسیه که به اذن الهی از قلم حقیقی ظاهر گشته از اکثری معنی خطبه مذکوره مستفاد می شود طوبی از برای نفوسی که به ابصار حدیده در کلمات منزله نظر نمایند و تفکر کنند البتّه ابکار معارف الهیه که در قصور کلمات جامعه ربانیه معتکفند بر مرآت قلوب آن نفوس تجلی نمایند و به آن چه مقصود است فائز گردند، طوبی للناظرین طوبی للمتفرّسین و هنیئاً للفائزین.

و مقصود آن حضرت روح ما سواه فداه از ذکر خطبه این کلمه مبارکه بوده که می فرماید فتوقّعوا ظهور مکلم موسى من الشجرة على الطور و این کلمه به منزله قطب است یدور حولها رحی الحکمة و البیان و به این کلمه جمیع اهل عالم را به ظهور الله بشارت داده اند و اگر نفسی این مقام را انکار نماید حق را انکار نموده، در آن ایام باطناً تکلم می فرمود و حال ظاهراً ناطق است ولیکن اعین ضعیفه که برمد اوهام مبتلا گشته ادراک ننماید و آذان غیر واعیه به اصغای کلمات مالک انام فائز

نشوند. اليوم مکلم موسى ظاهر و به انی انا الله ناطق...».

و نیز در لوحی دیگر می فرمایند:

«... یا علی ان اسمی العلی بشرکم و اخبرکم بهذا اليوم الموعود. قال و قوله الحق فتوقّعوا ظهور مکلم الطور تالله انه هذا و ينطق باعلی النداء قد اتی الله علی ظلل السحاب و لکنّ الناس هم لا یفقهون. تلك کلمة علمه رسول الله من قبل عنده علم کلّ شیء فی لوح مسطور...».

قلم اعلی، ج ۲، ص ۳۲

و در اسرار الآثار (ج ۵، ص ۱۵۳-۱۵۴)، جناب فاضل مازندرانی چنین آورده‌اند:

«(مکلم موسى) در لوحی مخاطب "یا صادق" قوله: "قل یا قوم انسیتم ما تکلم به احد اولیائی من قبل (حضرت علی امیرالمؤمنین) بقوله فتوقّعوا ظهور مکلم موسى من الشجرة علی الطور هذه کلمة علمه رسول الله من لدن من ارسله بالحق و ایده بروح الامین».

و نیز حضرت بهاءالله در لوح شیخ (ص ۳۲) می فرمایند:

«... و حضرت امیر علیه السلام در خطبه طننجیه می فرماید فتوقّعوا ظهور مکلم موسى من الشجرة علی الطور».

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

«... الحمد لله الذی نطق بمظهر امره و مشرق و حیه و دعا الكل الی لقائه و کوثر و صاله و جعل لقائه ذات لقائه لیتم القول فیما انزله علی حبیبه الله الذی رفع السموات بغير عمد ترونها و سخر الشمس و القمر کلّ یجرى لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الآیات لعل الناس بلقاء ربهم یوقنون و لیتم ما ذکر من قبل فتوقّعوا ظهور مکلم موسى من الشجرة علی الطور طوبی لمن وجد عرف بیان الله و اقبل الیه و ویل لمن اعرض و کان من اصحاب القبور...».

(آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۲۴۰-۲۴۱)

اهمیت خطبه طننجیه در اشتمال به بشارت ظهور بعد و نیز اهمیت شرح مفصل سید کاظم رشتی بر آن خطبه مبارکه که در واقع عبارت از شرح عقاید شیخ احمد و شخص سید کاظم رشتی در توجیه و توضیح ظهورات الهیه و خلاقیّت کلمه ربّانیّه

و کیفیت تحقق و عود کتب مقدّسه می باشد، حضرت ربّ اعلی را به تحریر شرحی بر شرح سید کاظم رشتی سوق داده است تا با توجه به مندرجات این آثار توجه اهل بیان به ظهور مکّم طور جلب گردد و راه معرفت من یظهره الله را برای آنان هموارتر سازد. شرح حضرت ربّ اعلی بر شرحی که جناب سید کاظم درباره خطبه طنجیه نوشته اند هر چند مجمل است اما سرشار از اشارات و تلمیحات و کنایات عیدیه ای است که مطالعه وسیع و جامع آن مستلزم مجال دیگری است، اما فعلاً متن شرح مبارک مزبور را در صفحات بعد به نظر خوانندگان گرامی می رساند و توضیحات مختصر مربوط به آن را در ذیل "یادداشت ها" عرضه می دارد.

حضرت ربّ اعلی چنین می فرماید:

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

قال مولانا علیّ علیه السّلام فی خطبة الطنّنجیّة (۱)، علی قائلها آلاف الثناء و التّحیّة: "الحمد لله الذی فتق الاجواء..." و قال المعلّم (۲)، روحی فداه: اقول بسم الله و الحمد لله افتتح بالله فی شرح سرّ من الكلمة الّتی شرحها كلمة الحقّ روحی فداه علی الخطبة الطنّنجیّة لیعلم النّاس حظّ الكلّ من حکم الكتاب علی كلمة الثواب مما شاء الرّحمن فی تلك الورقة البيضاء.

اما الاشارة الى كلمة الامام علیه السّلام فلا سیل لاحد لا بالاشارة و لا بنفیها فاذا بلغ الكلام الى الله فاسکتوا و لامعرفة لاحد من كلامه لان كلامه علیه السّلام یحکی عن مقامه علیه السّلام و لا یعلمه كما هو الا هو، "سبحان ربّ العزّة عمّا یصفون". (۳)

و اما الاشارة الى بطون كلام الباب روحی فداه فقد انطق الحقّ علی النقطة المنفصلة المرشحة من هذا البحر الاعظم علی تجلّی الله له به. و اما الاشارة الى قوله اقول و لقد قصد روحی فداه من تلك الكلمة مقام هیته علی شیء فی رتبه من فعله مما قد خلق الله تحت رتبه بعد الاشارة الى المنع من مراتبه الحقّة اثنی عشر رتبه من الغیب و الشهادة الّتی خلق قد جعلها الله تحت مقامه الاعظم الّتی لا تعطیل له فی کلّ مكان و ذلك احدی عشر منها اشارة الى سرّ الهویّة الممتنعة عن درك مرتبة البشریة فی الرتبة الفعلیة من مقامه و واحدة منها اشارة الى مقامه و واحدة منها اشارة الى مقام

الرَّحْمَانِيَّةُ الْمُقْتَرَنَةُ إِلَى الْأَشْيَاءِ الَّتِي قَدْ خَلَقَهَا اللَّهُ تَحْتَ رَتْبَتِهِ حَتَّى قَدْ عَلِمَ أَهْلُ الْفُؤَادِ مِنْ ذَلِكَ الْكَلِمَةِ حَظَّهُمْ بَانَ لَا يَصِلُ إِلَيْهِمْ شَيْءٌ مِنْهُ رُوحِي فِدَاةِ الْأَمْنِ مَقَامِ رَحْمَانِيَّتِهِ الْمُقْتَرَنَةُ مَعَ الْمُحَاظِ فِي رَتْبَةِ فَعْلِهِ حَتَّى يَنْزُوهُ عَنْ مَرَاتِبِ الْفِعْلِ فِي أَحْسَنِ التَّقْوِيمِ عَلَى ذَلِكَ التَّقْسِيمِ مِنْ هَذَا الْبَابِ الْأَمْرَ الْقَسِيمِ.

وَلَقَدْ أَرَادَ رُوحِي فِدَاةِ مِنْ تِلْكَ الْكَلِمَةِ مَرَاتِبِ الْخَلْقِ عَلَى مَا هُمْ عَلَيْهِ فَمِنْ الْحَرْفِ الْأَوَّلِ قَدْ مَلَأَتْ الْوَاحِ الْإِبْدَاعِ مِنَ الْفِ التَّوْحِيدِ بَانَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مِنَ الثَّانِيَةِ إِشَارَةٌ إِلَى ظُهُورِ هَذَا الْآلِفِ فِي هِيََاكِلِ الْمَائَةِ الَّتِي لَا يَدُلُّ إِلَّا عَلَى الْآلِفِ الْأَوَّلِ وَ مِنَ الثَّلَاثَةِ إِشَارَةٌ إِلَى الْحُدُودِ فِي الْإَيَّامِ السِّتَةِ الَّتِي قَدْ أَقْضَتْ الْحُكْمَ لِلْكَلِّ وَ لَا مَرْتَبَةَ لَهَا وَ مِنَ الرَّابِعَةِ إِلَى حَرْفِ الثَّلَاثِ مِنْ أَسْمَى الَّذِي قَدْ حَكَى الْكَلَّ فِي سِرِّهِ وَ تَمَّ الْإَيَّامِ فِي مَقَامِهِ وَ هُوَ الَّذِي وَاعَدَ اللَّهُ مُوسَى فِي الطُّورِ لَا كَمَالِهِ فِي مَرَاتِبِ الظُّهُورِ وَ فِي ذَلِكَ الْأَسْمِ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ.

وَلَقَدْ أَحْكَمَ الْحَكِيمُ فِي هَذِهِ الْكَلِمَةِ أَحْكَامَ الْعَالَمِينَ وَأَنَّى بِحَقِّهِ الْإِكْبَرِ قَدْ رَأَيْتَ فِي تِلْكَ الْكَلِمَةِ مَقَامَهُ رُوحِي فِدَاةِ فِي التَّوْحِيدِ وَ إِثْبَاتِهِ فِي التَّفْرِيدِ وَ تَنْزِيهِهِ فِي نَقْطَةِ التَّجْرِيدِ وَ لَقَدْ إِشَارَ خَفِيًّا إِلَى أَهْلِ لَجَّةِ الْإِحْدِيَّةِ بَأَنِّي قَدْ كُنْتُ مِنْ أَهْلِ الْإِجَابَةِ لِلذِّكْرِ الْإِكْبَرِ وَ عَلَى أَهْلِ لَجَّةِ التَّسْبِيحِ بِالْكَلِمَةِ التَّقْدِيسِ وَ عَلَى أَهْلِ لَجَّةِ التَّحْمِيدِ بِالْكَلِمَةِ التَّمْجِيدِ وَ عَلَى أَهْلِ قَلْزَمِ الْمَوَاجِ بِالْكَلِمَةِ التَّهْلِيلِ، فَسُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. لَا يَعْرِفُ صَنْعَةَ اللَّطِيفِ فِي تِلْكَ الْكَلِمَةِ الْمَجِيدِ إِلَّا هُوَ وَ كَلَّمَا اشْرَتْ إِلَى ذَلِكَ الْمَقَامِ قَدْ قَصَدَتْ الْقَشْرَ لِلْقَشْرِيِّينَ.

وَ أَمَا الْإِشَارَةُ إِلَى اللَّبِّ فَاسْمَعُوا نِدَائِي يَا أَهْلَ الْإِمْكَانِ وَ الْإِكْوَانِ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْآبْوَابَ لِاتِّمَامِ الْبَلَاغِ مِنَ الْكَلِمَةِ الْإِكْبَرِ إِلَى الْكَلِّ قَدْ أَوْحَى إِلَيَّ فِي كَفِّ مِنْ هَذِهِ التَّرَابِ الْحَمْرَاءِ يَا كَلِمَةَ اللَّهِ قَمِ عَلَى الطُّورِ وَ أَظْهَرَ مِنْ نُورِ الظُّهُورِ أَقْلَ مِنْ سَمِّ الْإِبْرَةِ الْغَفُورِ عَلَى هَذِهِ الْهِيََاكِلِ الْوَاقِفَةِ فِي بَابِ بَيْتِ الْمَعْمُورِ حَتَّى يَشْهَدُوا أَهْلَ الشُّهُودِ عَلَى كَلِمَةِ الْمَعْبُودِ لِلَّهِ الْمَعْبُودِ كَمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. فَاطْعَتْ رَبِّي وَ قَمْتُ عَلَى الطُّورِ وَ نَظَرْتُ بِطَرْفِهِمْ إِلَيْهِمْ عَلَى كَلِمَتِهِمْ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ هُنَا لَكَ مِنْ حَقَائِقِهِمْ عَلَى مَا هُمْ عَلَيْهِ بِمَا هُمْ أَهْلُهُ كَلِمَةَ الْإِكْبَرِ مِمَّا سَأَلُوا قَوْمَ مُوسَى عَنْهُ (ع) "رَبِّ ارْنِي أَنْظُرِ الْيَكَّ" (٤)، فَالْحَظُّهُمْ عَلَى كَلِمَتِهِمْ لَمَّا فَعَلُوا مِنْ غَيْرِ الْحَقِّ عَلَى وَ لَذَا قَدْ وَعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثَلَاثِينَ يَوْمًا فَلَمَّا انْقَضَتْ الْإَيَّامُ فِي الْإَيَّامِ أَقْبَلْتُ عَلَيْهِمْ وَ جَدْتُهُمْ قَدْ

انجمدت حقائقهم على القبول فاتممت عليهم على عشر ليال التي قد كان كل ساعة منها كالف سنة دهرية فلما اقصى الكتاب اجله قد لاحظتهم على التفصيل بنظرتي هنا لك فوجدت الحقائق كالورقة من الشجرة الآس (۵)، و ناديتهم على دعوة الله الحق فقد اجابوا الكل على هيئات قربهم الى الطور هنا لك قد سمعت من الكل احكام انفسهم و لقد سمعت من ناطق هذا الكلام روحى له الفداء هذا الكلام بعينه و لقد نطق على الحق حكاية عن الامر فى البدء و ان الاربعين لما تكررت ثلثة دورات ظهرت حرف القاف و الكاف (۶)، و العشرة الباقية اشارة الى عناصره من تسعة افلاك (۷)، من السماء و واحدة من الارض الحمراء و الالف و الواو اشارة الى سبعة (۸)، مراتب الفعل من تجلى اسم الله له به فى رتبته و من زعم بنقص واحدة منها فقد كفر بمولاه و تلك السبعة احرف السبعة من اسم ذلك الشيعة عرفه من عرفه فسوف يشهد لنفسه حق الاكبر و جهله من جهله فسوف يشهد لنفسه بالتقصير الاكبر.

و ان ذلك الورقة تفسير على الكلمة من الكلمة العلية روحى فداه و يعرف اهل الباب على سبيل ذلك البيان كل الالفاظ منه روحى فداه لسرّ البيان فى حقايقهم و من اراد الشرح فى كلماتهم فقد اخذ من ذلك الماء الاكبر قطرة و اصنع الكل على صبغ تلك الورقة هنا لك ينبغى ان يقال فى انسان من اهل حول الباب فلمثل هذا فلنجزى العاملين و سبحان الله ربّ العرش عمّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين.

(مجموعه آثار، شماره ۶۷، ص ۱۲۵-۱۲۹)

## یادداشت‌ها

۱- جناب فاضل مازندرانی در ذیل کلمه "طُنْجِيَّة" در اسرار الآثار (ج ۴، ص

۲۸۳) چنین مرقوم فرموده‌اند:

«طُنْجِيَّة» خطبه منسوبه به على اميرالمؤمنين برای اشتمال بر جمله "انا الواقف على الطُنْجِيْن" معروف به نام خطبه طُنْجِيَّة شد و طُنْج به معنی خليج منشعب از دريا می‌باشد...».

۲- مقصود از "معلم" جناب سيّد كاظم رشتی است.

۳- آیه شماره ۱۸۰ در سوره صافات -۳۷ است.

۴- آیه شماره ۱۴۳ در سوره انعام-۷ است.

۵- درباره شجره آس و ورق آن در حدیثی که در بحارالانوار (ج ۳، ص ۱۲)

آمده است چنین مذکور است:

«... سألت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَ مَا كُنْتُ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَاهُ. قَالَ كَتَبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ كِتَاباً قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ بِأَلْفِي عامٍ فِي وَرَقِ آسٍ، ثُمَّ وَضَعَهَا عَلَى الْعَرْشِ، ثُمَّ نَادَى يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ: إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي، أَعْطَيْتُكُمْ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلُونِي، وَ غَفَرْتُ لَكُمْ قَبْلَ أَنْ تَسْتَغْفِرُونِي فَمَنْ لَقِينِي مِنْكُمْ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَ رَسُولِي أَدْخَلْتَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي».

شیخ احمد احسائی شرحی درباره حدیث فوق در جواب سؤالات میرزا محمد علی مدرّس مرقوم داشته که در رسائل الحکمه (ص ۳۸-۴۳) به طبع رسیده است.

۶- ارزش عددی (ق=۱۰۰) و (ک=۲۰) برابر با رقم ۱۲۰ است.

۷- درباره "افلاک تسعه" در فرهنگ اصطلاحات نجومی (ص ۴۹-۵۰) چنین

آمده است:

«افلاک تسعه - افلاک نه گانه، به ترتیب اختصاص به یکی از سیارات در شعر

ابونصر فراهی در نصاب آمده است:

آنکه نه آفرید چرخ و فلک	آفریننده پری و فلک
باز ناهید بر سیم میر است	بر یکی ماه و بر دویم تیر است
همچو بر چرخ پنجمین بهرام	شمس بر چرخ چهارمست مدام
هفتمین است منزل کیوان	ششمین چرخ مشتری را دان
زبر اونهم که جمله در اوست.	هشتمین چرخ ثابتات در اوست

۸- ارزش عددی (الف=۱) و (واو=۶) در مجموع رقم ۷ است.

## جواب ملاّ عبدالجليل اروميه‌ای

در بين آثار حضرت ربّ اعلى رساله مختصرى وجود دارد كه آن را در جواب ملاّ عبدالجليل اروميه‌ای مرقوم فرموده‌اند. از بيان ملاّ عبدالجليل كه در ابتدای رساله نقل شده واضح است كه آن جناب دربارهّ "سلسله ثمانيه" و نیز دربارهّ نسبت بين حضرت باب و جناب شيخ احمد احسائي و سيّد كاظم رشتي از حضور مبارك سؤال نموده بوده و در پاسخ به اسئله او اين رساله از قلم حضرت ربّ اعلى عزّ نزول يافته است. هر چند پاسخ آن حضرت به سؤال ملاّ عبدالجليل دربارهّ نسبت بين حضرت ربّ اعلى با آن دو نير انور مجمل و مختصر است اما تمام رساله را كه حاوی جواب به اسئله ملاّ عبدالجليل می‌باشد ذیلاً نقل می‌نماید. شرح احوال ملاّ جليل اروميه‌ای در ظهور الحقّ (ج ۳، ص ۴۷-۴۸) و در كتاب حروف حیّ (ص ۶۹-۷۱) مندرج است.

بسم الله الرحمن الرحيم

سیدنا و مولانا و من فی کلّ الامور اعتمادنا و الیه استنادنا قد اشکل علیّ مسائل متعدّده و ارجوا من فضلکم العالی ان تمنوا علی عبدکم بالتعرّض لجوابها و لو بالاجمال علی حسب فهمی و ادراکی فان غاية مقصودی و نهایه حظّی منها ان تبینوا لعدکم بالبيان الواضح من الكتاب و السنة ترتیب السلسله الثمانية الطولية و کون کلّ سافل شعاعا لعالیه و منها التفرقة بين البطن الثالث و ما فوقه و ما بين تأویل الباطن الباطن و ظاهر ظاهر ظاهر الظاهر و ما فوقه و منها النسبة بين سیدنا و شیخنا صلیّ الله علیهما و کذا النسبة بين الذکر القائم بالامر بعدهما علی الصلوة و السلام روحی فداه ایّ نسبة هی بیّنوا جعلنی الله فداکم و انار برهانکم.

بسم الله البديع الذى لا اله الا هو العزيز الحكيم

ولقد ورد الى اليوم كتاب من عبد الله عبد الجليل فاعلم ايها الواقف على خط القيم و ثبت قدميك على الصراط المستقيم و استعد لما القى الله اليك من طرق التقسيم. اما السؤال عن السلسلة الثمانية فافهم ما قدر الله لشيء بالشيئته الا قد حكم لها حكمها مسبقاً فى الكتاب مشرح الاسباب لاولى الالباب حتى لا يكون للناس على الله سبيلا و ان الله لا يقبض الحجة من بين الناس حتى يبلغ حكم الكتاب الى الناس جميعا. اما الدليل من الكتاب هذه الكلمة من الكتاب "و يحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية" (١)، بسر الاحدية بعد شكل المثلث الى هيكل المربع (٢)، لاهل البصائر مشهودا و اما الدليل من السنة طبق الكتاب حرفا بحرف ان الجنان ثمانية (٣)، و ان رتبة المعارف بعد خلق الاحدية سبعة كما اشار على السجاد عليه السلام فى حديث الجابر مفضلاً مشروحاً. (٤)

اما البيان فهو ان تعبد الرحمن على حد البيان من خالق الانسان بعد بلا اشارة الجمع و لا التباين بل على وجه الوحدة و هى جنة الاحدية داخلها لم يخرج و خارجها لم يدخل و ما قدر و الله للواردين الا بعد المحو عما سواها. "سبحان ربك رب العزة عما يصفون" (٥). و لا يعلم احد كيف هو الا هو القديم عليما فلما شاء الله بالشيء وجدت المشية بالله لا من شيء و خرت على عرشها ساجدة لله بانك انت الله لا اله الا انت و حدك لا شريك لك و ان اول الساجدين لله العلى حميدا.

و لما كان الاثر لا يدل الاعلى مثال مؤثره خلق الله بانية المشية ذاتية الارادة على كمال ما يمكن فيها ثم خلق الله من تلك الانية الجنات الخمسة و حظاؤها السبعة (٦)، على ما هو اهله بما هم اهله و لا ما هم اهله الا كما هو اهله موجودا و فضلا. و ما من شيء الا يسبح بحمده ولكن الناس لا يعلمون من علم الكتاب الا بعضا من الحروف محدودا.

و اما الاشارة بالشعاعية بينهما ما ترى عند اهل الحقيقة لتلك الكلمة تصديقا لانه لو كان بين العالى و السافل فصل او وصل او تشير اليهما بالاقتران ما حكى المثال مؤثره و بطل النظام فى حكم الكتاب تعالى الله عما يصفون المشبهون فى خلقه دون المثال فى بارئه و كفى الدليل قول الله الجليل: "ما ترى فى خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل ترى من فطور" (٧)، ثم ارجع البصر، هل ترى من فطور ما قدر الله



بین العالی و السافل ربطا بحکم کتاب مکتوبا.

و اما التفرقة بین البواطن فی البواطن و الظواهر فی الظواهر، فاعرف ان الله قد جعل لكل باطن بطونا و لكل ظاهر ظهورا و ما النفس فیها الانفس واحدة و ما الامر الا واحدا و هو اقرب فاخرق بنظرة الاحدية كل الاحجاب حتى تشهد لكل كما شهد الكتاب و عمل بمثل هذا فان لكل نفس ذائقة الموت مکتوبا.

و اما النسبة بین الباین صلی الله علیهما فاتقن ثم خف عن الله الذی لا اله الا هو و لا تسئل عن شیء فوق مشعرک بمأة و سبعین الف سنة. فان الله لا یکلف نفسا الا ما اتیها و لا تحزن علی الرد فان الله قد احکم علی المدبر بالرد و لا مرد لامر الله بالحق مسؤولا و ما جعل الله بینهما الا كما وضع الله بین الحركة و السكون فان تعرف الفصل من الوصل تبلغ الی حظک من نصیب کتاب مفروضا.

و اما السؤال من النسبة بینی و بینهما فما صغرت جتک و کبرت مسئلتک لا یعلم ذلک الا الله ربی و رب العالمین جمیعا. و هو العلی فی السموات و الارض فی ام کتاب بحکم کتاب محمودا و اما الاظهار بالسؤالات من یمنعک من الباب بالرحمة اتقوا الله یعلمک من تأویل الاحادیث بدیعا. فاحفظ وصیتی علیک فان الله قد قدر للحافظین حسن المقام و حسن المآب مرتفقا و الحمد لله رب العالمین.

(مجموعه آثار، شماره ۶۷، ص ۱۶۹-۱۷۲)

## یادداشتها

- ۱- عبارت "و یحمل عرش... آیه ۱۷ در سوره حاقه ۶۹ است.
- ۲- "شکل المثلث" اشاره به رقم ۳ و "هیكل المربع" اشاره به رقم ۴ است. برای ملاحظه نصوص مبارکه درباره تثلیث و تریبیع به یادنامه مصباح منیر (ص ۲۲۳-۲۲۶) مراجعه فرمائید.

۳- درباره "الجنان ثمانية" حضرت رب اعلی در تفسیر هاء چنین می فرماید:  
 «وان کلیات العوالم هی منحصرة بتلك الثمانية لان اول تعین کاف الاول اسمه مقام المحمدية هو جنة الازلیة التي داخلها بالتجلی لم یخرج و خارجها لم یدخل ثم ان تلك نصیب آل الله الذین هم ائمة العدل و لا نصیب لاحد من الخلق فیها و الثانية مقام توحید الانبیاء و الثالثة مقام توحید الانس و الرابعة مقام توحید الجن و الخامسة

مقام توحيد الملك و السادسة مقام توحيد الحيوان و ان فى ذلك المقام ان التملة تزعم ان لله زبانتين كما ان الانسان تزعم ان لله علماً و قدرة و كذلك كل الصفات و الاسماء و كما ان الناس يبطل توحيد النملة فمن كان واقفاً فى رتبة فوّه يبطل توحيدده و السابعة مقام توحيد النباتات و الثامنة مقام توحيد الجماد... و ان ما خلق الله من جنان الثمانية للمحيين هى تلك المراتب».

(اسرار الآثار، ج ٤، ص ٣٧٧-٣٧٨)

شيخ احمد احسانى در شرح "الجنان الثمان" و حظائر يا نيران سبعة مى نويسد:  
 "... أن أول ما خلق الله الرحمة فخلق عنها الغضب فخلق من الرحمة الجنان الثمان و خلق من كل جنة أهلها و خلق من سبع جنان منها من فاضل كل جنة حظيرة تنسب إليها و يستمد نعيمها من نعيمها و خلق من فضل أهل كل جنة سكان حظيرتها. و أما الجنة العليا فلا حظيرة لها و قيل فى أسماء الجنان و ترتيبها هكذا: الأولى جنة الفردوس، الثانية جنة العالية، الثالثة جنة النعيم، الرابعة جنة عدن و هى التى لا حظيرة لها على ما تومى إشارات بعض الأخبار عن الأئمة الأطهار. الخامسة جنة المقام، السادسة جنة الخلد، السابعة جنة المأوى، الثامنة جنة دار السلام و خلق من الغضب النيران السبع و خلق من كل نار أهلها و خلق من فضل كل نار حظيرة تنسب إليها و يستمد عذابها من عذابها و خلق من فاضل أهل كل نار سكان حظيرتها و قيل فى أسماء النيران و ترتيبها هكذا: الأولى جهنم، الثانية لظى، الثالثة الحطمة، الرابعة السعير، الخامسة سقر، السادسة الجحيم، السابعة الهاوية. و قيل أعلاها الجحيم و أسفلها جهنم و كل شىء بدىء من شىء فإليه يعود سواء من جنة أو نار...».

(رسائل الحكمة، ص ٤٨)

٤- متن بيان حضرت سجّاد در حديث جابر به شرح ذيل است:

«... قال جابر: فأتينا على بن الحسين ع ... قال صلوات الله عليه: يا جابر أو تدرى ما المعرفة؟ المعرفة إثبات التوحيد أولاً ثم معرفة المعانى ثانياً ثم معرفة الأبواب ثالثاً ثم معرفة الأنام (٥) رابعاً معرفة الأركان خامساً ثم معرفة النقباء سادساً ثم معرفة النجباء سابعاً و هو قوله تعالى: "لو كان البحر مدداً لكلمات ربى لنفد البحر قبل أن تنفذ كلمات ربى ولو جئنا بمثله مدداً" (٦)».

(بحار الانوار، ج ٢٦، ص ١٢-١٣)

در ذیل شماره‌های ۵ و ۶ که در متن فوق مذکور شده در پاورقی صفحه ۱۳ بحارالانوار، (ج ۲۶) چنین آمده است:

"(۵) فی نسخة: معرفة الامام

(۶) الکهف: ۱۰۸."

و نیز نگاه کنید به شرح زیاره (ج ۱، ص ۴۳)

۵- عبارت "سبحان ربك... آیه ۱۸۰ در سوره صافات -۳۷ در قرآن مجید است.

۶- بیان حضرت ربّ اعلى محتملاً ناظر به حدیث ذیل است که می‌فرماید:  
 «... عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: لا يكون شيء في الأرض ولا في السماء إلا بهذه الخصال السبع: بمشيئة وإرادة و قدر و قضاء و إذن و كتاب و أجل، فمن زعم أنه يقدر على نقض واحدة فقد كفر».

(اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۹)

۷- آیه ۳ سوره ملک -۶۷ در قرآن مجید است.

## کتاب به حاج میرزا حسن خراسانی

رساله مختصری که در صفحات بعدی به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید به اعزاز حاج میرزا حسن خراسانی از قلم حضرت ربّ اعلی عزّ نزول یافته و در پایان آن به این مطلب اشاره شده است که یکی از علماء اهل بیان باید در بیت سید کاظم رشتی آثار ظهور جدید را تدریس نماید.

اشاره حضرت ربّ اعلی در این رساله به جناب سید کاظم رشتی هر چند محدود به این بیان مختصر است، اما برای آن که رساله مزبور در اختیار خوانندگان گرامی قرار گیرد تمام آن را ذیلاً نقل می‌نماید.

در باره جناب میرزا حسن خراسانی در ظهور الحقّ (ج ۳، ص ۱۶۹) چنین

مسطور است:

«و از علماء مؤمنین خراسان حاجی میرزا حسن از علمای مشهد به واسطه جناب باب‌الباب فائز به ایمان بدیع گردید و در سلک اصحاب آن جناب بوده همه جا در فتن و مخاطر همراه گشت ولی در مخاطر مازندران و غیرها مستخلص و محفوظ ماند و پس از واقعه شهادت کبری در مشهد می‌زیست آنگاه به طهران رفته با شیخ عظیم مؤانست جست تا در فتنه عمومیّه طهران به سال ۱۲۶۸ گرفتار شده به شهادت رسید...» (۱)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اقرء کتاب ذکر اسم ربّک الذی لا اله الا هو العلیّ الحکیم. و انه لکتاب قد تنزل من لدن بقیة الله امام حقّ مبین. و انّ ذلک حکم لا ریب فیه تنزیل من لدن علیّ حلیم. و انه لهو الحقّ فی السموات و الارض یتلوا علیک کتاب ربّک من حکم قسطاس قویم. و انّ هذا صراط ربّک فی السموات و الارض یدعوا الناس الی صراط عزیز حمید الا من سمع حرفا من آیات البدع لن تقبل له عمله الا ان یؤمن بآیات ربّک

و كان من السّاجدين. و أنّ آية مما نزلنا الان اليك يعدل آيات الاولين. و ما من بعد ذلك كلّ الخلق من بقية الله سيسئلون. و كفى بذلك الكتاب حجّة الذكر لمن على الارض اجمعين. و لو نزل الله القرآن آية واحدة ما لاحد ان يقول فيها و انا نحن لانفرق بين حكم الله و كلّ في حكم الكتاب له عابدون. و لقد فتننا النّاس بالحقّ بمثل ما قد فتننا الذين من قبلهم و كلّ قد اكتسبوا نصيبهم من الكتاب و كلّ الى الله يحشرون. انّ الذين اتبعوا آيات الله و هاجروا الى الارض المقدّسة فاولئك هم المهتدون. و انّ الذين يكذبون آياتنا و اتبعوا اهوائهم فقد حقّت عليهم كلمة العذاب و اولئك هم لا يشعرون.

الا يا ايّها الملائّة الذين اتبعوني بالحقّ ان ابشروا بالروح من عندي فانه لهو الفوز الكبير. و انّ الله ربّكم الرّحمن قد كتب اسمائكم في لوح العرش و انّ ذلك لهو الفوز العظيم. قل يا ايّها الملائّة ان ادنوا ممن قد استقر على العرش في الحرم الاكبر ثمّ اخرجوا لحكم الله و ادخلوا بلد الامن شيراز كافة لتكونن من الفائزين لمكتوب.

الا يا ايّها السيّد الزكي الحسن التقى ان ادع النّاس بالعدل و بلغ حكم ذلك الكتاب لمن على تلك الارض و من في حولها لهلك من هلك بالحجّة البديعة و ينجي من نجي بالآية القديمة و كان الله ربّك لسميع عليم. و انّ الذين افتروا على الله بان ذكر اسم ربّك يأخذ ما اراد من كلمة القرآن، قل سبحان الله و تعالى لو اذن الله لعبده ينزل في كلّ حرف مثل القرآن و كان الله ربّك لقوى عزيز.

ان اتبع حكم الوحي ثمّ بلغ مثل ذلك الكتاب الى الذين قد سكنوا في السبل لعلهم يتذكرون بآيات الله و كانوا من المهتدين. و اعلم ان سبل البحر ضيق ما تحب لشيعتي ان امش من سبل البرّ و قل ما شاء الله لا قوة الا بالله هو الذي بيده كلّ الامر لا اله الا هو لغنى ودود. و ان لم تك في خوف من حكم البغداد فاجهد في سبل ربّك بالحكمة و الآية المحكمة لمن سكن فيها من علماء المنكر لعلهم يتذكرون بامر الله و كانوا من المسلمين. الا يا ايّها الملائّة كيف تحكمون بالباطل في حكم عبدنا التي قد جائكم بآيات بينات على حكم القرآن بعد ما اتم بحكم الله في انفسكم لتوقنون. ان اصبروا فان يوم الفصل لحقّ و انا لنحكم باذن ربّ بين النّاس و ما اليوم ظلم عدل ذرة و الله قوى عليم. ان اتقوا الله يا ايّها الملائّة ثمّ احضروا انفسكم بين يدي الله ان استطعتم ان تأتوا بمثل ذلك الكتاب لكم دينكم ولي دين الله العزيز الحميد. و ان لم تقدروا و

لن تقدروا و ان كان الكلّ يمدونكم لن تقدروا فاعرضوا عمّا اتم من الباطل و ادخلوا الباب سجداً لعلكم تفلحون. و ان لم تفعلوا ان ارضوا بحكم الله فى القرآن و اسئلوا الله من عدله مع الرسول لينزل الله العذاب على من كذب و كان من الظالمين. و على ذلك الحكم بلغ امر الله فى السبيل و لا تخف فى ايام ربك من احد فان ذلك فضل الله عليك و انك ان مت او قتلت لالى الله قد كنت محشورا. و انذر نفس الذى قد كذب بايات ربه و اتبع هواه و كان من المفسدين. و بلغ سلام ذكر اسم ربك الى السابقين. و قل لهم هاجروا الى الارض المقدسة لتكونن من الفائزين. و ارسل بمثل ذلك الكتاب الى الذين اتبعوا امرنا و كانوا من الموقنين.

و ان لاحد منكم فرض ان يدرس فى بيت باب الله المقدم من آياتنا (۲) و ان ذلك حكم عظيم.

فيا ايها الخال اقرء ذلك الكتاب و اصبر الى ما تحب من البقاء ثم اخرج الى بلدك فانك فى حكم الكتاب لمن الآمين لمكتوب. و قل الحمد لله رب العالمين.

(۳)

(مجموعه آثار، شماره ۶۷، ص ۲۱۶-۲۱۹)

## یادداشت‌ها

۱- حاج میرزا حسن خراسانی مورد خطابات عدیده از قلم حضرت ربّ اعلی قرار گرفته و چهار اثر نازله به اعزاز او در فهرست آثار مبارکه حضرت نقطه اولی (ص ۵) صورت داده شده است. در این مقام یکی از چهار اثر مزبور را مندرج می‌سازد.

۲- در توضیح این عبارت جناب فاضل مازندرانی در اسرار الآثار (ج ۲، ص ۱۱) چنین مرقوم داشته‌اند: «مراد از باب الله المقدم سید رشتی است و مفاد آن که یکی از علماء اصحاب باید در خانه وی به کربلا تدریس از روی آثار جدیده نماید».

۳- فقره دیگری از توابع نازله به اعزاز جناب حاج میرزا حسن خراسانی در فصل "منتخباتی از سایر ادعیه..." در صفحات بعد آمده است.

# منتخباتی از سایر ادعیه و توابع مبارکه

## حضرت ربّ اعلی

حضرت ربّ اعلی در توفیقی چنین می‌فرماید:

«و اما ما رأیت فی آیات معلّمی من حکم جنان الثمانیه». (۱)

(اسرار الآثار، ج ۴، ص ۳۶۹)

و نیز در ضمن مناجاتی در حقّ جناب سیّد کاظم رشتی به تلویح چنین

می‌فرماید:

«الحمد لله الذی یدع ما یشاء بامرہ و انه لیعلم ما فی السموات و ما فی الارض سبحانه و تعالی عما یصفون... و ارفعتنی من سبیل البحر الی مساکن قدسک فی جوار امناء و حیک و ارکان توحیدک و شهادتک علی خلقک و اصفیائک من عبادک حتّی قضی علیّ هنالك ما قدرت لی فی علم الغیب و ربّیتنی بفضلک من دون ان اتعلّم عند احد من علماء تلك الارض الا آنستنی فی کثیر من الاّیام بمحضر احد من عبادک الذی عرفته حکم نفسه و ایدته بروح الايمان فی فؤاده و الهمته ما ینسی الكلّ فی سرّه ثم بعد ذلك قد قضیت لی النزول حتّی استأذنت من محال القدس و رجعت عن الاراضی المقدّسة الی الارض التّی ولدت علیها...». (۲)

و نیز حضرت ربّ اعلی در یکی از ادعیه مبارکه خود چنین می‌فرماید:

«الحمد لله الذی قد عرف الخلق آیاته... و اشهد أنّک ما جعلت احداً فی التشریح مقام اولیائک الاّ و قد جعلته فی مقام التکوین مقام امثاک و انّ الباین لیدیک مظهر نورک و سرّک فی کلّ العوالم و أنّهما من النقاء الطائفتین حولک قد کانا فی امّ الکتاب لمکتوب...». (۳)

(مجموعه آثار، شماره ۹۱، ص ۱۴۳)

و نیز حضرت ربّ اعلی در یکی از توابع خود خطاب به حاجی میرزا حسن

خراسانی می‌فرماید:

«و انا لنعلم حكم ما انشأت فى علم الاصول ان اتكل على الله وامح الكتب كلها و خذ عطاء ذكر اسم ربك هذا و كن من الشاكرين الى قوله و لكل من صدق بآياتنا فرض ان يمحو كل كتب القوم الأ بعضاً من آيات البابين من قبل حكم البدع و ان ذلك حكم عدل من لدن امام حى عظيم ان احملاوا الكتب الى الارض المقدسة ثم انزلوها على يمّ الفرات ليثبت قلوب المؤمنين من حكم الكثرة و لتكونن من الخاشعين». (٤)

(ظهور الحق، ج ٣، ص ١٦٩)

مناجات حضرت ربّ اعلى به اعزاز آقا سيّد احمد آقازاده فرزند جناب حاجى سيّد كاظم رشتى:

بسم الله الرحمن الرحيم

يا صغير السن يا رطب البدن - يا قريب العهد من شرب اللبن.  
الحمد لله الذى انشاء ما فى السموات و الارض بامرہ ثمّ الذين آمنوا بالله و آياته الى الله يحشرون. يا الهى كيف ادعوك و ان طرق الامتناع الى عرفان كينونيتك مسدودة و كيف لا ادعوك و ان تجليات ظهور الابداع فى كل آن نازلة. سبحانك و تعاليت اشهد ان ذاتيتك مقطعة الممكنات عن مقام العرفان و ان كينونيتك الازلية مفرقة الموجودات عن حكم البيان و اننى انا لا اقدر بوصف من شأنك لأنك لم تزل لن تعرف بغيرك و لن توصف بسواك. فاسئلك اللهم بحق محمد و آله ان تمنّ على بمعرفتك و الدوام فى الاتصال بخدمتك و الوفود على بساط عنايتك و القيام بين يدي امناء و حيك و اوعية علمك و حفظة سرّك و تراجمة آياتك، عباد الذين انتجبتهم لمقام ولايتك و اختصصتهم لظهور سلطنتك و قرنت طاعتهم بطاعتك و محبتهم بمحبتك حيث وصفتهم فى محكم آياتك قلت و قولك الحقّ "عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بامرہ يعلمون". سبحان ربك ربّ العزة عمّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين. (٥)



## یادداشت‌ها

- ۱- مقصود از "معلّمی" جناب سیّد کاظم رشتی است. مطالب مربوط به "جنان الثمانیة" در بخش "جواب ملاّ عبدالجلیل" در صفحات قبل مذکور شد.
- ۲- اشاره حضرت ربّ اعلیٰ به سیّد کاظم رشتی در بسیاری از مواضع با کلمه "معلّمی" است اما در این مناجات به جناب سیّد کاظم با عبارت «... آنستنی فی کثیر من الاّیام بمحضر احد من عبادک الذی عرفته حکم نفسه...» اشاره فرموده‌اند.
- ۳- کلمه "باین" راجع به شیخ احمد احسانی و سیّد کاظم رشتی است. بر حسب مندرجات فرهنگ لغات عرفانی (ص ۷۷۰):  
«نقباء کسانی را گویند که از ضمیر مردم آگاهند. به عقیده صوفیان، نقیبان سیصد تن‌اند که حقایق بر آنها مکشوف شده و از سرائر ربوبیت مطلع‌اند».
- ۴- کلمه "باین" راجع به شیخ احمد احسانی و سیّد کاظم رشتی است.
- ۵- این مناجات در محاضرات (ص ۶۷۱-۶۷۲) نیز مذکور است.  
برای ملاحظه شرح مطالب درباره بیت "یا صغیر السنّ..." به مآخذ اشعار (ج ۴، ص ۳۹۹-۴۰۱) مراجعه فرمائید.

## فصل دوم

### آثار حضرت بهاءالله

در فصل قبل منتخباتی از آثار حضرت ربّ اعلی که حاوی بیاناتی دربارهٔ مقام، مناقب و آراء شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی می‌باشد، با توجه ضمنی به ترتیب نزول آن آثار نقل گردید. در ادامه مطالعه کیفیت انعکاس معارف شیخیه در آثار مقدّسه بابی و بهائی در این فصل آثار حضرت بهاءالله را مندرج می‌سازد.

نکته قابل توجه در ابتدای این مطالب آن که در آثار مبارکه حضرت بهاءالله شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی با القاب شامخه‌ای نظیر "نورین نیرین" (۱)، مورد حمد و ستایش قلم اعلی قرار گرفته و از نقش آنان در تربیت ناس و ایجاد آمادگی ذهنی و عاطفی برای اقبال به شریعت حضرت نقطه اولی و پذیرفتن آئین آن حضرت تحسین و تمجید شده است.

در صفحات اولیه این فصل مجموعه‌ای از آثار جمال اقدس ابھی را که در شرح مقام و منزلت شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی از قلم آن حضرت عزّ صدور یافته مندرج می‌سازد و سپس آثار دیگر حضرت بهاءالله را که در شرح و توضیح، و یا نقل و استشهاد به معارف شیخیه می‌باشد تحت عناوین ذیل به نظر خوانندگان گرامی می‌رساند. توضیحات و تعلیقات مربوط به مندرجات ذیل هر یک از این عناوین در انتهای مطالب مربوط به هر عنوان عرضه شده است:

- ١- منزلت نورين نيرين
- ٢- سرّ تنكيس
- ٣- فرار نقباء
- ٤- بعد حين
- ٥- شرح القصيدة
- ٦- ارکان اربعة بيت توحيد
- ٧- رجعت حسيني

## ۱- منزلت نورین نیرین

شاید اولین اثر مهمّ جمال قدم که در آن ذکر جمیل منابع علم و عرفان، شیخ احمد احسائی و سیّد کاظم رشتی مطرح گشته، کتاب مستطاب ایقان باشد. در این سفر منبع جمال قدم به شرح این مطلب می‌پردازند که قبل از ظهور مظاهر مقدّسه الهیّه نجمی در عالم ظاهری و باطنی تجلّی می‌نماید که مبشّر طلوع شمس حقیقت می‌گردد. سپس بر این نکته تصریح می‌نمایند که ظهور شیخ احمد و سیّد کاظم به منزله طلوع آن نجم در افق عوالم روحانی بوده که عقول و اذهان و افکار را با تعالیم و آراء خود مستعد قبول ظهور حضرت نقطه اولی نمود و بشارت تجلّی شمس حقیقت را به خلق ابلاغ داشت. عین بیان جمال قدم در کتاب مستطاب ایقان (ص ۴۱-۴۳) به شرح ذیل است:

«... و مقصود از سماء، سماء ظاهره است که قریب ظهور آن فلک سماوات معدلت و جریان فلک هدایت بر بحر عظمت، در آسمان نجمی بر حسب ظاهر پیدا می‌شود که مبشّر است خلق سماوات را به ظهور آن نیر اعظم. و همچنین در آسمان معنی نجمی ظاهر می‌شود که مبشّر است اهل ارض را به آن فجر اقوم اکرم. و این دو علامت در سماء ظاهره و سماء باطنه قبل از ظهور هر نبی ظاهر گشته چنانچه شنیده‌اند... تا رسید به این امر بدیع منیع. و اکثر از منجمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهره داده‌اند. و همچنین در ارض هم نورین نیرین، احمد و کاظم، قدس الله تربتھما. پس، از این معانی مبرهن شد که قبل از ظهور هر یک از مرایای احدیّه علامات آن ظهور در آسمان ظاهر و آسمان باطن که محلّ شمس علم و قمر حکمت و انجم معانی و بیان است ظاهر می‌شود و آن ظهور انسان کامل است قبل از هر ظهور برای تربیت و استعداد عباد از برای لقای آن شمس هوّیه و قمر احدیّه...» (۲)

و درباره‌ی مقام و منزلت شیخ و سیّد جمال قدم در لوحی چنین می‌فرمایند:

«یا احمد اسمع النداء من شطر الکبریا من سدرۃ المنتهی... از صدر اسلام اکثری در بحر اوهام و ظنون مستغرق بعد از خاتم انبیاء روح ما سواه فداه و ائمه طاهرین دو نفس به حقّ واصل و به طراز آگاهی مزین، مرحوم شیخ و سید علیهما بهاء الله الابهی و تأیید بر عرفان سید بشر آن دو نفس نمودند، انا معهما و سمعنا منهما ما لا اطلع به احد الا الله العلیم الخیر. به شرافت آن دو نفس نفوس مقبله به شطر شین توجه نمودند و به مطلع فیض و مشرق علم فائز گشتند و این از فضل آن دو وجود مبارک بود، یشهد بذلک کلّ منصف بصیر و کلّ عالم خیر...» (۳)

و نیز حضرت بهاء الله در لوح جناب ورقای شهید درباره شیخ و سید چنین می فرماید:

«شهد الخادم بما شهد الله و اعترف بما اعترف به القلم الاعلی... و این که درباره حضرت شیخ و حضرت سید علیهما من کلّ بهاء ابهاه مرقوم داشتند که در نزد بعضی از احباب در مراتب و مقامات ایشان صحبت ها می شود که ظهور احمدی مقام سماوی محمدی است و رتبه رسالت به ایشان معروض شد و قبول نمودند، آیا این اقوال مأخذی دارد یا از اوهام افهام است؟ البتّه از اوهام افهام بوده و هست. این فقره حینی که تلقاء وجه عرض شد جمال قدم مدّتی در بیان توقّف فرمودند و بعد فرمودند: به کمال تأسّف می گویم اولیای الهی نباید تکلم نمایند به آن چه که از انصاف بعید است. فخر احمد در آن است که به بعضی از اسرار نبوت آگاه شد و حامل امانت گشت. این مقام بسیار عظیم است یکفیه و ربّ العالمین. جمیع بروزات و ظهورات و ولایت و اوتاد و اقطاب و نقبا و نجبا و آن چه ذکر شده از مقامات حمیده نزد عباد به کلمه آن حضرت ظاهر شده و به مقامات عالیّه فائز گشته اند. بعضی از عرفا هم گفته اند آن چه را که شایسته نبوده، بعضی باطن درست کرده اند و خود را از اهل آن دانسته اند، لعمر الله در ساحت حقّ از بعوضه پست ترند. عارف بی انصافی گفته مقام نبوت مقام نبأ است و مقام مکاشفه و مشاهده فوق آن است، ثانی را مقام اولیا و اوّل را مقام انبیا دانسته، این بی بصر بی حقیقت این قدر ادراک ننموده که نبأ انبیا بعد از مکاشفه و مشاهده بوده بلکه ایشان نفس مشاهده و مکاشفه و حقیقت آن بوده اند، بهم ظهر کلّ امر حکیم و کلّ سرّ عظیم. معدن نبوت و ولایت انبیا بوده اند و به کلمه انبیا اولیا در ارض ظاهر. باری اکثری از عباد بهوی نطق نموده

و می‌نماید. انتھی

به کرات این کلمات عالیات از منزل آیات استماع شده، فرمودند: هر یوم ملحدی ظاهر و نهری از بحر شریعت محمدی برده تا بالأخره بحر ضعیف مشاهده شد، چنانچه الیوم دیده می‌شود امر واحد و سبیل واحد و اتفاق و اتحاد هم در کتب و زبر و صحف الهی ممدوح مع ذلک این اختلافات که مشاهده می‌شود کلّ از معتدین و ملحدین بوده و هست. هر نفسی بخواهد عدد شعبه‌های طریقت را که الیوم مابین ناس مذکور و مشهود است احصا نماید باید مدّتی اوقات صرف کند. یسأل الخادم ربّه بأن یزین الكلّ بکحل الانصاف و کوثر العدل و یرزقهم کأس التقوی اّنه لمولی الوری و المقتدر علی ما یشاء.

حسب الأمر آن محبوب ناس را متذکر دارند شاید این اوهمات محو شود نفوس جاهله غافله ناس را مبتلا نموده‌اند به کمال روح و ریحان و حکمت القا نمائید آن چه را که سزاوار است.

و مقام حضرت شیخ و مرفوع سیّد علیهما بهاء‌الله و عنایاته بسیار عظیم است. وقتی از اوقات این کلمه مبارکه از معدن حکمت الهی ظاهر، فرمودند:

یا عبد حاضر حضرت احمد و کاظم آگاه بودند و از معانی کتب الهی مطلع و با خبر نظر به جذب قلوب بعضی بیانات فرموده‌اند و مقصود تقرّب ناس بوده که شاید به کلمه حقّ فائز شوند چنانچه فائز شدند. نفوسی که اول به شریعه الهی وارد گشتند آن حزب بوده و این فقره گواه است بر آگاهی و علم و حکمت و سبیل مستقیمی که به آن متمسک بوده‌اند. هنیئاً لهم. انتھی

در اواخر مکرّر حضرت سیّد علیه من کلّ بهاء ابه‌ام می‌فرمودند آیا نمی‌خواهید من بروم و حقّ ظاهر شود؟ اصل مقصود این کلمه بوده ولیکن نظر به مقتضیات حکمت ظاهر شد از ایشان آن چه ظاهر شد...» (۴)

و نیز حضرت بهاء‌الله در لوح جناب حاجی ابراهیم در همدان چنین می‌فرماید:

## هو الأقدس الأعظم الأعلى

هذا كتاب ينطق بالحق في العالم و يدع الأمم الى الله رب العالمين. قل انا ارسلنا الأحمد و الكاظم ليشرا بظهورالله و سلطانه في هذا اليوم الذي كان مذكوراً في صحف الله العليم الحكيم. لعمرالله قد اتت الساعة و ظهرت الحاقّة و صاح الناقور و نفخ في الصور و انصعق من في السموات و الأرض الا من شاء ربك المقتدر القدير. قل تالله هذا يوم قد مرّت نسمة الرحمن و تَصَوَّعت رائحة المسك من هذا المقام الكريم. قل قد اخذت الزلازل كلّ القبائل و مرّت الجبال و قام الناس لرب العالمين. هذا يوم فيه سمع نداء مكلّم الطور و انه من افق الظهور ينطق انه لا اله الا هو العليم الخبير. انّ الذي اعترض انه اعترض على الله في كلّ الأعصار يشهد بذلك من عنده هذا الكتاب المبين. قل: انّ الكتاب ينطق و لكنّ الناس اكثرهم من الغافلين. قل: انّ الميزان يمشى و لكنّ الناس اكثرهم من الرّاقدين. قل: انّ الصّراط ينادى في وسط الأجواء و يقول الىّ يا ملاء الأرض و لا تكونوا من الغافلين. طوبى لنفس خرق الأحجاب باسم ربّه الوهّاب و طلع عن خلف غمام الأوهام باسمه القدير. لعمرالله لو تسمع ندائي بأذن الفطرة ليأخذك اهتزاز كلمتي على شأن تصيح في العراء و تقول ليبيك ليبيك يا من ناديتني من افق سجنك و ليبيك ليبيك يا ايها المظلوم بين ايدي الظالمين. (۵)

و نیز جمال قدم در لوح قناع (مجموعه الواح، ص ۷۲-۷۳) چنین می فرماید:  
 «... يا ايها الغافل اسمع تغنى الورقاء على أفنان سدرة المنتهى و لا تكن من الجاهلين. انّ هذا هو الذي أخبركم به كاظم و أحمد و من قبلهما النّبون و المرسلون. اتق الله و لا تجادل بآياته بعد انزالها انّها نزلت بالفطرة من جبروت الله ربك و ربّ العالمين. و انّها لحجّة الله في كلّ الأعصار و لا يعقلها الاّ الذينهم انقطعوا عمّا عندهم و توجّهوا الىّ هذا النّبأ العظيم...».

و نیز جمال اقدس ابهى در انتهای لوح قناع (مجموعه الواح، ص ۸۴-۸۵) به مناقب و فضائل شيخ احمد احسائي تصريح نموده و صورت مكتوبی از او را نقل فرموده اند. در لوح مزبور چنین می فرماید:

«... صورت مكتوبی از شيخ احمد مرحوم در ذکر قائم ملاحظه شد حال از شما

خواهش می‌نمایم که به انصاف آن را معنی نمائی و اگر خود را عاجز یافتی از بحر اعظمِ الهی سؤال کنی که شاید از فضل و رحمت واسعة الهیه در ظلّ سدره ربّانیّه در آئی. و تفصیل آن این که در ایّام توقّف در عراق میرزا حسین قُمی نزد این عبد آمده مع صورت مکتوب و مذکور داشت که حضرات شیخیه استدعا نموده‌اند که این کلمات را معنی و تفسیر نمائید و این عبد نظر به آن که سائلین را طالب کوثر علمِ الهی نیافت متعرّض جواب نشده چه که لؤلؤ علم الهی از مشاهده اعین غیر حدیده مستور به. اگر چه فی الجملة ذکر شد و لکن به تلویح و اشاره. و صورت آن مکتوب بعینه در این لوح نقل شده بدون زیاده و نقصان. و هذه صورة ما كتبه الشيخ الأجلّ الأفاضل ظهر الاسلام و كعبة الأنام الشيخ احمد الاحسائي الذی كان سراج العلم بين العالمين فی جواب من قال (إنّ القائم فی الأصلاح) انا تركنا أوّله و كتبنا ما هو المقصود.

بسم الله الرحمن الرحيم

أقول روى أنه بعد انقضاء المص بالمر يقوم المهدي عليه السلام... (۶)

و نیز حضرت بهاء الله در لوح جناب آقا میرزا حسن چنین می‌فرماید:  
 «حمد مالك ملك و ملكوت را سزا که به کلمه علیا ارض و سماء را به طراز هستی مزین فرمود... این مظلوم جمیع بلا یا را حمل نمود لأجل تطهیر قلوب و تزکیه نفوس که شاید مقصود را بیابند و از اثمار سدره مبارکه که امام وجوه عالم مرتفع است محروم نمایند. امروز حقیف سدره منتهی مرتفع و خریر کوثر بقا مسموع و لکن عباد اکثری غافل و محجوب. در لیالی و ایّام به ایادی ظنون و اوهام شهرها بنا نمودند و نفوسی ذکر کردند و جمیع ناس منتظر که امور مذکوره ظاهر شود و فوز و فلاح خود را در ظهور هیاکل موهومه می‌دانستند و خلق به مفتریات مذکوره مشغول. لذا چون فجر ظهور دمید و تجلیات انوار نیر حقیقت از افق ارادة الله مشرق کلّ اعراض نمودند الا معدودی از اصحاب حضرت شیخ علیه بهاء الله، ای کاش به آن اکتفا می‌کردند بالأخره علمای بلاد مع تابعین به سبّ و لعن ناطق و همچنین فتوی بر سفک دم اطهر دادند...» (۷)



و نیز حضرت بهاء الله در لوح جناب ملا علی اکبر اردستانی چنین می فرماید:

«هذا ما انزله الرحمن في الفرقان رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله عباد لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون...»

یا عبد حاضر اهل ارض تا از نهر اسماء نگذردند به بحر معانی نرسند. انتهى. امثال این بیان به کرات شنیده شد، مکرر از لسان عظمت شنیده شد که فرمودند: حزب قبل از اشراقات انوار آفتاب توحید محروم بودند الا معدودی قلیل و مقصود از این معدود حضرت شیخ مرحوم و جناب سید علیهما من کلّ بهاء اباه و چند نفس دیگر بوده.

یا حبیبی قیامت قیام نمود و ساعت ظاهر شد صراط و میزان منصوب و صیحه مرتفع و حکم صور جاری مع ذلک آن حزب غافل جاهل منتظرند از جابلقا قائم موهوم و ابناء موهوم که ترتیب داده بودند ظاهر شوند. نار اوهام کلّ را سوخت و ملتفت نیستند، اخسر اهل عالم خود را اربح کلّ می دانستند، اف لهم و لأعمالهم. وقتی از اوقات فرمودند ای کاش وجود از عدم به شهود نمی آمد و این ظلم از آن حزب شقی ظاهر نمی شد عملوا ما لا عمله اليهود و لا النصارى و لا حزب من الأحزاب.

معرضین اهل بیان هزار بار از آن نفوس جاهل ترو غافل تر و شقی تر مشاهده می شوند سلطان مقتدری را که معادل کتب قبل بل ازید از سماء مشیتش نازل از او اعراض نموده اند. چند یوم قبل فرمودند: یا عبد حاضر بیان فارسی که از قلم نقطه اولی جاری و کتب دیگر مخصوص این ظهور نازل، می فرماید اگر نفسی به یک آیه ظاهر شود او را انکار نمائید و حال به ملکوت آیات ظاهر شده و تکذیبش نموده اند...» (۸)

و نیز حضرت بهاء الله در لوح شیخ محمد تقی نجفی (ابن ذئب) چنین می فرماید:

«... یا شیخ فکر نما و به انصاف تکلم کن حزب شیخ احسائی به اعانت الهی عارف شدند به آن چه که دون آن حزب از آن محروم و محجوب مشاهده گشتند...»

و در یکی دیگر از الواح جناب ورقای شهید از قلم جمال قدم چنین عزّ نزول یافته است:

«حمد مقدّس از ما یشهد و یری مالک ارض و سماء را لایق و سزااست...  
عریضة جناب آقا میرزا عبدالله خ ان علیه بهاءالله در ساحت اقدس عرض شد و  
هذا ما نطق به لسان العظمة فی الجواب، قول الرّبّ تعالی و تقدّس:  
هو السّامع المجیب

یا عبدالله حمد کن مقصود عالم را که از نسّمات فجر ظهور ترا آگاه فرمود و  
راه نمود. جمیع عالم از برای عرفان این یوم و خدمت امر خلق شده‌اند و لکن چون  
صریر قلم اعلی و حقیف سدره منتهی مرتفع حزب شیعه طراً بر اعراض قیام نمودند،  
الّا معدودی از اصحاب احمد احسانی علیه بهائی و عنایتی و رحمتی الّتی سبقت  
من فی الأرض و السّماء. ای کاش به اعراض اکتفا می نمودند بر سفک دم اطهرش  
فتوی دادند...» (۹)

و نیز در لوح دیگر جمال قدم چنین می فرماید:

#### هوالمشرق من افق الملکوت

امروز بر هر یک از حزب الهی لازم که به قوّت و قدرت صمدانی از خلیج اسماء  
بگذرند تا به بحر اعظم راه یابند. در قرون و اعصار قبل ملاحظه نمائید جمعی به  
اسماء متمسک و لیلاً و نهاراً به مجادله و معارضه مشغول و خود را اعلم اهل عالم و  
افضل امم می شمردند و چون فجر یوم ظهور طالع و حضرت مقصود ظاهر جمیع بر  
سفک دم مطهرش قیام نمودند الّا معدودی از شیخیّه که فائز گشتند. از حقّ می طلبم  
آن جناب را مؤیّد فرماید بر آن چه سزاوار یوم اوست. قلم اعلی شهادت می دهد که  
امروز محتجبین بیان از آن حزب به مرّات غافل ترند، ان احفظ نفسک من وساوس  
هؤلاء باسم ربّک المقتدر القدر. طوبی لمن اقبل و عمل بما امر به فی کتاب الله  
ربّ العالمین. البهاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی الدّین تمسکوا بالله  
منقطعین عن العالم و ما فیہ انه من اهل الفردوس الّاعلی و السّفینة الحمراء یشهد  
بدلک من ینطق فی کلّ شأن انه لا اله الاّ انا الفرد الخبیر.

جمال قدم در کتاب بدیع نیز اشاراتی به شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی فرموده‌اند. از جمله در این کتاب منیع (ص ۷۲) می‌فرمایند:

«... نفسی، که قبل از کلّ نفوس به شرافت کبری فائز و باب رحمت و باب علم و باب هدایت و باب فضل شد از برای کلّ موجودات، جناب باب - بهاءالله علیه بوده. و البتّه تفصیل آن ذات مقدّس را هر نفسی شنیده که مابین ناس اشتها نداشته و صاحب منبر و محراب هم نبوده‌اند. یکی از تلامذّه جناب حاجی سید کاظم علیه رحمة الله و فیوضاته بودند و اکثری از علمای ظاهره آن نفس مقدّسه را تکفیر می‌نمودند. و در تلامیذ سید مرحوم هم بعضی از نفوس بوده، که از ایشان معروف تر بوده‌اند، چنانچه یومی از جناب ملا مهدی خوئی، که یکی از اصحاب جناب سید بود، از علم جناب باب استفسار شده. او چند نفوس متعدّده را اسم برده و جمیع را در علم و فضل ظاهره ترجیح می‌داد بر باب اعظم و کلمه اکرم...» (۱۰)

و نیز در کتاب بدیع (ص ۱۱۲) چنین می‌فرمایند:

«... چه قدر مشابه است این ذکر و ثنای نقطه اولی با حکایتی که از شیخ احمد مرفوع علیه بهاءالله مذکور است. چنانچه در سفری که به حج تشریف برده به حاجی محمّد اسمعیل نامی ساکن در ارض صاد فرموده بودند: "سلام مرا به حضرت باب برسان!" و حضرت را به اسم مبارک ذکر فرموده بودند و مقصود جناب شیخ جز هدایت آن نفس و نفوس نبوده. آن شخص بعد از کلام حضرت شیخ متحیر شده که مقصود کی است و به چه جهت این کلمه طیبّه از لسان مبارک ظاهر شده، تا آن که از سفر حج مراجعت نموده و سنین معدوده منقضی شده و حضرت اعلیٰ به ارض صاد وارد شدند و ذکرشان مابین ناس مرتفع که شخصی پیدا شده و ادّعیای بایّت نموده. آن وقت آن شخص متنبّه شده که مقصود شیخ چه بوده...» (۱۱)

و نیز در کتاب بدیع (ص ۱۴۱) چنین مذکور است:

«... خوب در قلبت القای بغضا نموده‌اند و خوب در صدرت مفتریات نقش بسته. در ظهور نقطه بیان هم بعینه همین کلمات از مشرکین ظاهر شده که با شیخی‌ها مراوده فرموده‌اند و آن چه نوشته از کلمات شیخ احمد اخذ نموده. و همچنین نسبت دادند که نزد فلان در ارض شین تحصیل نموده و علم ظاهریّه کسب فرموده. لعن الله من الهمک و ألقى فی صدرک ما کان به مستحقّاً عن دونه...» (۱۲)

## یادداشت‌ها

- ۱- توصیف شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی به "تورین نیرین" در کتاب مستطاب ایقان آمده و متن آن در سطور زیر نقل شده است.
- ۲- "ظهور انسان کامل... قبل از هر ظهور" که در این فقره از کتاب ایقان مطرح گشته ناظر به تخلّق کسانی نظیر شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی به صفات و کمالات روحانیّه و کوشش آنان در ایجاد جوّی مناسب برای تجدد معنوی عالم انسانی است. از طرف دیگر علم و درایت این نفوس به اسرار شریعت و طریقت و معارف اهل بیت رسالت آنان را در تکمیل مشعر فؤاد و وصول به کمال معنویّت و درک حقیقت مؤثر واقع می‌شود. کامل بودن این مبشّرین قبل از ظهور مظاهر مقدّسه به معنی شوق و اشتیاق آنان در رهایی افراد انسانی از قید تعصّبات، اوهام و تصوّرات واهی که حجاب معرفت مظاهر ظهور است نیز چهره می‌گشاید چه یکی از مفاهیم اصلی انسان کامل تمایل او به کمال خود و به کمال رساندن دیگران است.
- در باره "انسان کامل" شرحی مفصّل در کتاب قاموس ایقان (ج ۱، ص ۱۸۱-۱۸۴) به طبع رسیده است.
- ۳- مراد از "شطر شین" مدینه شیراز است. این بیانات در مائده آسمانی (ج ۴، ص ۱۳۴-۱۳۵) نیز به طبع رسیده است.
- ۴- مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۱۹، ص ۳۳۸-۳۴۰.
- فقراتی از این لوح در مائده آسمانی (ج ۱، ص ۲۱-۲۲) نیز به طبع رسیده است.
- ۵- لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۱۱۲-۱۱۴.
- ۶- برای مطالعه مطالب مربوط به لوح قناع به محاضرات جلد سوّم مراجعه فرمائید. در این کتاب (محاضرات، ج ۳، ص ۱۲۱) صورت مطالعاتی که درباره لوح قناع شده ارائه گردیده است.
- و نیز نگاه کنید به ذیل "سرّ التنکیس لرمزالرّیس" در رحیق مخنوم (ج ۱) و به ذیل "سرّ تنکیس" در این فصل و فصول سوّم و چهارم این کتاب.
- تمام لوح قناع در بخش دوّم از فصل پنجم این کتاب به طبع رسیده است.

- ۷- مقصود از "حضرت شیخ" شیخ احمد احسائی است.
- ۸- عبارت "رجال لا تلهيهم..." آیه ۳۷ سوره نور-۲۴ در قرآن مجید است. عبارت "اگر نفسی به یک آیه ظاهر شود او را انکار ننمائید..."، ناظر به مندرجات باب هشتم از واحد ششم کتاب بیان فارسی است که می فرماید:
- «... حال هم بعد از غروب شمس حقیقت، امتناع دارد که از غیر او آیه ظاهر شود بر نهج فطرت و قدرت بدون تعلّم و شؤنی که در نزد اهل علم متصوّر است با وجود این امتناع که غیر از من یظهره الله کسی نتواند مدّعی شد این امر را فرض شده در بیان که اگر نفسی ادّعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرّض نگردد او را لعلّ بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید...».
- ۹- مقصود از "عبدالله خ ان"، میرزا عبدالله خان نوری پدر همسر جناب علی محمّد ورقای شهید است. نگاه کنید به محاضرات (ج ۳، ص ۲۰۲-۲۰۷).
- ۱۰- مقصود از "جناب باب"، جناب ملاّ حسین بشروئی است. برای ملاحظه شرح احوال جناب ملاّ حسین به کتاب حروف حیّ (ص ۲۵-۴۵) مراجعه فرمائید. شرح احوال ملاّ مهدی خوئی در صفحه ۶۳ کتاب ظهورالحقّ (ج ۳) مندرج است.
- ۱۱- مقصود از "ارض صاد" اصفهان است. قضیه‌ای که در این فقره از کتاب بدیع مورد اشاره گرفته در شرح دعا غیبت نازله از قلم حضرت باب نیز آمده است. برای ملاحظه این اثر حضرت باب به مندرجات فصل اوّل این کتاب مراجعه فرمائید.
- ۱۲- مقصود از "ارض شین" مدینه شیراز است.

## ۲- سرّ تنکیس

از جمله بشاراتی که در آثار شیخ احمد احسائی مذکور شده و در آثار بهائی شرح و بسط یافته قضیه "واو منکس" یا "سرّ تنکیس" است که ذکر آن در رساله رشتیه شیخ احمد آمده است. در این رساله که شیخ احمد احسائی آن را در پاسخ به سؤالات ملا علی بن میرزا جان رشتی به رشته تحریر در آورده است، سائل از جمله از کیفیت وجود امام در عالم هورقلیا و ظهور و رجعت او سؤال نموده و شیخ احمد در پاسخ او به توضیح این مطلب پرداخته است که بر حسب آیات و احادیث اسلامی ایام الله سه روز است که اشاره به سه نشئه عالم دنیوی و عالم اولی و عالم اخروی است. عالم دنیا نشئه عالم ناسوت یا جهان مادی است. نشئه اولی دوره قیام و رجعت حضرت حجّت و ائمه اطهار است و مراد از عالم اخروی ظهور قیامت کبری است. سپس در رساله رشتیه چنین می گوید:

«... فاذا انتهت الدنیا کان آخر دقیقة منها اول دقیقة من الاولی و الی ذلک اشار علی ع فی خطبته بقوله انا الواقف بین الطتنجین و هما خلیجان و فی الاسم المبارک المروی عنهم و هو هذا:



الواو المنکس هو القائم ع فکونه منکساً اشارة الی رجوعه و کونه واواً اشارة الی ان صورتها هكذا واو فالواو الاولی اشارة الی الستة الايام التي خلقت فيها الدنيا و الواو الثانية اشارة الی الايام التي تخلقت فيها الاولی و الالف بینهما اشارة الی انه القائم بین الدنیا و الاولی اللتین هما الطتنجان و الطتنج هو النهر فالقائم ع یرجع فی الاولی لا فی المثال...» (۱)

در ارتباط با سرّ تنکیس عبارت دیگری نیز از شیخ احمد احسائی در آخر کتاب

شرح الفوائد او آمده که متن آن را جمال قدم در انتهای لوح قناع (مجموعه الواح، ص ۸۵-۸۷) نقل فرموده‌اند. عبارت مزبور "سرّ التنکيس لرمز الرئیس" است که در بسیاری از آثار جمال قدم، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله مورد شرح و تفسیر قرار گرفته و شمه‌ای از این آثار در این فصل و فصول بعدی این کتاب به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

کلمه "منکس" که در رساله رشتیه شیخ احمد آمده و نیز کلمه "تنکيس" که در عبارت "سرّ التنکيس لرمز الرئیس" در ملحقات کتاب شرح الفوائد او مذکور شده به معنی واژگونه کردن و زیر و رو شدن و پستی و بلندی یافتن است. شیخ احمد در رساله‌ای که به آخر کتاب شرح الفوائد ملحق شده چنین می‌نویسد:

«... الواو ثلاثة أحرفٍ ستةٍ و الفِ و ستةٍ و قد مضت ستة الأیام و الالف هو التّمَام و لا کلام فكيف الستّة و الأیام الآخر و الآلما حصل العود لآنه سرّ التنکيس لرمز الرئیس فان حصل من الغير الاقرار بالستّة الباقية ثمّ الأمر بالحجّة و ظهر الأسم الأعظم...» (۲)

آن طور که از بیانات جناب شیخ احمد مستفاد می‌گردد و در آثار مبارکه منقول در ذیل نیز به تفصیل آمده است حرف (و) در حین تلفّظ به صورت (واو) ادا می‌شود که خود متشکّل از سه حرف است که عبارت از دو (و) است و یک (الف) که در بین دو (و) قرار می‌گیرد. ارزش عددی حرف (و) بنا بر محاسبه ابجدی رقم (۶) است که مطابق توضیح شیخ احمد، در عبارتی که در فوق نقل گردید، اشاره به شش روزی دارد که خداوند به نصّ قرآن (آیه ۵۴ سوره اعراف -۷) عالم را خلق فرمود و (الف) اشاره به "هو التّمَام و لا کلام" است، که چنان که مشروحاً خواهد آمد، اشاره به قیام حضرت نقطه اولی است و (و) بعد از (الف) عبارت از شش روز بعد از ظهور قائم است که در آن "سرّ تنکيس لرمز الرئیس" تجلّی می‌نماید و آن بنا بر قول جناب شیخ احمد عبارت از ظهور "سرّ الاعظم" است.

حال که به اختصار نسبت به اشارات موجود در کلام شیخ احمد احسائی اطلاع اجمالی حاصل گشت متن الواح جمال قدم را در شرح و بسط قضایای مربوط به سرّ تنکيس مندرج می‌سازد. این الواح شارح مبسوط مفاهیم "سرّ تنکيس" است.

حضرت بهاء الله در لوح درویش علی لربختیاری چنین می‌فرمایند:

«قد سمعنا ما ناديت به الله بما علمك من قبل... و اما در فقره عباراتی که منسوب به جناب شیخ احمد احسائی علیه من کلّ بهاء ابهاه بوده اصل آن عبارات را یکی از شیخیه نوشته و در عراق سؤال نموده چند محلّ آن مغلوط مشاهده شد و لکن التفاتی به تصحیح آن نشده بعینه همان عبارات کاتب نقل شده چنانچه در لوح میر کریم خان هم اشاره به این بیان هست یک فقره از فقرات آن ذکر می شود لتوقن ان ربک لهو العالم العليم.

الواو ثلاثة احرف ستّة و الف و ستّة و قد مضت ستّة الأيام. این اشاره به خلق سموات و ارض است فی ستّة ایام می فرمایند که آن خلق منتهی شد و الف بین و اوین دلیل است بر تمامیت ستّة اولی و آن الف مقام قیام قائم است چنانچه ظاهر شد و او اخری اشاره به خلق سموات بدیعه است به ظهور قیوم فی ستّة ایام آخر. و بعد از ظهور این مقام سرّ تنکیس مشاهده می شود لرمز الرئیس كما سمعت يجعل اعلامهم اسفلهم. مقصود شیخ آن که مضت ما خلق فی ستّة ایام و انتهت بالألف القائم بین الحرفین و یرتفع فی ستّة ایام اخری ما ارتفع من قبل اذا تبدل الأمور کلّها كما رأیت و عرفت كذلك تمّ الأمر بالحجّة و ظهر اسم الأعظم بین البریة له الحمد علی ذلك.

در این ایام قلم اعلی به تفسیر متوجّه نه یحبّ ان ینطق فی کلّ الأحيان لا اله الا انا المقتدر العزیز المنان. این دو کلمه هم لأجل آن جناب من غیر سؤال نازل شد اگرچه فی الحقیقه به همین دو کلمه جمیع عبارات جناب شیخ تفسیر شده و مقصود از ذکر او در لوح میر کریم آن بوده که شاید عجز خود را مشاهده کند و از حقّ سؤال نماید و لکن از کبر و غرور مع عجز نفسش استفسار ننمود و توجّه نکرد الا انه من الخاسرین. جمیع شیخیه به قول خود که در عراق ذکر نمودند عاجز شدند از معنی آن حتّی مذکور داشتند که خدمت سیّد مرحوم هم عرض نمودند و ایشان ستر فرموده جوابی اظهار نداشتند، كذلك قصصنا لک ما اردناه ان ربک لهو العالم الحکیم». (۳)

و در اشاره به مندرجات لوح فوق جمال قدم در لوحی دیگر که مصدر به عبارت: «الحمد لله الذي سخر العالم باسمه الاعظم...» می باشد چنین می فرمایند:  
«... و این که در فقره مرحوم حضرت شیخ علیه من کلّ بهاء ابهاه و من کلّ علاء



اعلاه مرقوم داشتید حسب الامر حضرت غصن الله الاعظم روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدومه الفداء ارسال می‌دارند. مقصود از این سؤال از ائیم آن بوده که بر جهل و نادانی خود ملتفت شود و شاید معنی آن را سؤال نماید و به افق اعلی توجّه کند. آن بیچاره که موفق نشد و مقصود از ذکر آن این نبود که جمال قدم از برای این ظهور امنع اقدس ابهی به آن فقرات استدلال نماید، می‌فرماید انّ الدلیل یتحیی ان یدکر لاثبات امره و الضمائر تخجل ان ترجع الیه و البرهان قائماً لدی بابه و الحجّة تطوف حول عرشه العظیم. امثال این بیانات لاتحصی از لسان مالک اسماء شنیده شد و هر منصف بصیری شهادت می‌دهد بانه لا یدکر بدونه و لا یعرف بسواه...». (۴) (مجموعه آثار، شماره ۴۱، ص ۲۴۹ - ۲۵۰)

و در اشاره به "سرّ تنکیس"، جمال قدم در فقره ۱۵۷ کتاب مستطاب اقدس چنین می‌فرمایند:

«قد ظهر سرّ التنکیس لرمز الرئیس طوبی لمن ایده الله علی الاقرار بالسنّة الّتی ارتفعت بهذه الالف القائمة الا انه من المخلصین». (۵)

و نیز حضرت بهاء الله در لوح جناب ملا احمد معلّم چنین می‌فرمایند:

#### هو الدائم بلا زوال

کتاب آن جناب لدی العرش حاضر و به انوار ملکوت مشاهده و بیان فائز حمد محبوب عالم را که به اشراقات صبح قدم منور و از اهتزاز نوحه کلمه اولیه مهتر گشته‌اید و به سنّه ثانیه بعد از الف قائمه که مشعر بر انطواء سنّه اولیه بوده عارف شده‌اید. این است مقامی که جناب احمد احسائی علیه بهاء الله از آن اخبار فرموده، قوله: الواو ثلاثة احرف سنّة و الف و سنّة و قد مضت سنّة الأیام و الألف هو التمام و لا کلام فکیف السنّة الأیام الآخر و الا لما حصل العود لانه سرّ التنکیس لرمز الرئیس فان حصل من الغير الاقرار بالسنّة الباقیة تمّ الأمر بالحجّة و ظهر السرّ الأعظم، الی آخره.

سنّه اولیه اشاره به سموات کور قبل است که در سنّه ایام خلق شده او قد مضت، ای طوبیت بالألف القائمة الّتی هی النقطة ثمّ ارتفعت سنّة اخرى بظهور اسمی الأبهی. كذلك ینبک العلیم الخیر و به ظهر سرّ التنکیس لأنّ علم الرئیس قد نصبت علی کلّ

علم باذخ رفیع، كذلك جعلنا اعلامهم اسفلهم و اسفلهم اعلامهم طوبی للعارفين.  
ای ناظر الی الله بیاناتی که در این مقام فرموده‌اند احدی تا حین ادراک نموده  
و از ائیم کرمانی مخصوصاً سؤال شد که تفسیر نماید و عند عجز نفس خود از مطلع  
علم سؤال کند. قد اخذه الغرور و الاستکبار علی شأن منع عن عرفانه الی ان رجع الی  
مقرّه ان ربک لهو العادل الحکیم.

و مقصود از آن بیان همین فقره بوده، به ظهر کلّ امر و برز کلّ سرّ و لاح کلّ  
مکتوم و انتهی کلّ ظهور و ختم کلّ لوح مبین. نسئل الله ان یوفّق کلّ علی ما ینبغی  
لهذا الظهور الذی به تشتّت الترتیب و تفرقت الأوهام المجتمععة فی الرؤوس و زلّت  
ارجل المستقیمین قد وجدنا کتابک مقدّساً عن ذکر الغیر و مزیناً بهذا الاسم العظیم  
لا تحزن من شیء قد قدر لک فی ملکوتہ ما تقرّبه عینک و تفرح به قلبک انه ولیّ  
من اقبل الیه و نطق بذكره المنیع... (۶)

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر چنین می فرماید:

«... این که مرقوم داشتید نفسی از احباء این آیه مبارکه را سؤال نموده قد ظهر  
سرّ التنکیس لرمز الرئیس طوبی لمن ایّده الله علی الاقرار بالسّنة التي ارتفعت بهذا  
الألف الا انه من المخلصین، این فقرات در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما  
نطق به امّ الكتاب:

یا اسد یا ایّها الناظر الی الفرد الأحد این عبارات در مکتوبی است که مرفوع  
شیخ احمد احسانی علیه بهائی به یکی مرقوم داشته و تصریح و تلویح و اشارات و  
رموزات آن کلّ به نفس ظهور راجع. مقصود آن که ناس را اخبار نمایند و آگاهی  
بخشند. به ایّامی که نیر علم از افق عراق مشرق حضرات شیخیّه کلمات شیخ را  
سؤال نمودند اول آن به این کلمات عالیات مزینّ انه بعد انقضاء المص بالمر یقوم  
المهدی علیه السلام الی ان قال الواو ثلاثة احرف سّنة و الف و سّنة و قد مضت سّنة  
الایام و الألف هو التمام و لا کلام و کیف السّنة الایام الآخر و الا لما حصل العود  
اشاره به آیه مبارکه تعودون لانه سرّ التنکیس لرمز الرئیس. ملفوظی واو سه حرف  
است دو واو و یک الف در وسط آن ظاهر، مقصود آن که ایّام سّنه گذشت و  
منتهی شد و این اشاره است به آیه مبارکه در فرقان بقوله تعالی: خلقنا السموات و

الأرض فی سته ایام. می فرماید آن آسمان مطوی شد کطی السجل و آن چه با او بود و همچنین ارض می فرماید سموات مرتفعه در فرقان مع شمس و اقمار و نجوم که علما و عرفا و احکام و شرایع کلّ بالف قائم مابین دو واو منتهی می شود و اگر حاصل بشود از برای نفسی اقرار به سته باقیه یعنی به این سموات بدیعه جدیده تمّ الأمر بالحجة یعنی يعرف و يعترف و یقرّ بالحجة و ظهر الاسم الأعظم.

و این که سرّ التنکیس لرمز رئیس می فرماید این اشاره به حدیث يجعل اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم بوده. مشاهده نما رؤسائی که بر اعلی المقام منزل داشتند راجع شدند به پست ترین مقام این است سرّ تنکیس و این تنکیس از رموزات و اشارات رئیس ظاهر بعد از ظهور کلمه مبارکه که هو در قمیص انا ظاهر آسمان پیچیده شد و شمس مظلم و نجوم ساقط و ارض منشق.

چه بسیار از علما که خود را بحر علم می دانستند به کلمه مذکوره به بنس المقام راجع بل فانی و چه مقدار از عباد که در هیچ جمعی مذکور نبودند به مجرد اقبال از کتاب علیین محسوب ایشانند اوراق صحف و کلمات زبر و حروفات کتاب جواهر عالم از قرع و انبیق حکمت و بیان که ن و قلم اعلی است کشیده شد امرأ من عنده و هو الأمر الحکیم.

مدتهاست این مظلوم مایل به تحقیق علمیّه نبوده و نیست چه که در سنین اوّلیه از شئون علمیه ذکر شد آن چه که کفایت نماید. حال این مختصر که ذکر شد محض عنایت به آن جناب بوده، ان اعرف فضل ربک ثم اشکره فی الغدوّ و الآصال و خود شیخیه ذکر نمودند که از مرفوع مرحوم حاجی سید کاظم علیه بهائی سؤال شد جوابی ظاهر نه و همچنین از سایر شیخیه و جمیع اقرار نمودند بر این که اگر معنی این فقرات ظاهر شود به افق اعلی توجه نمایند مع ذلك کالأحجار مشاهده شدند، لا حرکه لهم او کالصّرعی، بقوله تعالی: و ترى القوم فیها صرعی كأنهم اعجاز نخل خاویه. از حقّ بخواهید غافلین را آگاه فرماید و قاصدین را به مقصود راه نماید و این عرفی که در عالم متصوّع است عباد خود را از آن محروم نفرماید، اوست قادر و توانا له الأمر من قبل و من بعد، انتهى.

یا محبوب فؤادی باب انصاف مسدود و سیل عدل مقطوع اوهاماتی که لایق ذکر نه جمیع به آن مشغول و از انوار آفتاب ظهور محجوب، افّ لهم و للذین

آبِ عَوْهَم. مع ذلك چون امر شده جميع قلوب با جميع من في العالم به کمال مهر و محبت باشند لذا از حقّ منیع به کمال عجز مسئلت می‌نمائیم که خلق را هدایت فرماید و از ظلم و اعتساف باز دارد اوست غالب و مقتدر. در کتاب حضرت اشعیا روح ما سویه فداه ذکرى است که از قبل گواهی داده بر آن چه از قلم اعلی در بیان معانی کلمات حضرت شیخ علیه من کلّ بهاء ابهاه تفصیل داده شد (۷)، می‌فرماید: لآتی هانذا خالق سموات جدیدة و ارضاً جدیدة فلا تذاکر الأولى و لا تخطر علی بال (فی اصحاح ۶۵ آیه ۱۷)».

و نیز حضرت بهاء‌الله در لوح "مخدره ساره خاتون" که از لسان میرزا آقا جان خادم‌الله به تاریخ ۲۰ جمادی الاولی سنه ۱۳۰۴ ه.ق/ ۱۸۸۷ م عزّ نزول یافته چنین می‌فرمایند:

«حمد و ثنا ذکر و بیان مقصود امکان را لایق و سزااست که اماء خود را توفیق عطا فرمود و راه نمود تا آن که به صراط مستقیم و نبأ عظیم فائز گشتند، چه مقدار از کبرا و علما که الیوم از اسم قیوم غافل و از رحیق مختوم بی نصیب و محروم. این است معنی کلمة قبل که می‌فرماید يجعل اعليهم اسفلهم و اسفلهم اعليهم عنایتش احاطه فرمود و رحمتش سبقت نمود و اسباب لا تحصى موجود فرمود تا آن که آن مخدره را از جذب ندا به افق اعلی رساند اوست مقتدری که مقبل را به سماء قرب کشاند و معرض را به سفر منزل داد له القدرة و القوّة و العظمة و الجلال يفعل ما يشاء و يحكم و هو الغنى المتعال...».

و نیز حضرت بهاء‌الله در لوح آقا میرزا عبدالمجید که از لسان خادم‌الله عزّ نزول یافته و به تاریخ ۱۵ رمضان ۱۳۰۲ ه.ق/ ۱۸۸۵ م مورّخ می‌باشد چنین می‌فرمایند:

«تبارک الله مقصودی که عالم را به حرفی پدید آورد و از یوم اول امم را به یوم ظهور مکلم طور بشارت داد... امروز روز توحید است طوبی از برای نفسی که اصنام اسماء او را از فاطر سماء محروم نساخت. ای مجید هزار و دوست سنه بل ازید به نزاع و جدال مشغول بودند هر حزبی، حزب دیگر را لعن می‌نمود بعضی شیعه و برخی سنّی و قومی شیخی و حزبی خود را از اهل طریقت و حقیقت می‌شمرند و لازال به جدال مشغول و چون یوم الله ظاهر به امتحان جزئی بر ودیعة الهی وارد آوردند آن چه را که حجر نوحه نمود و مدر گریست. فضلا عن سائر الأشياء در

این فقره تفکر نمائید که سبب و علت سفک دم اطهر شیعه بوده قد ظهر سرّ اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم، قل فاعتبروا یا اولی الأبصار. بگو ای دوستان قلب را از اعراض نفسانیه مطهر نمائید و به انصاف و عدل در امورات واقعه تفکر کنید که شاید باب علم حقیقی مفتوح شود و به ملکوت استقامت راه نماید. انتهی...».

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی که در اشراقات (ص ۷) به طبع رسیده چنین

می فرماید:

«... هادی دولت آبادی را به نصایح مشفقانه و مواعظه حکیمانه نصیحت نمودیم که شاید از شمال وهم به یمین یقین توجه کند و از موهوم به شطر قیوم اقبال نماید و به انوار حضرت معلوم فائز شود نصایح قلم اعلی در صخره صماء اثر نمود و ثمری ظاهر نه حال جمعی به مثابه حزب شیعه ترتیب داده و به اغوای آن نفوس غافله مشغول و بر اضنام اسماء معتکف، سبحان الله حزب قبل از تجارت اسماء چه ربی تحصیل نموده اند و به چه فوزی فائز گشتند در یوم جزا کلّ از حقیف سدره منتهی محروم مشاهده شدند و شجره مبارکه را به ایادی بغی و فحشا قطع نمودند و بر منابر به لعن و سب مشغول بوده و هستند، انظر کیف جعل الله اعلام اسفلهم و اسفلهم اعلام...» (۸)

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر چنین می فرماید:

«یا محمد علیک بهائی نامه جناب ح علیه بهائی که به شما ارسال نموده غصن

اکبر تلقاء وجه عرض نمود...»

و این که سؤال نمودی از سرّ تنکیس لرمز الرّئیس در اوّل ظهور ملاحظه نما شیخ محمد حسن نجفی که قطب علمای ایران بود و سایر علمای نجف و ارض طفّ و بلاد ایران بعد از ارتفاع کلمه و اظهار امر کلّ محجوب و ممنوع مشاهده گشتند از بحر بیان رحمن محروم و از آفتاب دانش بی خبر بلکه بر منابر به سبّ و لعن مشغول جوهر وجودی را که در قرون و اعصار لقایش را سائل و آمل بودند و عند ذکر اسمش عجل الله می گفتند ردّش نمودند و بالأخره بر سفک دم اطهرش فتوی دادند و لکن نفوسی از عوام اقبال نمودند و از بحر علم الهی نوشیدند و به افق اعلی راه یافتند و در یوم ارتفاع صریر قلم اعلی به کلمه لیبیک فائز گشتند، کذلک جعلنا اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم، این است سرّ تنکیس لرمز الرّئیس.

در این مریم تفکرنا حنّاس که اعلم علمای آن عصر بود فتوی بر قتل داد و در حضور آن خبیث یک لطمه بر وجه مبارک آن حضرت وارد آمد و لکن صیّاد سمک که به صید ماهی مشغول بود حضرت روح بر او مرور نمود فرمود بیا ترا صیّاد انسان نمایم، فی الحین توجّه نمود و از بحر و سمک و ما فیه گذشت یک کلمه از علم ندیده به ملکوت علم ارتقا جست بالأخره به مقامی رسید که نفعاتش عالم را معطر نمود، ذلک من فضل الله يعطيه من يشاء.

همین پطرس مع جلالت قدر در آخر ایّام از او ظاهر شد آن چه سزاوار نبود و لکن در آنی و بعد ید عنایت مجدّد اخذش نمود و از کوثر استقامت مرزوق گشت، طوبی له. جز نفس حقّ که صاحب عصمت کبری است احدی با او در این مقام شریک نبوده و نیست ماسوایش به کلمه‌ای مخلوق، این است توحید حقیقی که نورش از افق سماء قلم اعلی اشراق نمود فکر لتعرف. در این بحر اعظم به اسم حقّ جلّ جلاله وارد شو و فی قعره شمس تضیء تا به مقصود فائز شوی و آن چه ذکر شد بیایی.

يا ايّها الناظر الى الوجه قلم اعلی اگرچه ناطق است و لکن صامت چه که بما ینبغی نطق ننموده و اگر هم نموده مستور است. آذان آلوده و ابصار مرموده لایق اصغا و مشاهده نبوده و نیست از اوراق یابسه ارض جز آوازه‌های بی معنی چیزی استماع نشده و نمی‌شود در قرون و اعصار حزب شیعه به ذکر حروفات بر منابر و مساجد ناطق و از امّ الکتاب ممنوع و محروم از حقّ می‌طلبیم ترا توفیق عطا فرماید تا به توحید حقیقی فائز شوی و بر امر قیام نمائی...» (۹)

و نیز جمال قدم در لوح هر تیک که در لثالی الحکمه (ج ۳، ص ۲۱۶-۲۱۷)

به طبع رسیده چنین می‌فرمایند:

«... یا حبیب فانظر سرّ التّکیس لرمز الرّیس حیث جعل اعلیهم أسفلهم و أسفلهم اعلیهم، و اذکر إذ أتى الیسوع أنکره العلماء و الفضلاء و الادباء و أقبل إلى الملكوت من یصطاد الحوت هذا سرّ ما ذکر فی غیاهب الکلمات بالرموز و الاشارات، انّ الأمر عظیم عظیم...» (۱۰)

و نیز جمال اقدس ابهی در لوح جناب میرزا رفیع چنین می‌فرمایند:

«حمد مقدّس از ذکر و بیان ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را لایق و

سزاست که از قلم اعلیٰ کوثر بقا جاری فرمود...

نامه‌ای که به عبد حاضر ارسال نمودی نزد مظلوم مذکور عرف اقبال و ایمان از آن متصوِّع از حقّ می‌طلییم از هر یک از احبّای آن ارض ظاهر فرماید آن چه را که سبب هدایت خلق است و همچنین جاری نماید آن چه را که علّت حیات اهل عالم است، لیس هذا علی الله بعزیز. در سلمان و اباذر تفکّر نما که بعد از قبول به چه مقام فائز گشتند عنایتش تمّار را از اخیار نمود و ابرار را از اشرار، این است معنی کلمهٔ یجعل اسفلکم اعلیکم و اعلیکم اسفلکم. در اصحاب عیسی بن مریم تفکّر نما به اخذ اعشار و سمک مشغول بودند و لکن از پرتو انوار نیر برهان به مقامی رسیدند که عالم را صید نمودند چه که از خود و ما عندهم گذشتند و بما عندالله اقبال کردند و تمسّک جستند اراده و مشیّت خود را در مشیّة الله محو و فانی نمودند و به خدمت قیام کردند قیامی که سطوت یهود عنود و عبدهٔ اصنام ایشان را از مالک ایجاد منع نمود از حقّ می‌طلییم کلّ را تأیید فرماید و حفظ نماید...» (۱۱)

و در لوح دیگری که به اعزاز جناب رفیع به تاریخ ۲۷ صفر سنه ۱۳۰۶ هـ. ق ۱۸۸۷ م عزّ نزول یافته حضرت بهاءالله چنین می‌فرماید:

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد مقدّس از لسان و بیان مالک الملکی را لایق و سزاست که به مفتاح بیان ابواب قلوب را گشود و سرّ کلمهٔ یجعل اعلیکم اسفلکم و اسفلکم اعلیکم، ظاهر. ید فضلش لآلی مستورهٔ عمّان عرفان را ظاهر فرمود و قدرت کامله‌اش از آسمان ایقان امطار علم و حکمت بر افنده و قلوب مبذول داشت، سوف تظهر آثارها فی الملک، و سقایه و تربیّت آن را به ایادی اولیای خود گذاشت عنایتش عظیم است و فضلش اعظم...

و نیز حضرت بهاءالله در لوح جناب عزیزالله [جذّاب] چنین می‌فرماید:

### بِسْمِ رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى

این ایام در هر حین مفاد کلمه مبارکه نجعل علیهم اسفلهم و اسفلهم علیهم ظاهر، جمیع آن چه در کتاب‌های الهی از قبل و بعد در امورات حادثه در یوم الله بوده ظاهر و مشهود و لکن خلق از ادراک آن محجوب چه که زخارف دنیا و شئون آن حجاب غلیظ شده چشم‌ها را از دیدن منع نموده این همه غفلت در صورتی است که در هر حین خود دنیا ناس را از فنای خود اخبار می‌دهد به افصح بیان می‌گوید عنقریب آن چه در من مشاهده می‌شود تغییر یابد و به فنا راجع شود.

یک ندای او دمدمه مدافع است که در اطراف مرتفع و در یک آن خلق کثیر را از عرصه وجود می‌رباید هر صاحب بصر و سمع شهادت می‌دهد که ندایش بسیار بلند است و خبرش بسیار محکم این ندا ظهورات اعمالی است که در او احداث می‌شود و مشعر بر تغییر و فناست.

سبحان الله خلق را چه شده که پند نمی‌گیرند و نصیح ناصح را نمی‌پذیرند به او هام مشغولند و از مالک انام غافل به گمان خود حق را عابد و ذاکرند و لکن قلم اعلی در صباح و مساء بل در کلّ احیان به اعلی النداء می‌فرماید آنّه بری منکم یا ملأ الأخسرین و از ورای آن جمیع اشیاء شاهد و گواهند و لکنّ القوم لا یسمعون. آفتاب انصاف را غمام اعتساف ستر نموده و جمال عدل را ظلمت ظلم از مشاهده منع کرده انسان متحیر که چه بگوید و که بشنود یک امر سبب قوت اهل ظلم شده و امر دیگر علت ضعف اهل عدل. سبحان الله اهل نفاق به حسن اتفاق برخوردند، به آن تمسک جسته‌اند و بر اهل عالم حکمرانی می‌نمایند و لکن اهل عدل از این فضل اعظم که مخصوص ایشان است محروم مشاهده می‌شوند با آن که اتفاق آن نفوس اتفاق حقیقی نیست مع ذلك سبب و علت تفوق گشته اگر دوستان و اولیای الهی در جمیع ولایات به اتفاق فائز می‌شدند هر آینه نورش آفاق را احاطه می‌نمود. در بعضی اما کن عرف اتحاد و اتفاق استشمام نمی‌شود و این فقره سبب ذلت امر بوده و هست...



و نیز در لوحی دیگر از قلم جمال قدم چنین نازل:

### بسمی الظاهر المشهود

یا امة الله حقّ جلّ جلاله از برای آن ظاهر تا جمیع من علی الأرض به عرفان و لقائش فائز شوند و بعد از کشف سبحات و خرق حجبات اکثری غافل و منکر مشاهده شدند. چه بسیار از علما و فقها که خود را از اعلی الخلق می دانستند بعد از اشراق آفتاب حقیقت از ادنی الخلق محسوب شدند، قد جعل الله اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم. چه مقدار از اهل قصور که به قبور راجع گشتند و چه مقدار از اهل عزّت که به ذلّت تمام مشاهده می شوند. لعمر الله ذلّت در کفر بالله است و عزّت در ایمان به او. آیا جواهر و زخارف و قصور و اعراش انسان را از عقوبات الهی حفظ می نماید؟ لا و نفس الله. عنقریب آن چه مشاهده می نمایند به عدم راجع شود شاهد و مشهود هر دو فانی و مفقود گردد.

ای ورقه حمد کن محبوب عالمیان را که به کلمه مبارکه یا امتی فائز شدی لک ان تحفظی هذا المقام الأعلی باسم ربّک الأبهی انه مع امائه الذّاکرات و عباده الذّاکرین، البهاء علیک و علی کلّ عبد آمن و کلّ امة آمنّت بالله ربّ العالمین.

و نیز حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان (ص ۹۶-۹۷) چنین می فرماید:

«... حال ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ظهور حقّ ادراک فیض لقاء و معرفت مظاهر حقّ را ننماید آیا صدق عالم بر او می شود اگر چه هزار سنه تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدوده ظاهریّه را اخذ نموده باشد؟ و این بالبدیهه معلوم است که تصدیق علم در حقّ او نمی شود. ولیکن اگر نفسی حرفی از علم ندیده باشد و به این شرافت کبری فائز شود البتّه او از علمای ربّانی محسوب است زیرا به غایت قصوای علم و نهایت و منتهای آن فائز گشته. و این رتبه هم از علائم ظهور است. چنانچه می فرماید: "یجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم". و همچنین در فرقان می فرماید: "و نرید ان نمّن علی الذّین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین". و این مشاهده شد که الیوم چه مقدار از علماء نظر به اعراض در اسفل اراضی جهل ساکن شده اند و اسامی شان از دفتر عالین و علماء محو شده. و

چه مقدار از جهال، نظر به اقبال، به اعلى افق علم ارتفاع جستند و اسمشان در الواح علم و به قلم قدرت ثبت گشته...» (۱۲)

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

به نام خداوند یکتا

یا شیرین در فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله تفکر نما آن که از اعظم علمای عصر به زعم ناس بود به درکات سفلی نزول نمود و تو به درجات علیا صعود نمودی. او از یوم الله محبوب و تو به آن فائز او از دریای عرفان محروم و تو مرزوق. کذلک جعلنا الأعلى اسفلاً لیظهر ما قیل من قبل نجعل اعلاهم اسفلهم و اسفلهم اعلاهم. انّ العالم من هدی الناس الی صراطی و علمهم سیلی المستقیم. البهاء علی امتی و علیک و علی اماء الله من قبل و من بعد.

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

«مکتوب شما در سجن اعظم به نظر مظلوم آفاق رسید و آن چه در او مسطور معلوم گشت... و این که از کلمات مرحوم شیخ احمد احسائی سؤال کرده بودید از قلم اعلى در هر امری نازل شده آن چه جمیع را کفایت می نماید. طوبی لمن تفحص و وجد ما انزله الله فی الکتب و الألواح.»

## یادداشت‌ها

۱- رساله رشتیه شیخ احمد احسائی در پاسخ به سی و سه سؤال ملاً علی جان در سنه ۱۲۲۶ه.ق/۱۸۱۱م به رشته تحریر در آمده و در مجلد اول جوامع الکلم در صفحات ۶۸-۱۱۴ به طبع رسیده است. عبارات منقول مأخوذ از صفحه شماره ۱۰۳ می باشد.

در این بیان عبارت "... انا الواقف..." منقول از خطبه طنتنجیه حضرت امیرالمؤمنین است که می فرماید: "... انا الواقف علی الطنتنجین انا الناظر الی المغربین و المشرقین رأیت الله و افردوس رأی العین..."

(مشارق انوار الیقین، ص ۲۲۳)

برای ملاحظه شرح مطالب دربارهٔ نقش "الاسم المبارک" که در رساله رشتیه ترسیم شده به ذیل "بهاء" در اسرار الآثار (ج ۲، ص ۸۲-۸۴) و به ذیل "نکس - تنکس" در اسرار الآثار (ج ۵، ص ۲۳۸-۲۴۱) مراجعه فرمائید.

۲- کتاب شرح الفوائد از کتب مهمّه شیخ احمد احسائی است که در شرح کتاب الفوائد خود به رشته تحریر در آورده است. کتاب شرح الفوائد همراه با رساله سید کاظم رشتی در پاسخ به سؤالات شخصی به نام میرزا محمّد شفیع و رساله شیخ احمد احسائی که در پاسخ شیخ موسی بن محمّد الصائغ مرقوم شده کلاً در ۳۳۴ صفحه به طبع سنگی در سنه ۱۲۷۴ ه. ق. ۱۸۵۸ م به طبع رسیده و رساله کوتاه شیخ احمد در جواب شیخ صائغ که در صفحات ۳۳۳-۳۳۴ انتشار یافته چنین آغاز می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم

اقول كان في زماننا رجل من اهل الخلاف يدعى معرفة الحقيقة و الرمز فاجتمع ببعض اخواننا المعاصرين لنا و هو شيخنا الشيخ موسى بن محمّد الصائغ فكان بينهما كلام بعض المسائل فاخبرني بمجلسهما و انه كثير الدعوى و هو على مذهب اهل الخلاف في ان صاحب عليه السلام في الاصلاب فاشار الى ان اكتب له مسئلة فيها رمز لا يفهمها حتى ينكسر و ان فهمها انكسر لانها تلزمه مذهب الحق ضرورة و عيانا و مشاهدة و كشفا و اشارة و دلالة و حسا و جفرا و شرعا و غير ذلك حتى لا يكون له و لمنكر سبيل في ارض او سماء الا الى الاقرار و الانكسار و هي بسم الله الرحمن الرحيم - اقول روى انه بعد انقضاء المص بالمرأ يقوم المهدي عليه السلام و الالف قد اتى على آخر الصاد و الصاد عندكم اوسع من الفخذين فكيف يكون احدهما و ايضا الواو ثلثة احرف ستة و الف و ستة و قد مضت ستة الايام و الالف هو التمام و لا كلام فكيف الستة و الايام الآخر و الا لما حصل العود لانه سر التنكس لرمز الرئيس فان حصل من الغير الاقرار بالستة الباقية تم الامر بالحجة و ظهر الاسم الاعظم....

دربارهٔ رساله فوق که در کتاب فهرست کتب شیخ اجل (ج ۲، ص ۳۰۵) از آن به عنوان "فائده" یاد شده در کتاب مزبور چنین آمده است:

«فائده در خصوص تولد و ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه که به خواهش شیخ موسی بن محمد صائغ به رمز مرقوم فرموده‌اند - ۲۶ بیت، جوامع الکلم - ۱۱۹۷».

کلمه "رئیس" که در عبارت شیخ احمد آمده سابقه‌ای در انجیل دارد. از جمله در انجیل یوحنا (باب دوازدهم، آیه ۳۱) می‌فرماید: «الحال داوری این جهان است و الان رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود». و در باب شانزدهم، آیه ۱۱ - ۱۳ در انجیل یوحنا آمده است که: «و اما بر داوری از آن رو که بر رئیس این جهان حکم شده است. و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید. ولیکن چون او یعنی روح راستی آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه به آن چه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد».

در مورد "رئیس" که در عبارت شیخ احمد آمده است جناب فاضل مازندرانی در اسرار الآثار (ج ۴، ص ۵۵) چنین مرقوم داشته‌اند: «... مراد رئیس الطائفه و عقیده الشیعه قطب سلسله الولاية صاحب الامر منتظر موعود می‌باشد».

۳- حضرت بهاء الله در اشاره به "واوین" که در این لوح مبارک مذکور شده در اثری دیگر نیز چنین می‌فرمایند:

آباده

مشهدی حسین

هو الأقدس الأعظم

ان یا حسین ان استمع النداء الذی ارتفع من الواوین انه لا اله الا انا العليم الخبير. قد خلق بالواو الأوّل سموات التی ارتفعت فی القرون و بالثانی ظهر من خضع له المثانی ان ربک لهو المبین الحکیم. ان افرح بذكر الله ایاک ثم اذکره بقلب منیر و لسان بدیع قد خلقت الألسن لهذا اليوم و الأعین لهذا الأفق الذی به انار من فی السموات و الأرضین. كذلك یذکرک المسجون اذ کان مظلوماً بین یدی الغافلین. ان احمد الله بما توجه الیک وجه القدم من هذا المقام الکریم.

برای ملاحظه لوح "میر کریم"، یعنی لوح قناع که از قلم جمال قدم خطاب به حاجی محمد کریم خان کرمانی عزّ نزول یافته به مندرجات بخش دوّم در فصل پنجم مراجعه فرمائید.

درباره "المثانی" که در لوح مشهدی حسین مذکور شده به دانشنامه قرآن (ج ۲، ص ۱۹۶۲-۱۹۶۳) مراجعه فرمائید.

فقره‌ای از لوح درویش علی لر بختیاری در مائده آسمانی (ج ۱، ص ۱۲-۱۳) نیز به طبع رسیده است.

۴- مقصود از "ائیم" حاجی محمد کریم خان کرمانی است که شرح مطالب مربوط به حیات و افکار و آثار او در فصل پنجم این کتاب به تفصیل مندرج است.

۵- درباره این فقره از کتاب مستطاب اقدس در "یادداشت‌ها و توضیحات" آن کتاب (یادداشت شماره ۱۷۱ و ۱۷۲ در صفحات ۲۲۱-۲۲۲) چنین آمده است:  
«۱۷۱- سرّ التنکیس لرمز الرّئیس (بند ۱۵۷)

شیخ احمد احسائی (۱۸۳۱-۱۷۵۳)، مؤسس مکتب شیخی، اوّل کوب درخشنده از دو نیر تابناکی است که قرب ظهور حضرت باب را درک نموده و خبر داد که در زمان ظهور قائم موعود همه چیز وازگون و دگرگون یعنی اوّل آخر و آخر اوّل خواهد شد. حضرت بهاءالله در لوحی می‌فرماید: فانظر سرّالتنکیس لرمز الرّئیس حیث جعل علیهم اسفلهم و اسفلهم علیهم و اذکر اذاتی الیسوع انکره العلماء و الفضلاء و الادیاء و اقبل الی الملکوت من یصطاد الحوت.  
به یادداشت شماره ۱۷۲ نیز مراجعه شود.

برای کسب اطلاع بیشتر درباره شیخ احمد به فصول ۱ و ۱۰ تاریخ نبیل (مطالع الانوار) مراجعه شود.

۱۷۲- السّنة التي ارتفعت بهذه الالف القائمة (بند ۱۵۷)

شیخ احمد احسائی در آثار خود اهمیّت خاصی برای حرف "واو" قائل شده است. نبیل اعظم در تاریخ خود ذکر نموده که این حرف نزد حضرت اعلی رمزی از ظهور کور بدیع محسوب می‌شود و حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس با ذکر عبارت سرّ التنکیس لرمز الرّئیس به این مفهوم اشاره فرموده‌اند.

حرف "واو" در تلفظ از سه جزء "و"، "ا"، "و" تشکیل شده است. طبق حساب ابجد ارزش عددی هر کدام از این حروف به ترتیب عبارت است از ۶، ۱، ۶. حضرت ولیّ امرالله در توقیعی که حسب الامر مبارک در پاسخ سؤال یکی از یاران شرق صادر گردیده درباره این آیه کتاب مستطاب اقدس چنین می فرماید: مقصود از الف قائمه ظهور قائم آل محمد یعنی حضرت اعلی است. واو اول که قبل از الف است و عدد آن شش است اشاره به ادوار سابقه و مظاهر قبل است. واو ثانی که حرف ثالث کلمه واو است مقصود ظهور اقدس کلی جمال ابهی است که بعد از الف ظاهر گشته».

۶- مقصود از "اثیم کرمانی" حاج محمد کریم خان کرمانی است. نگاه کنید به یادداشت شماره ۴ در سطور فوق.

فقراتی از این لوح در مائده آسمانی (ج ۸، ص ۱۲۴-۱۲۵) و در ذیل "سرّ التنکیس لرمز الرئیس" در رحیق مختوم جلد اول، و نیز در مائده آسمانی (ج ۱، ص ۱۴-۱۵) به طبع رسیده است.

۷- در این لوح مبارک اشارات و تصریحاتی وجود دارد که به اختصار به شرح آنها می پردازد:

عبارت "خلقنا السموات..." در آیه ۳۸ سوره ق - ۵۰ در قرآن است که می فرماید: «و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام».

عبارت "کطی السجل" در آیه ۱۰۴ سوره انبیاء - ۲۱ است. برای ملاحظه مطالب مربوط به "هو در قمیص انا" به ذیل "انا هو و هو انا" در قاموس ایقان (ج ۱، ص ۱۶۶-۱۶۷) مراجعه فرمائید.

و نیز نگاه کنید به قاموس ایقان (ج ۴، ص ۱۸۰۲-۱۸۰۳). فقره "ن و قلم اعلی" ناظر به آیه صدر سوره قلم - ۶۸ است که می فرماید: «ن و القلم و ما یسطرون».

عبارت "و تری القوم..." آیه ۷ در سوره حاقه - ۶۹ است.

مندرجات اصحاب ۶۵، آیه ۱۷ در کتاب اشعیاء به فارسی چنین است: «زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید و چیزهای پیشین به یاد نخواهد آمد و به خاطر نخواهد گذشت».

فقراتی از لوح مورد مطالعه در ذیل عنوان "سرّ التنکیس لرمز الرّیس" در رحیق مختم جلد اول و نیز در مانده آسمانی (ج ۱، ص ۱۵-۱۷) به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به مجموعه آثار قلم اعلیٰ (ج ۷۳، ص ۴۸-۵۱).

۸- برای ملاحظه شرح احوال هادی دولت آبادی به ظهورالحقّ (ج ۸، ص ۵۰۵-۵۰۷) مراجعه فرمائید.

نصوص مبارکه مربوط به امیال و آمال او در اسرارالآثار (ج ۵، ص ۲۵۲-۲۵۳) و یادنامه مصباح منیر (ص ۱۶ و ۳۷) به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به بدایع معانی و تفسیر (ص ۳۵).

۹- درباره نکات و اشارات مندرج در این لوح که تمام آن در آثار قلم اعلیٰ (ج ۷، ص ۱۰۷-۱۱۴) به طبع رسیده، مطالب ذیل را به اختصار معروض می‌دارد: شرح احوال شیخ محمد حسن نجفی در محاضرات (ج ۱، ص ۳۸۸-۳۸۹) و نیز در تاریخ رجال ایران (ج ۳، ص ۳۶۴-۳۶۵) مندرج است.

و نیز نگاه کنید به فقره ۱۶۶ در کتاب اقدس و یادداشت شماره ۱۷۸ در صفحات ۲۲۵-۲۲۶ در همان کتاب.

مقصود از "ابن مریم" حضرت عیسی مسیح است. مقصود از "حنّاس" همان حنّا و یا حنّان است که رئیس کهنه یهود بود و حکم به قتل حضرت مسیح داد. شرح مطالب مربوط به او و قیافا در باب هجدهم انجیل یوحنا مندرج است.

و نیز نگاه کنید به ذیل "حنّان" در قاموس کتاب مقدّس. مقصود از "صیّاد سمک" پطرس یا شمعون است که شرح حال او نیز در ذیل "پطرس حواری" در قاموس کتاب مقدّس آمده است.

عبارت "بیا ترا صیّاد انسان نامیم" ناظر به مندرجات انجیل متی (باب ۴، آیه ۱۸-۱۹) است که می‌فرماید:

«۱۸- و چون عیسی به کناره دریای جلیل می‌خرامید دو برادر یعنی شمعون مسّی به پطرس

۱۹- و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می‌اندازند زیرا صیّاد بودند.

۲۰- گفت از عقب من آئید تا شما را صیاد مردم گردانم».

عبارت "و فی قعره شمس تضحی" فقره‌ای از حدیث قدر است که سید نعمت الله جزائری آن را در الانوار النعمانیة (ج ۱، ص ۲۹۹-۳۰۰) چنین آورده است: «... قال امیرالمؤمنین (ع) فی القدر الا ان القدر سرّ من سرّ الله... فی قعرها شمس تضحی، لا ینبغی ان یطلع علیها الا الله الواحد القرد...».

۱۰- مقصود از "الیسوع" حضرت عیسی مسیح است و مقصود از "من یصطاد الحوت"، پطرس.

۱۱- سلمان از صحابه رسول الله و در ابتدا از اسراء بود. چون رسول خدا او را خرید آزاد کرد و سلمان در زمره اهل بیت پیغمبر در آمد. سلمان در جهان اسلام به زهد و دانائی و درایت اشتهار دارد. او در عهد عمر حکومت مداین را به عهده داشت و در همانجا به عالم بقا شتافت.

اباذر، جندب بن جناده غفّاری است که یکی از اصحاب رسول خدا بوده و از مؤمنین اولیه رسول الله محسوب می گردد. او در عهد عثمان به ربذه تبعید شد و در همانجا به سال ۳۲ ه. ق وفات نمود. شرح احوالش به تفصیل در ذیل "ابوذر غفّاری" در دایرة المعارف تشیع (ج ۱، ص ۴۰۴-۴۰۶) مندرج است.

مقصود از "تمار"، میثم ابن یحیی است که از اصحاب خاص علی امیرالمؤمنین بود و در سال ۶۰ ه. ق به دست عبیدالله ابن زیاد امیر کوفه به قتل رسید. او در ابتدا از بردگان بنی اسد بود و پس از آزاد شدن به دست حضرت امیر از اجله اصحاب آن حضرت گردید.

۱۲- برای ملاحظه شرح مطالب درباره "یجعل اعلاکم..." و "و نرید ان نمّن..." که در این فقره از کتاب ایقان مذکور شده به کتاب قاموس ایقان (ج ۴، ص ۱۸۲۷-۱۸۲۹ و ص ۱۷۶۶-۱۷۶۷) مراجعه فرمائید.

مطالب مربوط به "یجعل اعلاکم..." در فصول دوّم، سوّم و چهارم این کتاب نیز در ذیل عنوان "سرّ تنکیس" مندرج است.



### ۳- فرار نقباء

همان طور که در هنگام نقل مطالب کتاب بیان فارسی در فصل اول این کتاب معروض افتاد، حضرت ربّ اعلی در آن کتاب (باب دوم از واحد هشتم) بیانی از قول شیخ احمد احسائی نقل فرموده‌اند که کسی از ایشان، از کلمه‌ای که قائم به آن تکلم خواهد نمود و سیصد و سیزده نفر از اتقیاء و نقباء ارض آن را تحمّل نموده فرار خواهند کرد سؤال نمود و جناب شیخ در پاسخ چنین فرمود که اگر حضرت موعود ظاهر شود و از تو بخواهد که دست از ولایت امیرالمؤمنین بشوئی آیا تو اطاعت خواهی نمود؟ سائل پس از شنیدن این مطلب ابا و امتناع نموده بود که حاشا که از ولایت امیرالمؤمنین دست بردارم.

حضرت بهاءالله در آثار عدیده خود به بیان شیخ احمد احسائی و نقل اقوال او در کتاب بیان فارسی اشاره نموده‌اند. از جمله در لوحی که در مجموعه آثار قلم اعلی (شماره ۴۲، ص ۹۴-۱۲۰) مندرج می‌باشد چنین می‌فرمایند:

هو الله تعالی شأنه الحکمة و البیان

عالم منقلب و متغیّر مشاهده می‌شود. صفیر طیور از ندای مکلم طور و حقیف سدره منتهی در فردوس اعلی نزد عباد فرقی نه... در بیان [باب دوم از واحد هشتم] می‌فرماید این است سرّ قول مرحوم شیخ در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه که حضرت قائم می‌فرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمّل نمی‌شوند و حضرت صادق ذکر کاف [کافر] در حقّ ایشان می‌کند بعد از نهی بسیار که نمی‌توانی متحمّل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید دست از ولایت امیرالمؤمنین بردار تو بر می‌داری؟ فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلاً. و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت به او شنوند و او چون متحمّل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد و این از آنجائی است که نظر به مبدأ امر نمی‌کند. انتهی.

یا حیدر قبل علی علیک بهائی و عنایتی باید نظر به مبدأ امر نمود... و نیز حضرت بهاء الله در لوح مصدر به عبارت "یا احمد اسمع النداء من شطر الکبریا من سدرۃ المنتهی..." که فقره‌ای از آن در اوائل این فصل نیز نقل گردید چنین می‌فرمایند:

«... بیانی صاحب بیان در باب ثانی از واحد ثامن می‌فرماید قوله عزّ بیانه: این است سرّ قول مرحوم شیخ در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه‌ای که حضرت می‌فرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمل نمی‌شوند و حضرت صادق ذکر کاف در حق ایشان می‌کند بعد از نهی بسیار که نمی‌توانی متحمل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیرالمؤمنین بردار تو بر می‌داری؟ فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلاً. و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت به او شنودند و او چون متحمل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد و این از آنجائی است که نظر به مبدأ امر نمی‌کنند. انتهی

حال در بحر این بیان که از لسان نقطه و شیخ جاری شده تفکر نما تا مقام حق را مقدّس از کلّ بدانی و کلّ را به کلمه مخلوق مشاهده نمائی. چه مقدار نیکوست این کلمه در آخر بیان حضرت که می‌فرمایند این از آنجائی است که نظر به مبدأ امر نمی‌کنند، چه اگر نظر به مبدأ نمایند یعنی نفس ظهور، مادونش را به کلمه‌اش قائم مشاهده نمایند. یا احمد مقام ظهور فوق آن است که عباد از او ذکر می‌نمایند، اذاً اشرق نور التوحید و طفئت سرج الأوهام و الظنون...».

و نیز حضرت بهاء الله در اثری که به عبارت "هذا ما نزل من سماء المشیة لمن سئل عن الآیة المنزلة فی احسن القصص" مصدر است و در کتاب لثالی الحکمه (ج ۲، ص ۴۷-۶۸) به طبع رسیده چنین می‌فرمایند:

«... الیوم کلّ باید ناظر بما یظهر فی هذا الظهور باشند لا بما عندهم، هر نفسی به این مقام فائز نشد به عرفان نفس ظهور فائز نخواهد شد، سبب محرومی بعضی از اهل بیان از فرات رحمن اوهامات محقّقه عند اهل فرقان شده، و حال آن که مشاهده نمودید که آن چه در دست آن فته بود عند الله مذکور نه، قطره از بحر علم نیاشامیده‌اند و به حرفی از علم کتاب فائز نگشتند، و چون ناس ضعیف و محتجب

مشاهده می شوند لذا فضلاً لهم شمس حقیقت به ذکر ذرّه مشغول و بحر قدم به وصف قطره ناطق، این است که نقطه اولیّه به اسم بایّت ظاهر شدند، و به این مقدار هم ناس راضی نشدند تا چه رسد به ذکر ولایت و امثال آن، و حال آن که این مقامات کلّها و فوق آن به کلمه از بحر جودش ظاهر و موجود گشته و به امری معدوم و مفقود خواهد شد.

حضرت اعلی در این مقام در بیان فارسی ذکر فرمود از قول شیخ احمد احسائی علیه بهاء الله که نفسی از ایشان سؤال نمود از کلمه که قائم به آن تکلم می فرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز از اتقیاء و نقبای آن ظهورند متحمل نمی شوند، جناب شیخ از ذکر کلمه ابا و امتناع فرمودند و قال انک لن تقدر ان تحملها، بعد از اصرار فرمودند اگر قائم به تو فرماید دست از ولایت امیرالمؤمنین بردار، بر می داری؟ فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلاً، و نقطه در این مقام می فرماید [کتاب بیان فارسی، باب دوّم از واحد هشتم]:

و ظاهر است نزد اهل حقیقت که حضرت شیخ کلمه را از لسان قائم به او شنواند و او چون متحمل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد، انتهی.

قسم به آفتاب قدم که از افق سجن اعظم طالع است، اگر نفسی در این بیان منقطعاً عن التقلید و الاوهام تفکر نماید بر عظمت امر مطلع می شود و هیچ ذکر او را از ذکر اعظم که بین امم ناطق است محبوب نمی سازد...»

و نیز حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه که از لسان میرزا آقا جان خادم الله عزّ و جلّ صادر یافته و به تاریخ ۲۹ شعبان سنه ۱۲۹۸ ه. ق. ۱۸۸۱ م مورّخ می باشد چنین می فرمایند:

«خدمت شارب کأس معانی حضرت اسم جود علیه بهاء الله الابدی عرض می شود... ای دوستان لله قیام نمائید و لله بگوئید و فی سبیل الله کوشش نمائید که شاید عباد این عصر مثل قبل محتجب نشوند و از عبده اصنام و اوهام محسوب نگردند. ای عباد آخر در طائفه ای که خود را اعظم و اعلاّی خلق می شمردند و از فرقه ناجیه و امت مرحومه می دانستند تفکر نمائید که چه قسم معتقد بودند و چه قسم امر ظاهر شد. تفاوت از زمین تا آسمان است.

باری، همان طائفه بعد از دعوی های کثیره بالأخره از طائفه طاغیّه باغیّه لدی الله

مذکور و در کتاب مسطورند چه که به فتوای آن نفوس مشرکه حق را آویختند و به رصاص کین شهید نمودند. وقتی از اوقات لسان عظمت به این کلمه ناطق، فرمودند:

یا عبد حاضر صدقی که نزد آن طائفة غافله ملحده بود این کلمه بود که می گفتند قائم ظاهر می شود و به کلمه ای نطق می فرماید که نقبای ارض یعنی اعلی الخلق عالم از آن فرار می نمایند و اجتناب می کنند این کلمه وحدها را تصدیق می نمائیم و لکن قسم به آفتاب افق بیان که تا حین آن کلمه ظاهر نشده و هر نفسی بعد از اصغا مستقیم ماند او از نفوسی است که جمیع خلق عالم به او معادله ننماید این است که نقطه بیان روح ما سواه فداه فرموده که نطفه یک ساله یوم ظهور او اقوی است از جمیع خلق بیان. انتهى

ای محبوب من هنوز منتظرند که ده جزو قرآن که فلان دزدیده و یا فلان برده پیدا شود. در این فقره تفکر فرمائید که هزار و دویست سنه جعفر صادق را کذاب نامیدند و قرن ها هم اراده نموده اند به همین لقب او را ذکر نمایند، لعنة الله علی الکاذبین و المفترین. آیا چه شده که این ناس نسناس به این رتبه غافل مشاهده می شوند یا لیت یا لیت به فارجم البصر کرّین عمل می نمودند که شاید نطفه حدیقه آگاهی را می یافتند و یا به قطره ای از بحر دانائی فائز می شدند لعمرک آذانهم صماء و عیونهم عمیاء.

از حق این خادم فانی سائل و آمل است که دوستان اطراف را به قدرت و قوتی که لایق این یوم مبارک است فائز فرماید تا دوش را معدوم بینند و مفقود شمرند. و اسئله تعالی بأن یقدّسهم عن کلّ ظنّ و ینزّههم عن کلّ وهم، انّه لهو المقتدر القدیر...» (۱)

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر که در کتاب مجموعه ای از الواح (ص ۱۶۵) به طبع رسیده چنین می فرمایند:

«... باید اهل بهاء از مالک اسماء در کلّ احیان سائل و آمل شوند که شاید اهل انشاء از فیوضات ایامش محروم نمانند. جمیع علما به این کلمه ناطق بودند و مکرر در زمان طفولیت نفس حق اصغاء نموده می گفتند آیا آن کلمه قائم چه کلمه ای است که نقباء از آن فرار اختیار می نمایند؟ بگو آن کلمه حال ظاهر و شما قبل از

استماع فرار نموده‌اید و ملتفت نیستید و آن کلمه مبارکه مکنونه مخزونه مصونه این است: هو در قمیص انا ظاهر و مکنون به انا المشهود ناطق. این است آن کلمه‌ای که فرائض مشرکین از آن مرتعد شده، سبحان الله در جمیع کتب قبل عظمت این یوم و عظمت ظهور و عظمت آیات و عظمت کلمه و عظمت استقامت و عظمت شأن و مقام ذکر شده معدلک خلق از او غافل و محتجب...» (۲)

و نیز در لوح جناب حاجی کاظم چنین مسطور است:

«یا کاظم علی اکبر رسید و نامه رسید او به مسافرخانه راجع و این تلقاء وجه به شرف اصغاء فائز... چندی قبل در لوح یکی از اولیاء این کلمه علیا نازل و مرقوم: در کودکی می‌شنیدیم فلان عالم در کلمه قائم سخن می‌گوید که از احادیث و اخبار به ما رسیده، یوم ظهور آن حضرت به کلمه‌ای تکلم می‌فرماید و نباء کل از آن کلمه علیا اجتناب می‌نمایند و فرار اختیار می‌کنند، آیا آن کلمه چیست که اعلی الخلق از حق اعراض می‌نمایند؟

ای معشر جهلا آن کلمه این است و در این حین می‌فرماید: هو در قمیص انا ظاهر و مکنون به انا المشهود ناطق. بگو این است آن کلمه‌ای که از سطوتش فرائض کل مرتعد، الا من شاء الله. مقصود از علما در این مقامات نفوسی بوده که ناس را از شاطی بحر احدیه منع نموده‌اند و الا عالم عامل و حکیم عادل به مثابه روحند از برای جسد عالم طوبی از برای عالمی که تارکش به تاج عدل مزین و هیکلش به طراز انصاف...».

لوحی که در سطور فوق جمال اقدس ابهی از آن با عبارت «... چندی قبل در لوح یکی از اولیاء...» یاد فرموده‌اند به ظن قوی لوح مبارک مصدر به عبارت «حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی...» است که در آن چنین می‌فرمایند:

«... اعراض و اجتناب ناس را سبب علمای شیعه و اعمال ناشایسته بوده، سبحان الله در کودکی می‌شنیدیم فلان عالم در کلمه قائم سخن می‌گوید که از احادیث و اخبار به ما رسیده یوم ظهور آن حضرت به کلمه‌ای تکلم می‌فرماید و نباء کل از آن کلمه علیا اجتناب می‌نمایند و فرار اختیار می‌کنند، آیا آن کلمه چیست که اعلی الخلق از حق اعراض می‌نمایند؟

ای معشر جهلا آن کلمه این است و در این حین می‌فرماید: هو در قمیص انا

ظاهر و مکنون به انا المشهود ناطق، نشنیده فرار نمودید. بگو این است آن کلمه‌ای که از سطوتش فرائض کلّ مرتعد، الاّ من شاء الله. مقصود از علما در این مقامات نفوسی بوده که ناس را از شاطی بحر احدیّه منع نموده‌اند و الاّ عالم عامل و حکیم عادل به مثابه روحند از برای جسد عالم طوبی از برای عالمی که تارکش به تاج عدل مزین و هیکلش به طراز انصاف. قلم اعلیٰ حزب الله را وصیت می‌فرماید و به محبت و شفقت و حکمت و مدارا امر می‌نماید...».

و نیز حضرت بهاء الله در لوح جناب ملاّ محمد علی در بادکوبه چنین می‌فرماید:

«هذا کتاب من لدی المظلوم الی الذی اقبل اذ اعرض اکثر الخلق... جمیع عالم منتظر این یوم بوده‌اند و کتب الهی کلّ را به این ظهور اعظم بشارت داده و انبیا و مرسلین جمیع امم را به این یوم وعده فرموده و چون یوم الله از افق اراده لائح و مشرق کلّ اعراض نمودند الاّ من شاء الله.

در غفلت ناس تفکر نمایند که خود می‌گویند حین ظهور حضرت قائم روح ما سواه فداه به کلمه‌ای تکلم می‌فرماید که نقیب فرار اختیار می‌کنند. این قولی است که کلّ به آن متکلمند، مع ذلك ملتفت نشده و نیستند به شأنی که خود فرار نموده‌اند و از حقّ دوری جسته‌اند و به کمال عناد بر اطفاء نور الهی و اخماد نار سدره ربّانی قیام کرده‌اند. به شأنی نوم غفلت اخذشان نموده که از کلمه الله بیدار نشدند و از صیحه به هوش نیامده‌اند، حقیف سدره الهی مرتفع و مکلم طور ظاهر مع ذلك امر به قسمی است که آن جناب مشاهده می‌نمایند. گویا به قطره‌ای از دریای آگاهی فائز نشدند و به ذره‌ای از انوار شمس حقیقت عارف نگشته‌اند به مثابه کوران چند روزی حرکت می‌نمایند و به نیران راجع می‌شوند. از حقّ جلّ جلاله بطلبید گمراهان را راه بنماید و کوران را به مدینه بینائی هدایت فرماید، اوست قادر و توانا...».

و در لوحی دیگر از قلم جمال قدم چنین نازل گردیده است:

هو المشرق من افق سماء البیان

انا انزلنا الآیات و اظهرنا البینات و دعونا الكلّ الی الأفق الأعلى المقام الذی فیہ ینطق لسان الله مالک الأسماء و فاطر السماء انه لا اله الاّ انا العلیم الحکیم. قد خلقنا الخلق

لهذا اليوم الأكبر فلما ظهر الوعد و اتى الموعود كفروا بالله و برهانه و انكروا آياته و قاموا عليه بظلم ناحت به سكان الفردوس الأعلى و الذين طافوا العرش فى البكور و الأصيل.

عالم به انوار ظهور مزین و مکلم طور به أعلى النداء ناطق و لكن احدی به کلمه مبارکه بلی مؤید نه، الا من شاء الله. امروز روزی است که ذکرش در کتب الهی مذکور و مسطور.

بگو: ای اهل ارض قسم به لآلی بحر بیان رحمن که از برای این یوم شبه و مثل و نظیر بوده و نیست خود را از بحر عرفان محروم نمائید و از انوار آفتاب کرم ممنوع نسازید. امروز به اصبع قیوم ختم حریق مختوم برداشته شد جهد نمائید تا به اسم دوست یکتا از او بیاشامید و در انجمن عالم به ذکر و ثنائش مشغول شوید. آن کلمه که نقبای ارض از آن فرار می نمایند ظاهر و مشهود و علما و عرفا جمیع اجتناب نموده و شاعر نیستند مگر عالمی که حجاب اکبر را خرق نمود و اصنام ظنون و هوی را به قوت اسم اعظم شکست اوست عالم حقیقی و عارف معنوی و او به مثابه اکلیل است از برای رأس عالم.

بگو: ای عباد این دو یوم دنیا و زخرف آن عنقریب منتهی و فانی شود جهد نمائید تا به نعمت باقیه الهی فائز گردید هر نفسی الیوم به عرفان حقّ و خدمت امر فائز شد او ذکرش به دوام ملک و ملکوت در عوالم الهی مذکور و از قلم اعلی در صحیفه حمرا مسطور، قل:

سبحانک یا مالک الملوک و راحم المملوک اسئلک بالكلمة التي بها سخّرت العالم و دعوت الأمم بأن تؤيدني على الاستقامة على امرک و التمسک بحبل حبک. انا الفقير الذي يا الهی اقبلت اليک اسئلک بأن لا تخيبنى من بحر غنائک و لا تمنعنى عما قدرته لأوليائك الذين ما خوفتهم جنود الأرض و لا صفوفها و ما منعهم زخارفها و حجباتها عن التوجه اليک و الاقبال الى افاق فضلک. انک انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتک زمام الأشياء لا اله الا انت القوى الغالب القدير.

و لوح دیگر جمال قدم در اشاره به اجتناب و فرار نقبای ارض به شرح ذیل است:

### به نام آسمان معانی

حقّ ظاهر و از افق اقتدار مشرق، بگو: ملاحظه نمائید که چگونه عالم را به حرکت آورده این است زلزله آن ساعت که ظاهر شده و همه را اخذ نموده، الاّ معدودی از ادلای وجه الهی و سبب اعراض عالم علمای عصر بوده‌اند. خود می‌گویند حضرت قائم به کلمه‌ای نطق می‌فرماید که نقبای ارض که اعلى الخلقند اجتناب می‌نمایند، مع ذلك خود به جسارت عظیم قیام نمودند. اگر فی الجملة تفکر می‌نمودند هر آینه از اجتناب نقباء متذکر می‌گشتند و خود دعوی علم و ایقان نمی‌نمودند و بر مطلع اسماء و صفات مقصود عالمیان وارد نمی‌آوردند آن چه را که رعد نوحه نمود و سحاب گریست، البهاء المشرق من افق سماء جبروتی علیک و علی کلّ منصف انصف فی امرالله ربّ العالمین.

و نیز جمال قدم در اثری دیگر چنین می‌فرمایند:

### به نام خداوند توانا

در این ایام که نار ظلم مشتعل و نور عدل مستور قلم اعلى تو را ذکر می‌نماید و می‌فرماید در نفوس طاغیه و ما یظهر منهم تفکر نمائید به لسان به ذکر رحمن ناطقند و به ثنای محبوب امکان مشغول و لکن عاملند آن چه را که سدره منتهی از آن در نوحه و ندبه است، تباّ لهم و لمن اتبعهم. از برای دنیای فانیّه دنیّه از عوالم باقیّه الهی گذشتند و عجب در آن است که با این اعمال و افعال خود را از اهل ایمان می‌شمرند لعمرالله ینوح الرّسول من فعلهم و تبکی البتول بما اکتسبت ایادیهن یقتلون ابناء الرّسول و یصلّون علیه و ینبکون علی من استشهد من قبل نشهد انهم من الخاسرین.

ملاحظه کنید چه مقدار غفلت این نفوس را احاطه نموده، خود می‌گویند که حضرت رسول روح ما سواه فداه فرموده: الصّالحون لله و الطّالحون لی، مع ذلك عملوا ما عملوا و ارتكبوا ما ارتكبوا. لعمرالله ناح الملائع الاعلى و اهل ملکوت الاسماء و لکنّ القوم فی غفلة و حجاب. انه اخذ الرّقشاء بسلطانه و قدرته الّتی کانت اصل الظلم و مبدئه و معدنه و سوف يأخذ الذّئب الذی اتبعها انه لهو المقتدر القدير.



آن قوم قبل سید الشهداء را شهید نمودند و چون سؤال شد که چرا این نفس مقدسه را که جمیع مقرّ و معترفید بر این که او ابن رسول و سید شباب اهل جنّت است به این ذلّت شهید نمودید گفتند بر امام زمان خروج کرده و حال این حسین را امام ارض صاد که جوهر او است شهید نموده الا لعنة الله على القوم الظالمين، فاعتبروا يا اولى الابصار فاعتبروا يا اولى الأنظار. طوبى لك بما آمنت بالله المهيمن القيوم فى يوم فيه اعرض الناس و اعترضوا الا من شاء الله مالک الغيب و الشهود.

الحمد لله به عنایت ربّانى از بحر ایمان آشامیدی و به عرفان محبوب عالمیان فائز گشتی. در غفلت جهلای عصر که خود را علما می نامند تفکر نمایند موقّق نشدند که در یک کلمه از کلمات قبل تفکر نمایند و معنی آن را ادراک کنند. این است کلمه قبل که گفته شد نقبای اهل ارض در خدمت قائم حاضر می شوند و بعد آن مطلع نور احدیه به کلمه ای تکلم می فرماید و جمیع فرار می نمایند.

قسم به آفتاب افق بیان اگر اهل امکان یعنی نقوسی که خود را به فرقان نسبت می دهند در همین کلمه مبارکه از روی بصیرت و انصاف تفکر می نمودند به اعتساف قیام نمی کردند. اگر الیوم صاحب بصری در سدره الهی به عین حدید نظر نماید در جمیع اوراق و اغصان و افنانش آثار سیوف طاغین و سهام منکرین و احجار ظنون غافلین را مشاهده می کند مع ذلک آن سدره مبارکه در کلّ احیان به أعلى النداء اهل امکان را به افق أعلى دعوت می فرماید عجب است از قوم که به این دنیا که ظلّی است زائل مغرورند و از حقّ غافل.

ینبغی لکلّ من آمن بالله ان یتفکر فی اقوال الذین کفروا و اعمالهم و یحمد ربّه المعطى الکریم الذی وفقه على عرفان مظهر نفسه و مشرق وحیه و مطلع آیاته و منبع علمه العزیز البدیع، تباً لقوم نبذوا الهمم و اخذوا اهوائهم سوف يأخذهم الله بقهر من عنده و سلطان من لدنه انه لهو الآخذ العليم الحکیم... (۳)

و نیز در لوحی دیگر از قلم جمال اقدس ابهی چنین عزّ نزول یافته است:

## هو السامع المجیب

یا احمد علیک سلامی نامه آن جناب در سجن اعظم به مظلوم رسید از قرار مذکور اراده نموده اید قلب و صدر را از کوثر بیان که از قلم برهان جاری شده تطهیر نموده به افق اعلیٰ توجّه نمائید. عرفان این مقام اعلیٰ و ذرّوۀ علیا فضلی است از جانب حقّ جلّ جلاله اگر آن جناب در ظهورات قبل تفکر نمایند و در دریای انصاف داخل شوند به مفاد این کلمه علیا که می فرماید: رَبِّ ادْخُلْنِي فِي لَجَّةِ بَحْرِ اَحَدِيَّتِكَ الْبَيْتَةَ به اشراقات انوار آفتاب حقیقت فائز شوند، این است که می فرماید و فی قعره شمس تضىء چه که این مقام فی الحقیقه مقام قدر است. از حقّ می طلیم آن جناب را از کوثر این بیان قسمت عطا فرماید تا از قدر که مقام هندسه و اندازه است به ظهور قضا فائز شوند و عارف گردند، چنانچه فرموده اند القضاء هو تألیف ما قدر.

این مظلوم از اوّل ایام الی حین امام ملوک و مملوک کلّ را به اعلیٰ النداء به حقّ جلّ جلاله دعوت نمود و مقصود آن که عزّت رفته باز آید و اعلام منکوسه مطروحه مرتفع شود و الی حین عباد غافل مقصود را نیافتند و به انصاف نیامدند. ملاحظه نمائید اهل توحید در اوّل ایام به چه قدرت و غلبه ظاهر و حال به چه ضعف مبتلا آن قدرت چه شد و این ضعف از کجا آمد و مقصودی جز اعلاء کلمه الله نبوده و هم چنین نجات خلق البتّه آن جناب اصغا نموده اند که چه گفته اند و چه کرده اند، لیس هذا اوّل امر ظهر فی العالم و اوّل قارورة کسرت فی الاسلام.

این مظلوم مقصّر، در خاتم انبیاء روح ما سواه فداه تفکر نمائید که چه گفتند و چه کردند. در کتاب ایقان که از مشرق قلم علم و حکمت اشراق نموده ملاحظه فرمائید جمیع امور من غیر ستر و حجاب از برای آن جناب کشف می شود مع آن که آن حضرت به کلمه توحید دعوت فرمودند مع ذلک از علمای اصنام و یهود و نصاری وارد شد بر آن حضرت آن چه که لوح گریست و قلم نوحه نمود. در حضرت روح تفکر کنید آن حضرت جمیع را به بحر عنایت الهی دعوت فرمود مع ذلک علمای یهود و اصنام بر آن حضرت وارد آوردند آن چه را که قلم از ذکرش عاجز و قاصر ظلم آن نفوس غافله به مقامی رسید که حقّ جلّ جلاله او را به آسمان فرستاد و هم چنین در سایر انبیاء و اصفیاء و اولیاء تفکر نمائید. آیه مبارکه و ما یأتیهم من رسول و هم چنین آیه اخری، و لقد همّت کلّ امة برسولهم الی آخرها دو

گواهند از برای آن چه ذکر شد.

آیا سبب اعراض و اعتراضات چه بود و علت چه؟ جمیع علمای ایران بر آنند که طلعت موعود یعنی قائم ظاهر می‌شود و به کلمه‌ای نطق می‌فرماید که نقبای ارض از آن کلمه اعراض می‌نمایند و نقباء بهترین خلق روی ارضند در آن یوم. این کلمه را می‌گویند و از برای بهترین خلق اثبات هزیمت و فرار می‌نمایند و لکن در خود گمان توقّف و اعراض و اعتراض و فرار نموده و نمی‌نمایند. از این فقره بینش و دانش آن حزب معلوم و واضح است، اذا وجدت عرف بیانی ولّ وجهک شطر البيت الذی جعله الله مطاف العالم و قل:

الهی الهی هذا عبدک و ابن عبدک یشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بما نطق به لسان صفوتک و سفرائک. اسئلک یا اله الکائنات و مقصود الممكنات بالذی به زینت افلاک سماء قدرتک و بأنوار وجهه و بالکلمة الّتی بها اظهرت الموجودات و تمّت حجّتک علی من فی ارضک و سمائك بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال مستقیماً علی امرک و قائماً علی خدمتک و ناطقاً بثنائک. ثمّ اسئلک یا اله الغیب و الشّهود بمقامک المحمود و اسمک المهیمن علی کلّ شاهد و مشهود بأن تؤیّدنی علی عرفان مطلع آیاتک و مشرق وحیک و مصدر امرک و منبع علمک. انک انت الذی لا یعجزک شیء و لا یمنعک امر. غلبت قدرتک قدرة العالم و ارادتک ارادات الأمم لا اله الا انت القویّ الغالب المقدر العلیم الحکیم. (۴)

و نیز حضرت بهاء الله می‌فرماید:

«هذا کتاب من لدى المظلوم الى من تمسک بالعلوم لعلّ یخرق حجاب الاکبر و یتوجّه الى الله مالک القدر... یا ملأ الفرقان قد اتی الموعود الذی وعدتم به فی الکتاب، اتقوا الله و لا تتبعوا کلّ مشرک اثم. انه ظهر علی شأن لا ینکره الا من غشته احجاب الأوهام و کان من المدحضین. قل: قد ظهرت کلمة الّتی بها فرّت نقبائکم و علمائکم، هذا ما اخبرناکم به من قبل انه لهو العزیز العلیم. انّ العالم من شهد للمعلوم و الذی اعرض لا یصدق علیه اسم العالم لویأتی بعلوم الأوّلین، و العارف من عرف المعروف، و الفاضل من اقبل الی هذا الفضل الذی ظهر بأمر بدیع...».

و نیز حضرت بهاء الله می فرماید:

«این مظلوم اراده نموده لوجه الله بر شما القاء نماید آن چه را که سبب بقای ابدی و ذکر سرمدی است... علمای امامیه بر آنند که حضرت قائم موعود بعد از ظهور در بیت الله به کلمه‌ای نطق می فرمایند که نقباء از آن کلمه اعراض می نمایند و فرار اختیار می کنند. این کلمه‌ای است که آن حزب به آن مقرّر و معترفند. حال در غفلت بعضی تفکر نمائید: به اعراض نقباء که بعد از ائمه به اعتقاد خود ایشان اشرف عبادند قائلند و تصدیق می نمایند و در خود گمان نمی کنند که شاید این اعراض من غیر حقّ باشد...».

(مجموعه الواح، ص ۲۷۸)

و نیز جمال قدم در لوح مصدّر به عبارت: "یکتا خدا می داند که قلب و قلم و لسان لازال ذکر دوستان الهی را دوست داشته..."، که در کتاب آیات ینّات (ص ۲۸۳) به طبع رسیده چنین می فرمایند:

«امر حضرت قائم روح ما سواه فداه اعظم از کلّ بوده و بلایش اکبر چه که اخبار داده‌اند که اعلی الخلق از کلمه‌اش فرار اختیار کنند مع ذلك احدی متنبّه نشد و مقصود را ادراک ننمود...».

و نیز جمال قدم در لوحی که تمام آن در کتاب آثار قلم اعلی (ج ۶، ص ۵۹ - ۶۴) به طبع رسیده و به تاریخ ۱۲ صفر سنه ۱۳۰۱ ه.ق/۱۸۸۴م از لسان میرزا آقاخان خادم الله عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

«الامر لله الذی بموج من امواج بحر امتحانه غرق خلق کثیر... این ایام در مکتوبی که این عبد در جواب حضرت محبوبی جناب آقا میرزا حیدرعلی علیه بهاء الله عرض می نمود این کلمه علیا از لسان مولی الوری نازل، قوله جلّ اجلاله: لازال اصغاء می شد که نقباء از کلمه حضرت قائم روح ما سواه فداه فرار می نمایند و معشر علما متحیر و متفکر که آن کلمه چه کلمه‌ای است و حال قبل از اصغاء فرار نموده‌اند و شاعر نیستند و آن کلمه این است هو در قمیص انا ظاهر و مکنون بانا المشهود ناطق این کلمه‌ای است که فرائض شرک از او مرتعد است و افتدۀ عالم از او مضطرب. انتهى.»

و این بیان در مواضع متعدّد از قلم اعلی نازل معنی واحد و لفظ به قمائص

متعددّه ظاهر حقّ انصاف عطا فرماید که این قدر بیابند که کلمه که نقباء از او فرار می‌نمایند به یقین از برای ایشان قرار نه...».

## یادداشت‌ها

۱- برای ملاحظه شرح مطالب دربارهٔ "تفاوت از زمین... به مآخذ اشعار" (ج ۲، ص ۳۴۵) مراجعه فرمائید.

عبارت حضرت نقطه اولی مبنی بر "نطفهٔ یک سالهٔ او..." در باب پانزدهم از واحد هفتم کتاب بیان فارسی است که می‌فرمایند: «... مبدأ ظهور مقام نطفهٔ ظهور است اگرچه نطفه ظهور بعد اقوی است از بلوغ ظهور قبل...».

مقصود از "جعفر صادق را کذاب نامیدند"، جعفر ابن علی پسر امام علی نقی است که پس از رحلت برادرش امام حسن عسکری دعوی امامت کرد و از این جهت به "جعفر کذاب" شهرت یافت. شرحی از احوال جعفر ابن علی در دایرةالمعارف تشیع (ج ۵، ص ۳۹۳-۳۹۴) مندرج است.

۲- شرحی دربارهٔ "هو در قمیص انا" در ذیل یادداشت شماره ۵ در تحت عنوان "سرّ تنکیس" در صفحات قبل مذکور شد.

۳- حدیث "الصالحون لله..." در مستدرک الوسائل (ج ۱۲، ص ۳۷۶) مذکور است.

مقصود از "الرقشاء"، میر محمد حسین امام جمعه اصفهان و مقصود از "الذئب" میرزا محمد باقر اصفهانی است. "حسین را امام ارض صاد" شهید نموده محتملاً اشاره به شهادت جناب حاجی میرزا محمد حسین محبوب الشهداء در اصفهان به سال ۱۲۹۶ه.ق/۱۸۷۹ م است.

شرح احوال نفوس فوق و شهادت جناب محبوب الشهداء در کتاب نورین نیرین به تفصیل مذکور است.

۴- عبارت "رَبِّ ادخلنی فی لُجّة..." در لوح جمال قدم با مطلع "نقطه حمد وجوهر حمد..." مذکور آمده و لوح مزبور در مآخذ اشعار (ج ۲، ص ۴۴-۴۹) مندرج است.

عبارت "و فی قعره شمس..." در حدیث قدر است که متن آن در ذیل یادداشت

شماره ۹ در بخش "سرّ تنکیس" در صفحات قبل نقل گردید.

آیه مبارکه "و ما یأتیهم من رسول... آیه شماره ۱۱ در سوره حجر - ۱۵ است. آیه "و لقد همّت کلّ..." آیه ۵ در سوره غافر - ۴۰ است که می‌فرماید: «کذّبت قبلهم قوم نوح و الاحزاب من بعدهم و همّت کلّ امة برسولهم لیأخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحقّ فاخذتهم فکیف کان عقاب».

عبارت "... در کتاب ایقان... ملاحظه فرمائید..."، توصیه به مخاطب لوح به مطالعه کتاب مستطاب ایقان نازل از قلم حضرت بهاءالله است که از جمله در سال ۱۹۹۸م در ۱۹۶ صفحه در آلمان به وسیله لجنه ملی نشر آثار بهائی انتشار یافته است. جناب عبدالحمید اشراق خاوری کتاب قاموس ایقان را در چهار جلد در شرح مندرجات کتاب ایقان مرقوم داشته‌اند که در ایران در سال‌های ۱۲۷-۱۲۸ بدیع (۱۹۷۰-۱۹۷۱ میلادی) منتشر گردیده است.

## ۴- بعد حین

از اشارات و بشارات مهمّی که در آثار شیخ احمد احسائی مذکور شده و در آثار حضرت باب، حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله انعکاس یافته مطالب مربوط به سنه "بعد حین" است. متن آثار مزبور در فصول مختلفه این کتاب انعکاس یافته و می‌تواند مورد مطالعه علاقمندان قرار گیرد.

شیخ احمد احسائی در پاسخ به سؤال جناب حاجی سید کاظم رشتی که عاقبت کار چه خواهد بود و ظهور موعود چگونه و در چه زمان تحقّق خواهد یافت از جمله چنین مرقوم داشته است:

«... لا بد لهذا الامر من مقر و لكلّ نبأ من مستقر و لا يجوز الجواب بالتعيين و ستعلمن نبأه بعد حین». (۱)

دربارۀ عبارت فوق جمال قدم در لوح جناب ابوالفضائل گلپایگانی چنین می‌فرمایند:

«الحمد لله الذی اظهر من الألف الاستقامة الكبرى و بالباء شأن الامتياز بين الاشياء... امر بسیار واضح است ولكن ابصار محجوب و آذان مسدود. از اول ابداع تا این حین هیچ امری به این وضوح نبوده، جمیع کتب و صحف و زبر الهی از قبل و بعد بر این امر اعظم در ظاهر ظاهر گواهی داده و ادای شهادت نموده، چنانچه خود آن حیب روحانی بعضی از آیات را ذکر نموده‌اند و حجاب از وجه بیّنات برداشته‌اند.

در بیان فقره و ستعلمن نبأه بعد حین تفکر فرمائید. این آیه مبارکه را حضرت سید مرحوم علیه بهاءالله الأبهی و همچنین شیخ علیه من کلّ بهاء ابهات قبل از ایشان و همچنین نقطه اولی روح من فی الملکوت فداه ذکر فرموده‌اند و کلّ به این ظهور نسبت داده‌اند چه که بعد از اكمال و عده شصت و هشت در تسع این امر اعظم ابداع علی از افق اراده مالک وری مشرق و ظاهر. این است که نقطه اولی روح ما سوا

فداه می فرمایند: و فی السنة التسع انتم کلّ خیر تدرکون. و در مقام دیگر می فرمایند: و فی سنة التسع انتم بقاء الله ترزقون...» (۲)

در بیان نکاتی که در لوح فوق مندرج است جمال قدم در اثری دیگر که به تاریخ ۱۹ رمضان سنه ۱۳۰۵ه. ق/ ۱۸۸۷م مورخ می باشد چنین می فرمایند:

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد و شکر افنده صافیّه ساحت عزّ احدیه را سزاست که به نور عدل عالم را نظم اکبر بخشید و عرصه هستی را به راستی بیاراست و به انصاف ظلمت اعتساف را از میان برداشت، جلّت عظمته و علّت رفعته و جلّ سلطانه و عزّ برهانه لا اله غیره... سلطان بیان در بیان و ساذج و جوهر آن ذکر من یظهر روح من فی ملکوت الأمر و الخلق فداه بوده. ناله می فرماید، وصیّت می فرماید که به بیان از منزل و مرسل آن محروم ننماید. به افصح بیان می فرماید: و فی سنة التسع انتم کلّ خیر تدرکون و می فرماید: و فی سنة التسع انتم بقاء الله ترزقون و همچنین این آیه فرقان را در چندین مقام ذکر فرموده اند و ستعلمنّ نبأه بعد حین. و بعد حین سنة تسع است. باری ان تعدّوا اذکاره روح ما سواه فداه فی هذا المقام لا تحصوها...

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی که در مائده آسمانی (ج ۷، ص ۲۰۵) به طبع رسیده چنین می فرمایند:

«... علم احدی به این ظهور احاطه ننموده جمیع علوم عالم نزد بحر علمش به مثابه قطره بل استغفرالله عن هذا التحدید. مبین بیان روح من فی الوجود فداه می فرماید، قوله جلّ و عزّ:

فان لکم بعد حین امر ستعلمون و انّ یومئذ مثل حین ولكن انتم لا تبصرون تلک شجرة الطور لتنتطقنک ان انتم تسمعون. قل هو نباء لن یحیط بعلمه احد ولكن انتم یومئذ لا تعلمون.

به شهادت بیان و جمیع کتب الهی علم این ظهور نزد احدی نبوده و نیست. در ذکر بعد حین تفکر نمائید شاید عرف بیان رحمن استشمام شود و گمراهان قصد صراط مستقیم و نباء عظیم نمایند و از مفتریات خود را به آب رجوع مطهر سازند،



ان ربنا الرحمن هو التَّوَاب الرَّحِيم...».

و نیز حضرت بهاء الله در لوح شیخ (ص ۱۱۳) بیانی از حضرت ربّ اعلی نقل فرموده‌اند که می‌فرمایند:

«حِلٌّ لِمَنْ يَظْهَرُهُ اللهُ أَنْ يَرُدَّ مِنْ لَمْ يَكُنْ فَوْقَ الْأَرْضِ أَعْلَى مِنْهُ إِذْ ذَلِكَ خَلْقٌ فِي قَبْضَتِهِ وَ كَلٌّ لَهُ قَانْتُونَ. فَأَنْ لَكُمْ بَعْدَ حِينٍ أَمْرٌ سَتَعْلَمُونَ».

## یادداشت‌ها

۱- درباره اصطلاح "بعد حین" که در آیه ۸۸ سوره ص (سوره ۳۸) در قرآن مجید مذکور شده در کتاب روضه کافی (ص ۲۸۷) از قول حضرت امیرالمؤمنین چنین آمده است که: «... و لتعلمنّ نبأه بعد حین» قال: عند خروج القائم علیه السلام».

متن پاسخ شیخ احمد احسائی به سؤال حاجی سید کاظم رشتی در ضمن یادداشت‌های بخش دلائل سبعة در فصل اول این کتاب نقل گردید. جناب سید کاظم در دلیل‌المتحیرین خود نیز عین کلمات جناب شیخ احمد را چنین نقل نموده است:

«... و همان اوقات جناب شیخ [احمد احسائی] اعلى الله مقامه و رفع فی الدارين اعلامه به خطّ شریف خود مکتوبی به من نوشت که همین عبارت آن است: و اما الاحتمالات الواردة فليس لها الا الصبر فان لكلّ شيء اجراً مقدراً الا الصبر فان الله يقول انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب و اما هذا الامر فلا بد له من مقرّ و لكلّ نبأ مستقر و لا يحسن الجواب على التعيين و لتعلمنّ نبأه بعد حین. پس صبر و تحمّل کردم چرا که عالم بودم بر این که صبر در عهد ازل و عالم اول عهدی است معهود و میثاقی است مأخوذ...».

عبارات فوق از صفحه ۳۷ ترجمه فارسی دلیل‌المتحیرین که به وسیله محمّد رضی بن محمّد رضا به عمل آمده نقل گردید. این ترجمه "... به تاریخ بیستم شهر ربیع الاول من شهر سنه ۱۲۷۶ [ق. ۱۸۵۹م] صورت اتمام" پذیرفته است.

۲- کلمه "حین" از نظر ارزش عددی برابر رقم ۶۸ و "بعد حین" عبارت از سنه ۶۹ (۱۲۶۹ ق) است.

در این سال بعثت حضرت بهاءالله در سیاه چال طهران واقع شد. برای ملاحظه شرح مطالب دربارهٔ سنه تسع به ذیل "سرّ سنه تسع - فرق قائم و قیوم و اعظم و عظیم" در رحیق مختوم (ج ۱) مراجعه فرمائید. مطالب مربوط به "بعد حین" در فصول اوّل، سوّم و چهارم این کتاب نیز به طبع رسیده است.

و نیز نگاه کنید به مندرجات صفحه ۵۵-۶۵ در کتاب لئالی درخشان.

## ۵- شرح القصیده

یکی از آثار مهمه جناب سید کاظم رشتی که مطالبی از آن در آثار جمال قدم و حضرت عبدالبهاء مورد شرح و توضیح قرار گرفته کتاب شرح القصیده است که سید کاظم رشتی آن را در شرح قصیده لامیه عبدالباقی افندی موصلی در سال ۱۲۵۸ه.ق/۱۸۴۲م مرقوم نموده و از مفصلترین آثار جناب سید کاظم محسوب می‌گردد.

در این اثر که به سال ۱۲۷۲ه.ق/۱۸۵۶م طبع شده، سید کاظم ابیات قصیده عبدالباقی را مفصلاً مورد شرح و تفسیر قرار داده و کتابی معظم در شرح قضایای کلامی، عرفانی و فلسفی اسلام به رشته تحریر در آورده است.

حضرت عبدالبهاء درباره این کتاب در بیانات شفاهی خود که در کتاب محاضرات (ص ۱۰۲۴-۱۰۲۵) به طبع رسیده چنین می‌فرمایند:

«عبدالباقی افندی یکی از شعراء و فضلاء مشهور موصل بود. در زمان خود سید [کاظم رشتی] این قصیده را انشاء کرد در وصف کاظمین، چه که علی رضا پاشا پرده زریفت قیمتی را از مدینه آورد برای کاظمین و از عبدالباقی افندی این قصیده در این موضوع صادر شد. لهذا علی رضا پاشا از سید درخواست کرد شرحی بر آن بنویسد. این شرح را نوشتند. من عبدالباقی افندی را دیدم می‌گفت عجب! این قصیده از من است ولی شرحی که سید بر آن نوشته‌اند من یک کلمه آن را نمی‌فهمم چه که سید مقاصد عالیّه را که منظور خودشان بوده در قوالب این الفاظ به عنوان شرح قصیده نگاشته‌اند و الا در واقع این شرح برای این قصیده نیست چه که قائل قصیده خودش می‌گفت معنی واقعی کلمات را نمی‌فهمم، دیگر معلوم است. (بیان مبارک در یوم ۲۴ جانوری سال ۱۹۱۶)» (۱)

جمال قدم در تفسیر بیان سید کاظم رشتی در خطبه کتاب شرح القصیده او در لوح جناب ملا علی بیجستانی که به تاریخ ۱۲ جمادی الثانی سنه ۱۲۹۳ه.ق/۱۸۷۶م

مورخ است چنین می فرماید:

هو الأقدس الأعظم الأكرم العلى الأبهى

الحمد لله الذى تجلّى للكائنات بالنقطة التى كانت مقدّسة عن الجهات و النّقاط و أنّها لهى التى لا يرى فيها الاّ الله منزل الآيات و تنطق فى كلّ الأشياء لا اله الاّ هوالمهيمن على من فى الأرضين و السّموات. و أنّها لهى التى طرّزت بها الألواح فى ملكوت الأنشاء و زينت جيروت الأسماء و الصّفات و حكمت عن تلك النقطة فى مقام الأسماء عن نقطة تحت الباء البارزة عنها الهاء و اخبر عنها الكاظم، بقوله:

الحمد لله الذى جعل كتاب الكينونة بالسّرّ البينونة بطراز النقطة البارز عنها الهاء بالألف بلا اشباع و لا انشقاق. و أنّه قد اراد من النقطة الباء و أنّها اذا اتّصلت بالهاء ظهر الأسم الأعظم الذى به ارتعدت فرائص الأمم و تزلزل من فى العالم و به انصعق من فى السّموات و الأرض الاّ من شاء الله مظهر البيّنات و أنّه لمكلم موسى من الشّجرة فى السّينا و ينطق من افقه الأبهى ظاهراً باهراً أنّه لا اله الاّ انا المقدّس عن الأذكار و الاشارات... (۲)

و در شرح فقره ديگرى از كتاب شرح القصيده در لوح حاجى مير عبدالرحيم از قلم جمال قدم چنین صادر شده است:

«سبحان الذى خلق الأسماء و جعلها سبباً لبلوغ العباد الى عوالم البقاء... قل هذا لهُو الذّكر الأخفى الذى ذكره الكاظم بعد الخفى فى آخر كتابه المعروف و ختم كتابه بهذا الذّكر ليكون ختامه مسكاً و يجد عرفه عباد الذين طهّهم الله عن زكام الهوى و اجتذبهم بكلمته العليا من شمال الوهم الى يمين المعلوم.

قل يا قوم قد صاح الديك و نعق الغراب و انتشرت اجنحة الطّاووس و هدرت الورقاء الى متى انتم تتوقّفون. قل ناد المناد فى ملكوت الايجاد و بشر العباد بالنقطة البارز عنها الهاء بالألف بلا اشباع و لا انشقاق فلما ظهرت و لاحت ظهر حكم الطّلاق و التفت السّاق بالسّاق بعد الذى استضأت الآفاق من انوار هذا الاشراق. و من النّاس من نكث الميثاق و قام على النّفاق، و منهم من اقبل الى الله الذى فى قبضته ملكوت ملك السّموات و الارض و عنده علم كلّ شىء فى لوح محفوظ...» (۳)

## یادداشت‌ها

- ۱- کتاب شرح القصیده در سنه ۱۲۵۸ه.ق/۱۸۴۲م تألیف شده و در سنه ۱۲۷۲ه.ق/۱۸۵۶م در ۳۳۳ صفحه با چاپ سنگی انتشار یافته است.
- ۲- فقره‌ای از لوح جناب ملا علی بجزستانی در مائده آسمانی (ج ۷، ص ۱۳۹) به طبع رسیده است. عبارتی که از کتاب شرح القصیده در این لوح مبارک نقل شده مأخوذ از صدر کتاب شرح القصیده است که مورد شرح و بسط حضرت عبدالبهاء نیز قرار گرفته و آن شرح در ذیل عنوان "شرح القصیده" در ضمن مندرجات فصل سوّم این کتاب آمده است. متن دیباچه شرح القصیده نیز در ذیل یادداشت‌های آن فصل مذکور است.
- ۳- بیان جناب سیّد کاظم رشتی در شرح القصیده که در این لوح مبارک به آن اشاره شده در صفحه آخر آن کتاب به شرح ذیل مندرج است:  
 «... و علی الغصن الأوّل حامل الأسم الأعظم الأعظم و الذّکر الاجل الأعلى الأعلى فیگرد بالذّکر الجلی الّذی هو الخفی الّذی هو الاخفی بلا کیف و لا اشاره یا هو یا من لا هو الا هو».

## ۶- ارکان اربعهٔ بیت توحید

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین می فرماید:

«ان اشهد بما شهد الله فی جبروت اللسان ثم فی ملکوت القلم بأنه لا اله الا هو...  
تالله ان ذکر التوحید و استعلائه علی کل المقامات لم یکن الا بنسبته الی الله. ایاکم  
یا قوم ان تحتجوا عن الذی یطوفن التوحید فی حول امره و کونوا من المتقین. و  
کم من عباد یدکرون الله و یوحدونه فی کل الأيام و اللیالی و یكونن من اغفل العباد  
بحیث لن یعرفوا الذی یوحدونه فی البکور و الأویل. و کم من موحد یكون الیوم  
مشرکاً بالله و لن یتشعر فی نفسه و یكون من المشرکین.

مثلاً فانظر الی الحکماء ثم ابطال الشیخیهٔ انهم جعلوا للتوحید اربعة مراتب: توحید  
الذات، ثم الصفات، و الأفعال، و العبادة و یأمرون الناس بالایقان بما عندهم و کتبا  
فی اثبات هذه المراتب الأربعة کتباً عديدة ولكن احتجوا عن الذی کانوا ان یشتوا  
عرفان نفسه لأنفسهم. كذلك فاشهد ملاً البیان و کن من العارفين.

کم من عباد لم یکن عندهم ما عند الناس و ما اطلعوا بمراتب التوحید و ما  
یستدلن به العباد ولكن عرفوا بارثهم فی یوم ظهوره. اولئک اهل التوحید و کتب  
اسمائهم من الموحدين علی الواح عزّ حفیظ. و المقصود من التوحید فی الواح الله  
هو اقرار العبد بأنه کان واحداً فی ذاته و لیس لنفسه و لما یظهر من عنده شریک و  
لا شیهه فی الملک و كذلك شهد لنفسه قبل خلق الأشياء و قبل ان یظهر الأسماء و  
ملکوتها لا اله الا هوالمقتدر العزیز القدير...» (۱)

و نیز در اشاره به ارکان اربعه توحید جمال قدم در لوحی دیگر چنین

می فرماید:

## بِسْمِ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى

قد ارسلت اليك من قبل كتاباً على لسان عربي مبين... و ديگر معلوم بوده و هست که در اين کور که علم بيان مرتفع شده و شمع تبیان مشتعل آمده، ربی جز طلعت اعلى موجود نه، او است واحد در ذات و واحد در صفات و متفرد در جبروت اسماء و متوحد در ملکوت افعال. بحور توحيد به مبارکی اسم مبارکش در موج آمده و احکام محکم قضا به امر مبرم او نافذ شده و امور قدر به اقتدار سلطنت او ثابت گشته. که را قدرت آن است که در آن سماء طيران نمايد و که را يارای آن که به جز حضرتش محبوبی در دل نگارد؟ کلّ در ظلّش ساکنيم و از بحر فيضش سائل، نمله هر چه پرواز کند عرض و طول سماء را طیّ نتواند نمود و صعوه هر قدر صعود نمايد به سدره بقا نتواند رسيد...

## يادداشت‌ها

۱- برای مطالعه آثار مبارک که درباره ارکان اربعه بيت توحيد به صفحات ۹۴-۹۷ کتاب امر و خلق جلد اول مراجعه فرمائيد.

و نیز نگاه کنيد به سفینه عرفان (دفتر يازدهم، ص ۳۱۲-۳۱۴).

حضرت ربّ اعلى در فقره‌ای از صحيفه عدلیّه که در فصل اول اين کتاب نقل گرديده می‌فرمايند: «... و بر کلّ فرض است اقرار به توحيد ذات و صفات و افعال و عبادت...».

جناب شيخ احمد احسائی در اوائل رساله حيوۃ النفس (جوامع الکلم)، ج ۱، ص ۴) درباره ارکان چهارگانه توحيد شرحی مرقوم داشته که ترجمه فارسی آن چنین است:

«... بدان که حقّ تعالی واحد است در چهار مرتبه و شریکی برایش در هيچ مرتبه‌ای از مراتب نباشد:

اول - واحد است در ذات و شریکی برایش در رتبه ذات نیست چنان که حقّ تعالی فرموده: «لا تتخذوا الهین اثین انما هو اله واحد». [آیه ۵۱ سوره نحل - ۱۶].

دوم - شریک برایش در صفات نیست، چنان که فرموده: «ليس كمثل شيء و هو السميع البصير». [آیه ۱۱ سوره شوری - ۴۲].

سوّم - شریک در افعال و ایجاد برایش نیست، چنان که فرموده: «هذا خلق الله فارونى ماذا خلق الذين من دونه». [آیه ۱۱ سوره لقمان - ۳۱].

چهارم - شریک در عبادت او نیست، چنان که فرموده: «فمن كان يرجوا لقاء ربّه فليعمل عملاً صالحاً و لا يشرک بعبادة ربّه احداً». [آیه ۱۱۰ سوره كهف - ۱۸].  
(نقل از ترجمه فارسی حیوة النفس اثر محمّد رضی ابن محمّد رضا)

و نیز شیخ احمد احسائی در رساله‌ای که در جواب سیّد محمّد بکاء مرقوم داشته و در رسائل الحکمه او (ص ۱۳۷) به طبع رسیده درباره ارکان اربعه چنین می‌نویسد:

«... الاسم الأعظم له اربعة أركان: الأوّل التوحيد الحقّ، و الثانی القائم به، و الثالث الحافظ له، و الرابع التّابع فيه. فالأوّل الله و الثانی الرحمن و الثالث الرحيم و الرابع بسم. هذا باعتبار الصفات و باعتبار الذات ما روى عن الكاظم "ع" فالأوّل لا اله الا الله و الثانی محمّد رسول الله "ص" و الثالث نحن و الرابع شيعتنا. و لا اله الا الله هو التوحيد الحقّ و هو توحيد الله في ذاته و قال الله: (لا تتخذوا الهين اثنين). انّما هو اله واحد و توحیده في صفاته ليس كمثلته شيء هو السميع البصير و توحیده في افعاله الله الذي خلقكم ثمّ رزقكم ثمّ يميتكم ثمّ يحييكم هل من شركائكم من يفعل من ذلكم من شيء سبحانه و تعالى عمّا يشركون و توحیده في عبادته، فمن كان يرجو لقاء ربّه فليعمل عملاً صالحاً و لا يشرک بعبادة ربّه احداً...».

و نیز نگاه کنید به شرح شیخ احمد احسائی درباره مراتب اربعه توحيد در شرح الزیارة (ج ۱، ص ۲۱۳-۲۱۴).

جناب دکتر محمّد افنان در مقاله "تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم" که در مجلّه آهنگ بدیع (سال ۲۴، شماره ۵-۶، مرداد- شهریور ۱۳۴۸ ه.ش، ص ۱۲۱-۱۲۶) به طبع رسیده درباره "ارکان اربعه" چنین مرقوم داشته‌اند:

«... شیخ احمد و سیّد کاظم علیهما بهاء الله که مبشّرین ظهور بدیع بودند در تعلیمات خویش قرب ظهور موعود را متذکّر بودند ولی تعیین وقت و زمان معین نمی‌نمودند بلکه موعد ظهور را به اشارات رمزی بیان می‌داشتند. اساس تعلیم این دو نفس نفیس آن بود که معرفت دین شامل چهار رکن است و رکن رابع آن معرفت شیعه کامل است که در ایام غیبت فرد اکمل و راهبر و راهنمای مردم است.



شیخ و سیّد متوالیاً حائز این مقام و رتبه علیا بودند و به همین سبب به عنوان باب نیز در آثار مبارکه حضرت نقطه مذکور شدند و چون اکثریت مؤمنین اوّلیه از طایفه شیخی بودند هنگامی که حضرت باب اظهار بابیت فرمودند ایشان را جانشین نورین نیرین و باب امام غائب دانستند و این تدبیر الهی بدان سبب بود که متدرّجاً قوم در ظلّ کلمات جدیده و تفسیرات بدیعه آماده ظهور مستقل و امر بدیعی گردند که خود بنفسه صاحب کتاب و شریعت جدید است و این نکته لطیفه روحانی در آثار نقطه بیان مذکور. (باب اوّل از واحد ششم بیان فارسی) و در آیات جمال اقدس ابهی نیز تصریح و تأیید شده است...».

برای مطالعه مقاله‌ای جامع درباره مفاهیم، معانی و اطلاعات عدیده "ارکان اربعه" به مقاله "تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم در آثار شیخ احمد احسائی، حضرت باب و حضرت عبدالبهاء" که به قلم آقای دکتر نادر سعیدی نگارش یافته و در پژوهشنامه (سال سوّم، شماره دوّم، شماره مسلسل ۶، ص ۱۵۴-۱۹۸) منتشر شده مراجعه فرمائید.

## ۷- رجعت حسینی

مطلب دیگری که با استشهاد به آراء شیخ احمد احسائی در لوحی از الواح جمال قدم مذکور شده اعتقاد به "رجعت حسینی" پس از ظهور قائم آل محمد است. جمال قدم چنین می فرماید:

جناب میرزا ابراهیم علیه بهاء الله

هو الله تعالی شأنه الحكمة و البیان

یا ابراهیم، خلیل الرحمن یک ذبیح به قربانگاه بردندا آمد و زنده برگشت و لکن حضرت جلیل به کلمة علیا اهل بهاء را جذب نمود و به قربانگاه دوست یکتا فرستاد و کل افسر حیات را رایگان نثار قدوم محبوب عالمیان نمودند. حزب شیعه ذکر ذبیح را در کتب عدیده به کمال عزت و اعزاز ذکر نموده اند و لکن این ذبیح که بعضی به دست خود، خود را قربان نموده اند و برخی به ایادی ظالمین به شهادت کبری فائز گشته اند با ظهور این بینات و بروز آیات این حزب بی حیا اعتنا ننموده اند و ارتکاب نمودند آن چه را که جمیع اشیاء نوحه نمود و قلم اعلی صیحه زد، این است شأن عباد.

بگو ای خاشاک های ارض اریاح هوی شما را به سقر مقرر داده و آگاه نیستید شهادت حسین بن علی را برهان عظیم بر ظهور خاتم انبیاء می شمردند و آن چه در این ایام واقع شد از او غافل و محجوبند. قل هذا حسین قد ظهر بعد القائم فکروا فیما ذکر من قبل لعل تجدون عرف البیان و تتخذون الی الرحمن لأنفسکم سیلا.

امر رجعت آن چه به قول شیخ احمد احسائی علیه بهاء الله ثابت و محقق است رجعت حسینی بوده، جمیع مرسلین و حضرت قائم در ظل علم مبارکش قائم و ساکن و لکن ابصار و آذان از مشاهده و اصغا و قلوب از تفکر و توجه ممنوع و محروم از حق می طلیم ترا تأیید فرماید بر خدمت، یعنی تبلیغ امر به شأنی که به مثابه نار مشتعل باشی و مشتعل نمائی و به مثابه نور روشن باشی و روشن نمائی.

دوستان آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان و به تجلیات انوار معانی که از افق قلم اعلی اشراق نموده بشارت ده تا کلّ منقطعاً عن الكلّ به ذکر و ثنا مشغول گردند و بما یرتفع به الأمر عامل شوند. عالم و آن چه در اوست عنقریب فانی و ما بقی ما نزل لهم من سماء مشیة ربهم المقتدر القدير. البهاء عليك و عليهم و علی کلّ ثابت قام و قال لك الحمد یا مقصود العالم و لك البهاء یا معبود من فی السموات و الارضین. (۱)

و نیز جمال قدم در اشاره به رجعت حسینی در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

«لعمری قد انتهت الظهورات بهذا الظهور الأعظم من يدعی امرأ قبل اتمام الف سنة كاملة انه من المفترين فی لوح حفيظ و الذي يأول هذا البيان انه ممن اعرض عن الرحمن و كان من الخاسرين. اگرچه از برای متبصرین از قبل ذکر دولت حسینی و ثمانین الف سنه شده ولكن اهل بیان باید اقلأً به الف سنه قائل باشند». (۲)

(امروخلق، ج ۴، ص ۲۵۷)

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

«یا حسین، بعضی از احزاب ارض منتظر ظهور حسینی بودند چه که از قبل اصفیای حقّ جلّ جلاله عباد را بشارت داده اند به ظهور آن حضرت بعد از قائم و همچنین اخبار فرمودند که در حین ظهور آن مطلع فیوضات الهی جمیع انبیاء و مرسلین حتّی قائم در ظلّ علم مبارک آن حضرت جمع می شوند. چون وقت رسید و عالم به انوار وجه منور گشت کلّ اعراض نمودند مگر نفوسی که اصنام ظنون و هوی را به قوت مالک اسماء شکستند و قصد مدینه ایقان نمودند. امروز رحیق مختوم به اسم قیوم ظاهر و جاری خذ كأساً منه ثم اشرب بهذا الاسم المبارک المحمود...». (۳)

(منتخباتی از آثار، ص ۴)

و نیز حضرت بهاء الله در مناجاتی که حضرت ولیّ امرالله آن را در رساله دور بهائی (ص ۳۹-۴۰) نقل فرموده اند چنین می فرمایند:

«ای ربّ لك الحمد علی بدایع قضایاک و جوامع رزایاک مرّة اودعتنی بید النمرود ثمّ بید الفرعون و ورد علیّ ما انت احصیته بعلمک و اخطتته بارادتک و مرّة اودعتنی فی سجن المشرکین بما قصصت علی اهل العماء حرفاً من الرؤیا الذی

علمتني بعلمك و عرفتني بسلطانك و مرة قطعت رأسي بأيدي الكافرين و مرة ارفعتني الى الصليب بما اظهرت في الملك من جواهر اسرار عزّ فردانيتك و بدايع آثار سلطان صمدانيتك و مرة ابتليتني في ارض الطّف بحيث كنت وحيداً بين عبادك و فريداً في مملكتك الى ان قطعوا رأسي ثم ارفعوا على السنان و داروه في كلّ الديار و حضروه على مقاعد المشركين و مواضع المنكرين و مرة علقوني في الهواء ثم ضربوني بما عندهم من رصاص الغلّ و البغضاء الى ان انقطعوا اركانى و فصلوا جوارحى الى ان بلغ الزّمان الى هذه الايام التي اجتمعوا المغلّون على نفسى و يتدبّرون في كلّ حين بأن يدخلوا في قلوب العباد ضعفى و بغضى و يمكرون في ذلك بكلّ ما هم عليه لمقتدرون و معذلك... فو عزّتك يا محبوبى اشكرك حينئذ في تلك الحالة و على كلّ ما ورد علىّ في سبيل رضائك و اكون راضياً منك و من بدايع بلاياك». (۴)

## يادداشتها

۱- درباره رجعت حسینی شیخ احمد احسائی در کتاب الرجعة خود فصلی را تحت عنوان "فی ذکر بعض ما ورد فی رجعة الحسین علیه السلام" اختصاص داده (ص ۱۹۰-۲۰۰) و از جمله چنین آورده است: «و فی (الاختصاص) عن أبی عبدالله علیه السلام سئل عن الرجعة احقّ هی؟ قال: نعم فقيل له: من أوّل من يخرج؟ قال: الحسین علیه السلام يخرج على اثر القائم علیه السلام. فقلت: معه الناس کلّهم؟ قال: لا بل كما ذكره الله تعالى فی كتابه: (يوم ينفخ فی الصور فتأتون افواجا) قوم بعد قوم». (کتاب الرجعة، ص ۱۹۸)

حدیث فوق در بحار الانوار (ج ۵۳، ص ۱۰۳) نیز آمده است.

و نیز شیخ احمد احسائی این حدیث را نقل نموده است که: «ان أوّل من یکر فی الرجعة الحسین بن علی علیه السلام و یمکث فی الأرض اربعین ألف سنة حتّى تسقط حاجباه علی عینیه».

(کتاب الرجعة، ص ۱۹۸)

و نیز نگاه کنید به ذیل "الحسین بعد القائم" در رحیق مختم جلد اوّل و بهجت الصدور (ص ۲۱۹) و "باب الرجعة" در بحار الانوار (ج ۵۳).

۲- اشاره حضرت بهاء الله به "دولت حسینی و ثمانین الف سنة" محتملاً ناظر به

مفاهیم حدیث نبوی است که جلوه کامل جلال و عظمت الهی را در هشتاد هزار سنه بیان فرموده‌اند. متن حدیث مزبور به نقل از بحار الانوار (ج ۲۵، ص ۲۲) چنین است:

«... قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي ابْتِدَاعَهُ مِنْ نُورِهِ وَاشْتَقَّهَ مِنْ جَلَالِ عِظَمَتِهِ، فَأَقْبَلَ يَطُوفُ بِالْقُدْرَةِ حَتَّى وَصَلَ إِلَى جَلَالِ الْعِظَمَةِ فِي ثَمَانِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ سَجَدَ لِلَّهِ تَعْظِيماً فَفَتَقَ مِنْهُ نُورٌ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَ نُورِي مُحِيطاً بِالْعِظَمَةِ وَنُورٌ عَلِيٌّ مُحِيطاً بِالْقُدْرَةِ، ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَاللُّوحَ وَالشَّمْسَ وَضَوْءَ النَّهَارِ وَنُورَ الْأَبْصَارِ وَالْعَقْلَ وَالْمَعْرِفَةَ وَأَبْصَارَ الْعِبَادِ وَأَسْمَاعَهُمْ وَقُلُوبَهُمْ مِنْ نُورِي وَنُورِي مُشْتَقٌّ مِنْ نُورِهِ...».

۳- درباره ظهور حسینی نبیل زرنندی در تاریخ نبیل (ص ۳۹) چنین می‌نویسد:

«... باری سید رشتی در اواخر ایام گاهی به صراحت و گاهی به کنایه پیروان خویش را موعظه می‌فرمود و به آنها می‌گفت ای دوستان من زنهار زنهار فریب دنیا را مخورید خدا را فراموش نکنید چشم از دنیا و لذات آن پوشید و به جستجوی موعود الهی پردازید به اطراف منتشر شوید از خدا بخواهید که شما را هدایت کند. از پای نشینید تا به لقای وجود مقدسی که در پس پرده عظمت و جلال مستور است مشرف شوید. در محبتش ثابت باشید تا شما را در زمره یاران خویش در آورد خوشا به حال شما اگر در راه او جام شهادت بنوشید... به راستی می‌گویم بعد از قائم قیوم ظاهر خواهد شد و پس از باب جمال حسینی آشکار خواهد گشت. در این وقت سر کلمات شیخ آشکار خواهد شد.» الخ

۴- این مناجات در سورة الدم عزّ نزول یافته و تمام سورة مذکور در آثار قلم اعلی (ج ۴، ص ۵۹-۶۷) به طبع رسیده است.

حضرت ولی امر الله در پاسخ به اسئله احبای غرب درباره این مناجات در تویعی که به زبان انگلیسی مرقوم فرموده‌اند و متن آن در کتاب Lights of Guidance (ص ۴۹۹، قطعه ۱۶۷۳) به طبع رسیده از جمله چنین می‌فرماید:

«اسامی کسانی که در مناجات حضرت بهاء الله - که در رساله دور بهائی نقل شده - مذکور است همان طور که شما ذکر نموده‌اید کاملاً صحیح است.

[مقصود آن است که در مناجات مزبور حضرت بهاء الله هویت خود را همانند

انبیاء و مظاهر پیشین ارائه فرموده‌اند. به این معنی که هویت آن حضرت همان هویت ابراهیم (اودعتنی بیدالنمرود)، موسی (بیدالفرعون)، یوسف (اودعتنی فی سجن المشرکین)، یحیی معمدانی (قطعت رأسی بایدی الکافرین)، عیسی مسیح (ارفعتنی الی الصلیب)، امام حسین (ابتلیتنی فی ارض الطف) و حضرت باب (علقونی فی الهواء ثم ضربونی) است.]

انبیاء الهی همانند یک نفس محسوبند و وحدت مظاهر مقدسه شامل انبیای اصاغر نیز می‌شود و محدود به پیغمبران صاحب کتاب نمی‌باشد. مقام مظاهر امر البتّه متفاوت است اما جمیع آنان در زمره انبیاء الهی محسوبند و هویت هر یک از آنان در مقایسه با ما متفاوت است.

در مناجات مذکور در فوق حضرت بهاءالله هویت خود را با امام حسین یکسان دانسته‌اند اما این امر حاکی از آن نیست که امام حسین از پیامبران الهی بوده‌اند بلکه بیان مذکور دالّ بر مقام ممتاز و بی‌نظیر حضرت امام حسین است.

ما می‌دانیم که حضرت بهاءالله ادّعی رجعت حسینی فرموده‌اند. به بیان دیگر آن حضرت روح خود را با ارواح مقدسه مظاهر قبل در وحدت کامل دانسته‌اند. این امر بدان معنی نیست که حضرت بهاءالله تجسد عنصری آنان می‌باشند و این امر بدان معنی نیز نمی‌باشد که جمیع نفوس مقدسه قبل از انبیاء الهی محسوبند...».

و نیز در توفیقی که به تاریخ ۳۰ جولای ۱۹۴۱ به زبان انگلیسی از طرف حضرت ولیّ امرالله مرقوم شده و حاوی مسائل متعدّدی درباره مواضع اسلامی می‌باشد از جمله درباره امام حسین چنین مرقوم فرموده‌اند:

«... سبقت نام حسین بر علی [در نام حضرت بهاءالله که حسین علی می‌باشد] تعیین کننده عظمت مقام حضرت امام حسین است. امام حسین، همان طور که کتاب ایقان شهادت می‌دهد، در میان ائمه اطهار به فضیلت و قدرت خاصی مخصّص است و لذا اطلاق رمزی رجعت حسینی به حضرت بهاءالله بدان معنی است که ظهور آن حضرت عبارت از تجلّی صفات و کمالات و فضائلی است که در حضرت امام حسین به طور خاصّ به ودیعه گذاشته شده است...».

متن انگلیسی توفیق فوق که ترجمه فارسی مضامین آن نقل گردید در کتاب *Lights of Guidance* (ص ۴۹۷، قطعه ۱۶۶۵) به طبع رسیده است.

## فصل سوم

### آثار حضرت عبدالبهاء

در آثار حضرت عبدالبهاء درباره مناقب معنویّه و کمالات روحانیّه جناب شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی نصوص چندی عزّ صدور یافته و بعضی از اعتقادات و تعلیمات آنان نیز مورد شرح و توضیح قرار گرفته است. از حضرت عبدالبهاء همچنین شرحی در دست است که در آن کیفیت نشو و نمای نهضت شیخیّه را مورد شرح و بسط قرار داده‌اند. در ابتدای این فصل چند فقره از آثار آن حضرت را که در مناقب آن دو نیر انور است مندرج می‌سازد، سپس شرح نشو و نمای نهضت شیخیّه و سایر مطالب مطروحه درباره اعتقادات شیخ و سید را تحت عناوین ذیل نقل می‌نماید:

- ۱- منزلت نورین نیرین
- ۲- نشو و نمای نهضت شیخیّه
- ۳- شرح القصیده
- ۴- سرّ تنکیس
- ۵- وجود قائم در اصلاب
- ۶- بعد حین
- ۷- عقبه زمردی

## ۱- منزلت نورین نیرین

حضرت عبدالبهاء در فقره‌ای از تفسیر خود بر آیه مبارکه سوره احسن القصص (مائده آسمانی، ج ۹، ص ۵۲) چنین می‌فرمایند:

«... و أنك لو تنظر بعین الحقیقة لترى بأنهما [تفسیر و بیان] فی الحقیقة الاولیة ختما بالاسمین الاعظمین [شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی] الذین کانا منادیا فی بریة الروح وادی الجذب و مبشراً بظهورالله و برّه لما سواه لیعرف الكلّ ملجائه و مثواه...».

و نیز حضرت عبدالبهاء در تفسیر خود بر بسم الله الرحمن الرحيم، سید کاظم رشتی را "الراسخ فی العلم" توصیف نموده چنین می‌فرمایند:

«... و هذا الراسخ فی العلم الشهير الشریف قد بین فی جمیع المواضيع من شرحه المنیف بعبارات شتی و اشارات غیر معمی و بشارات اظهر من الصبح اذا بدا سرّ هذا الظهور الناطق فی شجرة الطور و السرالمکتون و الرّمز المصون و القوم یدرسون و یدرسون و لا یفهمون و لا یفقهون بل فی طعیانهم یعمهون ذرهم فی خوضهم یلعبون...». (مکاتیب، ج ۱، ص ۴۳)

بیانات فوق ناظر به مندرجات کتاب شرح القصیده جناب سید کاظم رشتی است که در آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء مورد شرح و استشهاد قرار گرفته است. مستخرجات آثار حضرت بهاءالله درباره مندرجات شرح القصیده در فصل اول این کتاب مندرج گردید و آن چه حضرت عبدالبهاء درباره شرح القصیده مرقوم فرموده‌اند در صفحات بعدی این فصل به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

باری، در ذکر مقام و منزلت آن منابع علم و عرفان حضرت عبدالبهاء در لوحی که از قلم آن حضرت درباره شیخ احمد احسائی و آتیه زادگاه او یعنی بحرین عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:



شیراز

جناب میرزا جلال

ای بنده حقّ نامه رسید از جهتی که مأمور به آن شده سؤال نموده بودید آن محلّ سواحل بحر عمّان است و بحرین زیرا تا به حال به آن صفحات کسی نرفته و ندای الهی به سبب نفوس مقدّسه به آنجا نرسیده فقط از اغیار اخباری گرفته‌اند لهذا باید نفس موقن مطلق مثل آن جناب به آن صفحات در نهایت روح و ریحان سفر نماید و تبلیغ کند شاید نفوس مبارکی در آنجا پیدا شوند و یقین است پیدا خواهد شد و همچنین در سواحل خلیج فارس علی‌الخصوص هندیان دائماً مرور و عبور نفوس مستبشره لازم و واجب این زحمت را به شما محوّل نمودم و اگر مرا فرصت و مهلت می‌دادند و ممانعت نمی‌کردند البتّه خود به آن صفحات می‌شتافتم و دقیقه‌ای آرام نمی‌گرفتم زیرا بحرین موطن شیخ جلیل حضرت احسانی است. حال شما را وکیل این خدمت نمودم البتّه به سرعت حرکت فرمائید زیرا وقت می‌گذرد. این خدمت بسیار مهمّ است زیرا در سواحل بحر عمّان مبدأ فتوحات است.

در خصوص مسیو لهنا به جناب مسیو دریفوس مرقوم شد جناب آقا غلامحسین میرزا و جناب میرزا محمّد صادق خبّاز را از قبل من تحیّت مشتاقانه برسان جناب آقا میرزا محمّد صادق مأذون حضور است و علیکّ البهاء الأبھی.

حضرت عبدالبهاء در شرح احوال شمس الضحی در تذکرةالوفا (ص ۱۷۲) جناب سیّد کاظم رشتی را نجم ساطع و بارع صادع توصیف نموده درباره شمس الضحی چنین می‌فرمایند:

«... چون به سنّ بلوغ رسید اقتران به جناب آقا میرزا هادی نهری نمود و چون هر دو از نفعات عرفان النجم الساطع و البارع الصادع حضرت حاجی سیّد کاظم رشتی مشام معطر داشتند لهذا با برادر آقا میرزا هادی جناب آقا میرزا محمّد علی نهری به کربلا شتافتند و در مجلس سیّد کاظم حاضر می‌شدند و اقتباس انوار معارف می‌نمودند...».

## ۲- نشو و نماى نهضت شیخیه

حضرت عبدالبهاء در پاسخ سؤالی که محتملاً خانم دریفوس بارنی درباره چگونگی ظهور نهضت شیخیه مطرح نموده بوده چنین مرقوم فرموده‌اند:

«سؤال: کیفیت حضرت شیخ احمد احسائی و جناب آقا سید کاظم رشتی و رفتن اصحاب ایشان به شیراز و مؤمن شدنشان به حضرت باب چگونه است و چگونه واقع شده است.

جواب: بدان که شیعیان ایران در اواخر ایام حقیقت شریعت الله را فراموش کردند و از اخلاق روحانیون به کلی محجوب و محروم شده بودند. به قشور تمسک جسته از مغز و لب به کلی غافل چیزی جز اعمال ظاهری از صوم و صلوة و حج و زکوة و ماتم ائمه اطهار نداشتند لهذا آنان را اهل عرفان به اهل قشور تعبیر می‌نمودند چه که حقائق و معانی به کلی مفقود و احساسات روحانیه معدوم و اخلاق نورانیه امر موهومه شده بود. چون شب هجران به سحر رسید یعنی غیبت حق امتداد یافت و طلوع صبح الهی نزدیک شد حضرت شیخ احمد احسائی ظاهر گشت ایشان خلق را به حقائق و معانی دلالت فرمودند و رموز و اسرار قرآن بیان فرمودند. شیعیان بر دو قسم شدند یک قسم متابعت شیخ اجل نمودند مسمی به شیخی گشتند و قسم دیگر بر حالت قدیم ماندند آنان را قشری نامیدند.

شیخ بزرگوار بنا کرد و مردم را تشویق به انتظار ظهور و اشراق شعله‌طور نمود و در تألیف و تدریس خود بیان می‌فرمود که طلوع صبح نزدیک است و ظهور موعود قریب. باری مردم را استعداد می‌داد که شب و روز منتظر ظهور باشید و در ایران بلکه در بین جمیع شیعیان این شخص به فضل و کمال شهرت عجیب یافت. در جمیع محافل ذکر او بود و هر کس در جستجو. در زمان خویش جناب سید کاظم رشتی را تربیت نمود و تعلیم کرد و او را بعد از خود تعیین نمود و صعود فرمود.

جناب سیّد کاظم نیز بر قدم شیخ بزرگوار سلوک کرد و شب و روز به بیان حقائق و معانی پرداخت و اسرار و رموز قرآن منتشر فرمود و خلق را تشویق به انتظار ظهور کرد به قسمی که اصحاب را از شدت اشتیاق صبر و قرار نماند به هر گوشه و کناری شتافتند تا شخص موعود را یافتند. و در دیباجه کتاب خویش یعنی شرح القصیده تصریح به اسم مبارک نمود و مرقوم نمود: الحمد لله الذی طرّز دیباج الکیونہ بطراز النقطۃ البارزۃ عنها الهاء بالالف بلا اشباع و لا انشقاق.

بیان این عبارت از برای شما تفصیل می خواهد زیرا مألوف به این گونه عبارات و تعبیرات نیستید و اگر بیان کنم یک کتاب گردد و فرصت نیست لهذا مختصراً معنای لفظی می نمایم که فی الجمله به مقصود واقف شوید. می فرماید حمد باد خداوندی را که کتاب وجود را به سرّ امتیاز در مراتب تزیین داد، زیرا زینت عالم وجود به تفاوت مراتب است اگر نوع واحد بود و امتیازی در میان نه، وجود ناقص بود عالم حقّ و عالم خلق، عالم علوی و عالم سفلی، عالم حقیقت و عالم مجاز، این امتیاز از لوازم ذاتیه وجود است.

بعد می فرماید زینت کتاب وجود به نقطه ای است که از آن ها ظاهر و الف باهر و در همان کتاب در مواقع متعدّده بیان می نماید که نقطه با است و چون با و ها و الف را جمع گردانی بهاء شود. بعد تثلیث و تربیع ذکر می کند، تثلیث اسم سه حرف است و آن علی است و تربیع اسم چهار حرف و آن محمّد است چون جمع کنی علی محمّد شود و این اسم مبارک حضرت باب است و در مواقع متعدّده در آن کتاب صراحتاً ذکر باب می کند و ستایش و اوصاف و نعوت بی پایان می نماید که اسرار ما کان و ما یکون در باب موجود. و همچنین می فرماید که جمیع حقائق و معانی کتب مقدّسه در باطن بسم الله الرحمن الرحیم مرموز و موجود و معانی بسم الله در با مندمج و مندرج است و با جامع جمیع حقائق و اسرار است و با بهاء الله است. و سیّد مرحوم از شیخ بزرگوار سؤال نموده بود که در سرّ مکنون بیانی فرما. شیخ در جواب بنگاشت: لابد لهذا الامر من مقرّ و لکلّ نبأ من مستقرّ. یعنی این امر که ما قدم در او نهاده ایم مقرّ و مرکز معلوم دارد و از برای هر خبری موقع استقراری. یعنی در آن مرکز حصول یابد، و لایجوز الجواب بالتعین و لتعلمن نبأه بعد حین. یعنی من نمی توانم آن مرکز معلوم را تصریح و تعیین نتوانم و گویم که کیست. بعد

این آیه قرآن را مرقوم می‌نماید و لتعلمن نبأه بعد حین. ماقبل این آیه این آیه ان هو الا ذکر للعالمین. یعنی او ذکر و نصیحت است از برای عالم.

و حضرت اعلی نامشان در احسن القصص ذکرالله است. در این جا شیخ اجل اشاره می‌فرماید که آن مرکز و مقرّ ذکرالله است و لتعلمن نبأه بعد حین. یعنی آن چه را آن مرکز مقصود خبر و بشارت بدهد بعد از حین واقف خواهید شد و حین به حساب ابجد شصت و هشت است و بعد از شصت و هشت، شصت و نه است، سنه ظهور جمال مبارک است. خلاصه این عبارت این است که آن چه ذکرالله بشارت و اشارت می‌فرماید در سنه بعد حین که شصت و نه است ظاهر و آشکار گردد.

باری، از تشویق و تحریص آن شیخ بزرگوار بر انتظار ظهور و بیان قرب آن و همچنین بیان سید بزرگوار که شب و روز فریاد می‌زد که ظهور نزدیک است حتی روزی به تلامذه خود گفت بروید و جستجوی مولای خود کنید. جناب باب الباب با بعضی از تلامذه سید به تفتیش افتادند و چون روایتی بود از پیش که موعود به مسجد کوفه خواهد رفت آنان نیز به آن مسجد رفتند و مدتی اقامت نمودند و منتظر ظهور بودند. حتی آن سید بزرگوار در اواخر ایام حیات از کربلا حرکت نمود و به کاظمین و سرمن رأی رفت و مراجعت نمود. در اثناء سفر سرمن رأی و در قریه مسیب به تلامذه خود ذکر وفات خویش نمود شاگردان بنای گریه و ناله و حزن و لابه گذاشتند پس خطاب به آنان نمود که آیا شما نمی‌خواهید من از این جهان انتقال نمایم و مولای شما ظاهر گردد.

باری، مختصر این است که این دو بزرگوار به تابعان خویش نهایت استعداد دادند این بود که بعد از وفات سید مرحوم شاگردان به منتهای قوت به جستجوی طلعت موعود پرداختند. جناب باب با جمعی از شاگردان خویش از عراق حرکت کردند و به سمت ایران رفتند و در جستجو بودند تا به مدینه شیراز وارد شدند. جناب باب الباب چون از پیش حضرت اعلی را در کربلا ملاقات نموده بود به سبب آشنائی میهمان حضرت اعلی شد. در شب پنجم جمادی الاول جناب باب الباب نشسته و حضرت اعلی به ترتیب جای مشغول بودند در بین چای دادن آیاتی تلاوت نمودند جناب باب الباب واله و حیران شده زیرا مشاهده کرد که شخص جوانی بدون تحصیل علوم و قرائت لسان عرب در نهایت سلاست و فصاحت آیاتی تلاوت

می فرماید و ابداً چنین گمانی نمی شد این سبب انتباه و ایمان جناب باب الباب گشت. بعد فردا به شاگردان خود و دیگران ذکر کرد که شخصی را که جستجو می نمودیم من یافتم و به تعریف و توصیف پرداخت لکن تعیین ننمود که کیست، مستور داشت ولی از اوصاف حضرت چنان بیان می کرد که تلامذه و کسانی دیگر مفتون این خبر شدند و به نهایت عطش جستجوی آب می نمودند تا آن که بعد از چند روز اسم مبارک را تصریح کرد و لوله افتاد هفده نفر مؤمن شدند و عریضه طاهره که به همراهی میرزا محمّد علی نامی بود تقدیم شد زیرا طاهره عریضه به او داده بود که چون شخص موعود را بیابید این عریضه را تقدیم نمائید و در آن عریضه این غزل را مرقوم نموده بود که بدایتش این است:

لمعات وجهک اشرف و شعاع طلعتک اعتلا

ز چه رو الست بر بکم نرنی بزنی که بلی بلی

لهدا طاهره هیجدهم گردید و شیعیان معتقد به چهارده معصوم و ابواب اربعه بودند. چهارده معصوم حضرت رسول و فاطمة الزهراء و دوازده امامند و ابواب اربعه چهار نفسند که بعد از امام دوازدهم یکی بعد از دیگری مقتدای شیعیان بودند. باری این هیجده نفر مقابل آن هیجده نفر تعیین شد و مقصود عدد بود و خود حضرت اعلی نوزدهم. اساس عدد نوزده این است که در جمیع صحف و الواح حضرت باب مذکور است و اسماء حروف حیّ این است:

جناب باب الباب، اخویشان آقا محمّد حسن، همشیره زاده شان آقا محمّد باقر، جناب ملاّ علی بسطامی، جناب ملاّ خدا بخش قوچانی که در اواخر به ملاّ علی موسوم بود، ملاّ حسن بیجستانی، جناب آقا سید حسین یزدی، جناب میرزا محمّد روضه خوان، جناب سعید هندی، جناب ملاّ محمود خوئی، جناب ملاّ جلیل ارومehای، جناب ملاّ محمّد ابدال مراغه‌ای، جناب ملاّ باقر تبریزی، جناب ملاّ یوسف اردبیلی، میرزا هادی پسر ملاّ عبدالوهاب قزوینی، جناب میرزا محمّد علی قزوینی، جناب طاهره، حضرت قدّوس.

و عظمت و بزرگواری اکثر از این حروف حیّ مجرد به جهت آن است که

در بدایت ایمان آوردند. در میان آنان در درجهٔ اوّل اهمّیت کبری به جهت چند نفس است یعنی جناب باب الباب و حضرت قدّوس و جناب طاهره و چند نفر دیگر از نفوس مبارکه در درجهٔ ثانیّه هستند و باقی مجرد محض آن که در بدایت ایمان آورده‌اند شرف تقدّم دارند. حتّی دو نفر از آنان مانند یهودای اسخر یوطی بعد برگشتند. بعد از آن وضوح و شهرت وجود مبارک حضرت اعلی، باب الباب لسان بگشاد و صریحاً تبلیغ نمود و مأمور به آن گردید که به سایر ولایات رود و تبلیغ نماید.

این خلاصه واقعه ایمان جناب باب الباب و سائر حروف حیّ است». (۱)

### ۳- شرح القصيدة

یکی از آثار حضرت عبدالبهاء که مشتمل بر نقل اقوال سید کاظم رشتی از کتاب شرح القصیده می باشد تفسیر صادره از قلم آن حضرت درباره "بسم الله الرحمن الرحيم" است که در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۱، ص ۴۱-۴۷) به طبع رسیده و در آن چنین آمده است:

«... مروی عن علیّ علیه السلام أنّ کلّ ما فی التّوراة و الانجیل و الزّبور فی القرآن و کلّ ما فی القرآن فی الفاتحة و کلّ ما فی الفاتحة فی البسملة و کلّ ما فی البسملة فی الباء و کلّ ما فی الباء فی النّقطة. و المراد من النّقطة الألف اللّینیة الّتی هی باطن الباء و عینها فی غیبها و تعینها و تشخّصها و تمیّزها فی شهادتها و قد صرّح به من شاع و ذاع فی الآفاق علمه و فضله السّید الأجلّ الرّشتی فی دیباجة کتابه و فصل خطابه شرحاً علی القصیده اللّامیة، فقال: الحمد لله الذّی طرّز دیباج الکینونة بسرّ البینونة بطراز النّقطة البارز عنها الهاء بالألف بلا اشباع و لا انشقاق فهذه النّقطة هی الألف اللّینیة الّتی هی غیب الباء و طرازها و عینها و جمالها و حقیقتها و سرّها و کینونتها کما بیّناه انفاً و هذه العبارة الجامعة اللّامعة الواضحة الصّریحة ما ابدعها و افصحها و ابلغها و انطقها الله درّ قائلها و ناطقها و منشئها الذّی اطّلع بأسرار القدم و کشف الله الغطاء عن بصره و بصیرته و ایّده شدید القوی فی ادراکه و استنباطه و جعل الله قلبه مهبط الهامه و مشرق انواره و مطلع اسراره و معدن لآلی حکمه حتّی صرّح بالاسم الأعظم و السّرّ المنمنم و الرّمز المکرّم و مفتاح کنوز الحکم بصریح عبارته و بديه اشارته و وضوح کلامه و رموز خطابه فانک اذا جمعت النّقطة الّتی هی عین الباء و غیبها و الهاء و الألف بلا اشباع و لا انشقاق استنتق منهنّ الاسم الأعظم الأعظم و الرّسم المشرق اللّائح فی اعلى افق العالم الجامع لجوامع الکلم المشتهر الیوم بین الأمم...» (۲)

و در دنباله این مطالب حضرت عبدالبهاء چنین می فرماید:

«... قال السّید السّند فی شرح القصیده: " و قد قال سبحانه و تعالی الله نور السّموات

و الأرض فأطلق التّور على الاسم الّذى هو العلة لأنّ الظّاهر بالألوهيّة هو الاسم الأعظم الأعظم الى ان قال " لقول مولانا و سیدنا ابو عبدالله جعفر بن محمّد الصادق علیهما آلاف التّحیّة و الثّناء من الملک الخالق فى تفسیر البسملة انّ الباء بهاء الله...". (۳)

و نیز در ادامه مطلب چنین می فرماید:

«... و ایضاً قال فى شرح القصیة: " و هو باء بسم الله الرّحمن الرّحیم الّتی ظهرت الموجودات [منها] فیها و هی الألف المبسوطة و شجرة طوبی و اللّوح الأعلى " فاذا اطّلت بهذه الأسرار و اشرق علیک الأنوار و هتکت الأستار و خرقت الحجابات المانعة عن مشاهدة العزیز الجبّار و شربت الرّحیق فى الكأس الأتیق من ید الرّحمن فى ریاض العرفان و لاحظتک عین العنایة بجود و احسان و عرفت حقائق المعانی و الرّموز و الأسرار الفائضة من حرف الاسم الأعظم فى عالم الأنوار...». (۴)

و نیز حضرت عبدالبهاء در باره مندرجات صدر کتاب شرح القصیة حاجی

سید کاظم رشتی در لوح جناب طراز الله سمندری که در کتاب آیات ینات (ص

۴۰۳) به طبع رسیده چنین می فرماید:

«جناب میرزا طراز ابن جناب سمندر علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی

ای طراز ای شمع طراز در خطبه شرح قصیة سید احرار الحمد لله الّذى طرّز دیباج الکیونہ بسرّ البینونة بطراز النّقطة البارز عنها الهاء بالألف بلا اشباع و لانشقاق فرموده، مقصد از نقطه البارز عنها الهاء جمال قدم روحی لاجبائه الفداست و ان شاء الله تو مظهر موهبت این طرازی. ای طراز البهاء و عبدالبهاء و رقب البهاء و ذلیل البهاء و این لطف و احسان چون مه تابان بر هر افقی تابد زیان مؤید به تأییدات روح القدس گردد و قلب منبع الهام شود. نسئل الله بان یؤیدک علی الصّعود الی هذا المقام الرّفیع المنیع ع...». (۵)



## ۴- سرّ تنکیس

مطلب دیگری از معارف شیخیه که در آثار حضرت عبدالبهاء انعکاس یافته قضیه سرّ تنکیس است که آثار حضرت بهاءالله درباره آن در صفحات قبل نقل گردید و حال در این مقام آثار حضرت عبدالبهاء را درباره این مطلب مندرج می‌سازد.

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب معاون التجار نراقی چنین می‌فرمایند:

«ای ثابت بر پیمان از کثرت مشاغل مختصر مرقوم می‌گردد... قدظهر سرّ التّنکیس لرمزالرّئیس، این اشارت به عبارت حضرت شیخ احسائی است که در اخبار به ظهور می‌فرماید: سرّ التّنکیس لرمزالرّئیس. این دو معنی دارد یکی سرنگونی یعنی انقلاب عظیم حاصل می‌شود اعلاکم ادناکم می‌شود و معنی ثانی مقصد تغییر شدید است یعنی جمیع آثار و احکام و وقایع از انقلاب و نسخ و تبدیل و تغییر و وقایع عظیمه که در ظهور قبل گردید دوباره عود می‌نماید طابقوا النّعل بالنّعل...» (۶)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب سروش بهرام جیوه خرمشاهی که به

تاریخ ۲۴ ربیع الاول سنه ۱۳۳۸ه.ق (۱۹۱۹م) مورخ است چنین می‌فرمایند:

«ای بنده آستان ایزد دانا آن چه مرقوم نمودی ملحوظ گردید... سؤال از کلمه مبارکه قد ظهر سرّ التّنکیس نموده بود این عبارت از عبارات شیخ احمد مرحوم است در تفصیل این رساله‌ای مرقوم شده و هنوز سواد نگردیده ان شاءالله سواد می‌شود انتشار می‌یابد...» (۷)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا ابوالقاسم ساعت ساز چنین

می‌فرمایند:

«الهی انت تعلم حالی و تری تشّت شملی و تفرق جمعی... از سرّ تنکیس لرمزالرّئیس سؤال نموده بودید، این عبارت از جمله عبارات شیخ مرحوم است که در جواب سؤال از قائم مرقوم فرموده‌اند جمیع فقرات در آن ورقه جوابیه جناب شیخ مفصل شرح و تفصیل و تفسیر شده است و موجود است و مقصود این است

که رؤسای شیخیه کلّ اقرار نمایند که این بیانات شیخ را نمی فهمند آن وقت آن شرح و تفسیر نشر شود یا آن که شرحی رؤسای شیخیه مرقوم کنند در هر دو صورت جهلشان ثابت گردد. حال شما به این رؤسا مثل پسر حاجی محمد کریم خان و غیره متصل و متابع مراجعت نمائید که شرحی در این بیانات جناب شیخ مرقوم نمایند و یا آن که اعتراف بر عدم فهم کنند چه که مشهور شد که از حاجی محمد کریم خان سؤال نموده بودند گفته بود که من نمی فهمم و هر کس بفهمد من خاضع می شوم ولی لساناً گفته بوده باید خطاً بنویسند ع».

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جمعی از احبای خوسف عزّ صدور یافته و متن آن در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۳، ص ۱۶۹-۱۷۰) به طبع رسیده چنین می فرماید:

«اللهم یا ربّ الملکوت المتجلّل بالجیروت... و اما الکلمات الّتی صدرت من قلم النجم الأزهر و السراج الأنور الشیخ الأجلّ احمد قد حرّرنا شرحاً علیها و ترکنا نشرها حتّی یفسرها السّائرون، منهم النّاقض المرقوم عند ذلک نأتی بهذا الثّعبان المبین...».

(۸)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبای همّت آباد چنین می فرماید:

«ای ثابتان بر پیمان آن خاندان الحمدلله در ظلّ حضرت رحمانند... اما مسئله سرّالتنکیس لرمزالرئیس، تنکیس دو معنی دارد یکی به معنی عود است و دیگری به معنی سرنگونی. می فرمایند یوم ظهور موعود کور سابق به جمیع شئون عود می نماید یعنی در کور سابق چه قیامتی بر پا شد کتاب جدید آمد و شریعت جدید نازل شد آسمان ادیان منظوی گشت به همچنین در کور لاحق عیناً مثل سابق عود خواهد کرد، این است که حضرت رسول علیه السّلام می فرماید طابقوا الثّعل بالثّعل و معنی ثانی که سرنگونی است مقصد آن است که در یوم موعود یجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم. این مختصر بیان است که ذکر شد و علیکم و علیکن البهء الأبهی».

(۹)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرماید:

اسکو

به واسطه جناب زائر آقا محمّد حسین اسکوئی  
جناب مشهدی محمّد علی اسکوئی علیه بهاء الله

هو الله

ای بنده آستان الهی علما و عرفا و امرا اکثری محروم ماندند و تو محرم راز گردیدی، آفل شدند و تو طالع گردیدی هبوط یافتند و تو صعود جستی ذلیل گشتند و تو عزیز گردیدی. پس هدایت است که انسان را از خاک به افلاک رساند و از حضيض ادنی به اوج اعلی بر آرد ناسوتی را لاهوتی کند زمینی را آسمانی نماید ظلمانی را نورانی کند و حیوانی را انسانی بیاموزد خفته را بیدار کند و نادان را هوشیار نماید، این است که شیخ مرحوم می فرماید: سرّ التّکیس لرمز الرّیس، این است معنی یجعل اعلاکم اسفلکم اسفلکم اعلاکم. پس شکر کن خدا را که برتری یافتی و سروری جستی و روز به روز بهتر و خوش تر گردیدی. امیدوارم سر حلقه مشتاقان شوی و سرور عاشقان گردی و به هدایت نفوس پرداز و کأس مزاجها کافور بخشی و علیک البهاء الأبھی ع.ع.

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرمایند:

«الحمد لله الاولي بلا اوّل و الآخر بلا آخر الذی خلق الارض و السماء... اذاً ظهرت فی الانشاء النّقطة البارزة تحت الباء المتّصلة برکنها الهاء فلما ظهرت تلك النّقطة الحقیقیة بطراز الألف القائمة رأی البریة فی حجابات الأسماء غافلين عن مقدرها و مصورها اراد ان یخلصهم عن الموهوم و یقرّبهم الی المعلوم انزل لهم البیان و بشرهم بالسّنة الباقیة و ظهورها فی الامکان و بین لهم سرّ التّکیس و ظهور الرّیس فلما ظهر اضطربت الكینونات و ارتعشت الذّاتیات و تزلزلت الجوهریات و ارتعدت السّاذجیات فأمسکها ربّ الأرباب عن الاضطراب بقدرته الكاملة و احاطته المحیطة و بعدما قعد علی عرش الامتنان دعا اهل الامکان الی جماله العزیز المّان و بلّغ الملوک ما اراد بقدرته المحیطة علی الأكوان اذاً تکلم السن من فی السّموات و الأرضین: العظمة لله مبدع العالمین و منشیء العالمین و موجد العالمین...» (۱۰)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرماید:

باد کوبه

جناب آقا حسن علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای مستشرق از انوار شمس ملکوت ابهی این از آثار فضل ایام است که نفوسی که صد سال در درس و بحث علوم و فنون کوشیده‌اند به کلی از موهبت الهیه به سبب نخوت و کبر محروم شده‌اند و نفوس مبارکی که متضرع و مبتهل و منکسرند فائز و محظوظ شده‌اند در شاطی قلزم کبریا وارد شده‌اند و به سر چشمه ماء حیوان رسیده‌اند و حلاوت محبت الله را چشیده‌اند و از افق عرفان چون نجوم هدی دمیده‌اند و در ظل سدره منتهی آرمیده‌اند تا سرّ اسفلکم اعلاکم مشهود گردد و آیه موهبت الله معلوم و مشهور شود فطوبی لک و حسن مآب و البهاء علیک ع ع.

حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر که خطاب به "خاندان گندم پاک کن" عزّ صدور یافته نیز به مفاهیم سرّ تنکیس اشاره فرموده‌اند. متن کامل لوح مزبور به شرح ذیل است:

خاندان گندم پاک کن امة الله فاطمه بگم، امة الله طوبی بگم، امة الله راضیه بگم، امة الله بیگم آغا، امة الله قمر آغا، امة الله خانم آغا، امة الله نصرت، امة الله حبیبه سلطان علیهنّ بهاء الأبهی

هو الله

ای خاندان آن شخص جلیل، سرور این دودمان را هر چند لقب گندم پاک کن بود ولی مقصود این حظه نیست گندمی است که حضرت آدم روضه رضوان را بدان بفروخت برکت آسمانی است و غذای رحمانی آن بنده الهی با ایمان کامل به ساحت نقطه اولی حضرت اعلی روحی له الفداء مثول یافت وقتی که شیخ محمد حسن نجفی مجتهد شهیر با یال و کویال چون حاجی ملا هادی از آن نور مبین و نبأ عظیم روی بتافت این است که حضرت اعلی روحی له الفداء می فرماید که شیخ

محمد حسن محروم شد و گندم پاک کن محرم راز گردید، يجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم و ملاّ هادی دولت آبادی خویش را از زمرة علما می شمرد و خویش را میزان حقّ و باطل می گماشت و بر منابر چنان چه می دانید و عموم اهل اصفهان شاهد تبرّی از حضرت اعلی می کرد ای اهل انصاف به بینید چه خبر است بر منابر تبرّی و در محافل خفیّه ازلی با وجود این ادّعی سروری اصفیا این عدم انصاف و فرط اعتساف از کجا؟

باری الحمدلله علم حضرت مقصود در شرق و غرب پر موج و در ترک و تاجیک و اروپ و افریک و هند و امریک شلیک یا بهاءالابهی بلند است رغماً عن انف کلّ ملحد. این ساحران مهین را آرزو چنین که مقابلی به ثعبان مبین نمایند و این خفاشان را مقصد چنان که مهر درخشنده را پنهان کنند، هیهات هیهات به قول ملای رومی:

می بکوشم تا سرش پنهان کنم      سر بر آرد چون علم کاینک منم

این علقه مضغه‌ها که به نفاق دعوی مذهب جعفری نمایند و خویش از متعصّب ترین شیعیان شمرند به باطن زمزمه حزب بیان نمایند و ادّعی برتری بر دیگران، داوری دارم خدایا من که را داور کنم؟ احبای الهی در میدان شهادت کبری علم یا بهاءالابهی بلند نمایند و این حزب چون به حفره خفا روند در کمال خوف و خشیت و حفظ تن تشکیل انجمن کنند و یکدیگر را ستایش نمایند. یکی به دیگری گوید که تو شیر ژبانی و دیگری گوید تو هژبر بیانی و دیگر گوید تو فیل هندوستانی، اظهار شجاعت و بسالت نمایند ولی در میدان امتحان چون روبهان ترسان و لرزان و هراسان و گریزان. ملاحظه کنید که رایت حقّ چگونه بلند است و همّت باطل چه قدر پست و همین کفایت می کند و علیکنّ البهائیه الابهی. عبدالبهاء عباس - ۱۲ صفر ۱۳۳۹ هجری قمری. (۱۱)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب بشیر الهی چنین می فرماید:

## هو الله

ای منجذب میثاق، تیر ملأ ابھی چون شاهد انجمن بالا شد و لوله در ارکان عالم افتاد و زلزله در بنیان امم انداخت زیرا يجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم تقرر یافت. پس پاک و مقدس است حضرت احدیّتی که اهل عجز و نیاز را همدم راز نمود و با دلبر راز دمساز فرمود. ای دوست خدا پرست مطمئن به فضل و موهبت جمال مبارک باش و مستبشر به بشارات الله. انّ فضل ربّک علیک عظیم ع.ع.

و نیز در بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء که جناب اشراق خاوری آن را در طراز الاطلس خطی خود نقل نموده‌اند چنین آمده است:

«در یوم پنجم نوامبر سنه ۱۹۱۵ [حضرت عبدالبهاء در] ذکر حضرت شیخ مرحوم فرمودند که فی الحقیقه در وقتی که خلق بر آن بودند که قائم مروج قرآن است صریحاً فرمود که مانند کور قرآن خواهد بود. بر اسرار این امر واقف بود، خبر از ظهور داد، تعیین وقت و اسم کرد ولی هیچ کس ملتفت نیست. مثلاً در تفسیر سرّ التّنکیس لرمز الرّئیس می فرماید که بیّنه او را بگیرید - زیرا حروف را دو صورت است بیّنه و زبر. بیّنه آن است که حروف متلفظ را بگیریم و زبر عین او است. او بیّنه اش سه حرف است، زبرش یک حرف. می فرماید در او اوّل خلق الله السّموات و الارض فی سته ایام و آن گذشت و الف قائم است فمن حصل له المعرفة بالواو المنکوس تم له الامر بالحجّة لانه سرّ التّنکیس لرمز الرّئیس، یعنی این از اسرار ظهور قائم است که کور جدید به ظهور می رسد».

و در یوم ۲۵ دسامبر سنه ۱۹۱۵ فرمودند:

«سرّ التّنکیس، این عبارت از خود شیخ مرحوم است و دو معنی دارد یکی معنی نکس، نکس العلم، یعنی سرنگون شد علم و دیگری به معنی عود است. نکس یعنی عاد و این آن است که شیخ محمد حسن نجفی یک دوره فقه نوشت، از ایمان محروم شد و گندم پاک کن اصفهان فائز گردید، این است معنی سرّ التّنکیس لرمز الرّئیس». (انتهی)

و نیز از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء در تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۹۱۴م در مجلد

اوّل کتاب خاطرات حبیب (ص ۱۱۰-۱۱۱) چنین آمده است:

«... از فضل و عنایت الهی استغراب نکنید وقتی که تأییدات او می‌رسد مور ضعیف را سلیمان می‌کند، گیاه شجر پر ثمر می‌شود، ذرّه آفتاب می‌شود. نظر به استعداد خودتان نکنید نظر به عون و عنایت جمال مبارک نمائید. شخص چوپان اباذر غفاری شد، شخص خرما فروش عمّار یاسر شد، یک اسیری سلمان پارسی شد، شخص ماهیگیری پطرس اکبر شد و امثال ذلک. این‌ها از خوارق عادات ظهور است. در سایر اوقات چنین نمی‌شود فقط در عصر اوّل ظهور است که دارای این روز است اعلیکم اسفلکم اسفلکم اعلیکم، سرّ التنکيس لرمز الرئیس و نریدان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین، می‌فرماید: می‌خواهم منت بر ضعفای ارض بگذارم و آنها را وارث انبیاء نمایم این نفوس ضعیفند اینها را داخل آدم کنم این از کرامات و معجزات هر ظهور است...»

## ۵- وجود قائم در اصلاّب

حضرت عبدالبهاء لوحی در پاسخ به عریضه جناب فاضل شیرازی صادر فرموده‌اند که متن لوح مزبور را ذیلاً نقل می‌نماید. جناب فاضل به ظنّ قوی در عریضه خود از حضور حضرت عبدالبهاء تقاضا نموده بوده است که شرحی درباره معانی مستور در مکتوب شیخ احمد احسائی مرقوم دارند. مکتوب شیخ احمد در پاسخ به کسی است که از وجود قائم در اصلاّب سؤال نموده بوده و متن آن را جمال قدم در انتهای لوح قناع که در فصل پنجم این کتاب به طبع رسیده نقل فرموده‌اند. در لوح مزبور از جمله چنین مسطور است:

«... هذه صورة ما كتبه الشيخ الاجل الافضل ظهرا لاسلام و كعبة الانام الشيخ احمد الاحسائي الذي كان سراج العلم بين العالمين في جواب من قال ان القائم في الاصلاّب...».

متن لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب فاضل شیرازی به شرح ذیل است:

طهران

حضرت فاضل شیرازی علیه بهاء الله

هو الله

ايّها المنجذب بنفحات الله قد اطّلت بمضمون الكتاب و عرفت فحوى الخطاب و حمدت الله على ما الهم القلوب الصّافية بالهامات رحمانية و عطر مشام اهل الاشراق برائحة طيبة عبقت على الآفاق و اتضرّع اليه ان يؤيدك بروح تحيي به القلوب و الأفتدة و الأرواح انه سميع الدّعاء و مجيب لمن ناجاه.

در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید این تصوّر از اصل در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت امام ثانی عشر در حیّز غیب بود اما در عالم جسد تحقّقی نداشت بلکه بعضی از اکابر شیعیان در آن زمان محض محافظه ضعیفای ناس



چنین مصلحت دانستند که آن شخص موجوده در حیّز غیب را چنین ذکر نمایند که تصوّر شود که در حیّز جسم است. لأنّ عالم الوجود عالم واحد ما کان غیباً الاّ بکم و ما کان شهوداً الاّ بکم، چنین تفکّری و تصوّری و تدبّری نمودند. ابن حجر در صواعق یک بیتی می گوید:

ما آن للسرداب ان یلد الذی سمّیتموه بزعمکم انسانا  
فعلی عقولکم العفاء لأنکم ثلثتم العناء و الغیلانا

باری اگر رجوع به روایات شود و دقّت تام گردد واضح و مشهود شود که این امام همام علیه السّلام از اصل در حیّز جسم نبوده. و اما بقاء نفوس مهمله بعد از خلع جسد عنصری بقائی است که عین فناست چه که محروم از حیات طیّبه اند، مانند جماد. هر چند در حیّز جمادی بقائی دارد ولی بالنّسبة به وجود انسانی فنای محض است عوالم دیگر محلّ تبدیل حقائق و تغییر ماهیّات و تجدید خلق نه ولی ترفیع درجات و شمول عفو و غفران امری است واضح. از عدم فرصت مختصر جواب داده شد آن جناب به تمعّن و تفکر تفصیل خواهید داد و تشریح خواهید نمود.

الان نفس طهران را مرکز قرار دهید گاه گاهی به سائر ولایات یک گشت و گذاری نموده مراجعت کنید. حضرت فتح الله خان مشیر را تحیّات مشتاقانه برسانید. حال حضور مقتضی نیست ان شاء الله به وقتش اجازه داده می شود ع. (۱۲)

## ۶- بعد حین

بشارتی از بشارت شیخ احمد احسائی به ظهور حضرت بهاء الله و اهمیت سنه "بعد حین"، یعنی ۱۲۶۹ه.ق که مصادف با ایام سجن جمال قدم در سیاه چال طهران و اظهار امر خفی آن حضرت گردید در لوحی از الواح حضرت عبدالبهاء که در مائده آسمانی (ج ۵، ص ۱۵۹-۱۶۰) مندرج گشته چنین انعکاس یافته است:

«حضرت نور بهشتی جناب حاجی سید کاظم رشتی علیه التَّحِیَّة و التَّنَاء از شمع انجمن رحمانی حضرت شیخ مرحوم احسائی سؤال فرموده اند که مآل امری که در او هستند چیست و به چه انجامد؟ حضرت شیخ در جواب مرقوم فرموده اند و در کتب و رسائل در دست شیخیّه مذکور است که لابد لهذا الامر من مقرّ و لکلّ نباء من مستقر و لا يجوز الجواب بالتعین و ستعلمن نباء بعد حین.

ملاحظه کن که به چه وضوح بیان می فرماید که مستقری به جهت این امر مقرر لکن تعیین شخص به اسم و رسم جائز نه. بعد می فرماید آیه مبارکه فرقان را ملاحظه کن که می فرماید ان هو الا ذکر للعالمین و ستعلمن نباء بعد حین. یعنی آن مستقر ذکر الله است و آن چه او خبر می دهد در سنه شصت و هشت که مطابق عدد حین است و بعد حین شصت و نه است ظاهر و واضح می شود، یعنی نتیجه می بخشد، چنانچه فرموده است حضرت اعلی: ثم اتم فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون». (انتهی)

و نیز حضرت عبدالبهاء درباره سنه "بعد حین" در مقاله شخصی سیاح (ص

۳۷) چنین می فرماید:

«... بهاء الله به اذن پادشاهی خارج از طهران و مأذون سفر عتبات عالیات شد. چون به بغداد رسید و هلال ماه محرم سنه شصت و نه که در کتب باب به سنه بعد حین تعبیر و وعد ظهور حقیقت امر و اسرار خویش نموده، از افق عالم دمید، از قرار مذکور این سر سربسته میان داخل و خارج مشهود گشت، بهاء الله به استقامت عظیمه

در میان ناس هدف سهام عموم شد...» (۱۳)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا کاظم خان منشی چنین می فرماید:

جناب میرزا کاظم خان منشی

ایها الواقف بالأسرار ان ربك اجتباك و اختارك و جعلك من الأبرار و افاض علی قلبك الأنوار و هداك الی سبیل الأخیار و سقاك الرّحیق المختوم فی الیوم المعلوم یوم عنت الوجوه للحیّ القیوم و ذلّت الرّقاب و خضعت الأعناق لاشراق نیر الآفاق فی نقطة الاحتراق كبد السماء الأفق الأعلى قد خسر الغافلون الذین فی خوضهم یلعبون و هم لا یشعرون. فامعن النظّر فی ما حرّر الواقف البصیر التّافذ الخبیر بسرّ القدر المطّلع بحقیقة المعانی المندمجة و المندرجة فی الآیات و السور الشّیخ الجلیل احمد الأجلّ علی سؤال وقع من السّید الأنور و السّید الأطهر علیهما التّحیة و الثّناء فقال مقاله عن قوّة البشر لابدّ لهذا الأمر من مقرّ و لكلّ نبأ مستقرّ. فالمراد من النّبأ العظیم ثمّ قال و لا یجوز الجواب بالیقین فستعلّمن نبأه بعد حین فصدر هذه الآیة المباركة انّ هو الّا ذکر للعالمین ای المسؤول الّا هو ذكرا لله العظیم و ستعلّمن نبأه ای ما یخبر به و ینبأ عنه بعد حین ای بعد سنة ثمانية و ستین المطابقة للعدد الحین اذ بعد سنة ثمانی و ستین انما ستّة تسع و ستین و هذه سنة ظهور جمال القدم، كما قال الجمال الأعلى جلّ و علا: ثمّ انتم فی سنة التّسع كلّ خیر تدركون و علیك التّحیة و الثّناء. (۱۴)

## ۷- عقبه زمرّدی

از جمله مصطلحات شیخ احمد احسائی که در آثار بهائی به کار رفته اصطلاح عقبه و یا مرتبه و مقام زمرّدی است. حضرت بهاءالله در کلمات مبارکه مکنونه (مجموعه الواح، ص ۳۹۶) می‌فرماید:

«ای پسر انصاف در لیل جمال هیکل بقا از عقبه زمرّدی وفا به سدره منتهی رجوع نمود و گریست، گریستی که جمیع ملاء عالین و کرویین از ناله او گریستند و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد مذکور داشت که حسب الأمر در عقبه وفا منتظر ماندم و رانحه وفا از اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم...».

حضرت عبدالبهاء در شرح این اصطلاح در یکی از آثار خود که در مائده آسمانی (ج ۲، ص ۵۶) به طبع رسیده چنین می‌فرماید:

«مقام و عقبه زمرّدی به اصطلاح شیخ جلیل احسائی و حضرت اعلی روحی له الفداء عالم قدر است و این عقبه بسیار صعب المرور است.»

حضرت عبدالبهاء در این لوح بنا بر مصطلحات شیخ احمد احسائی به عالم قدر و لون زمرّدی یا خضراء آن اشاره فرموده و به صعب المرور بودن این عقبه تصریح نموده‌اند.

شیخ احمد احسائی در آثار عدیده خود به زمرّدی (خضراء) بودن مرتبه قدر که از آن به لوح محفوظ، کتاب مسطور و نفس کلیه نیز تعبیر نموده بارها اشاره کرده است. از جمله در رساله‌ای که در جواب اسئله سید ابوالقاسم لاهیجانی مرقوم داشته چنین نوشته است:

«... اعلم أن اللوح المحفوظ جوهرة من زمردة خضراء كتب الله فيه بقلم كلمته ما شاء من خلقه وما فيه من النقوش هي احاد الموجودات. فمن المكتوب فيه جواهر و منه صور و منه طبائع و منه موادّ و منه أشباح و منه اجسام و منه أعراض كالحرکات و الألوان و الهيئات و النموّ و الذبول و ما أشبه ذلك...» (۱۵)

و در همین رساله در بحث از انوار اربعه چنین می نویسد:

«... ففی کلام سیّد السّاجدین علیه السّلام أن العرش مرکب من أربعة انوار: نور منه احمرت الحمرة و نور اصفر منه اصفرّت الصفرة و نور اخضر منه اخضرت الخضرة و نور ابيض منه البياض و منه ضوء النهار... و النور الاخضر و هو الملك الذی علی ملائكة الحجب و منه مظهر الممات و المتلقی من صفته عزرائیل و هو الركن العرش الأعلى الايسر و هو المسمی باللوح و الكتاب المسطور و هو المسمی بالنفس الكلية...» (۱۶)

و نیز شیخ احمد احسائی در ارتباط عالم قدر با نور اخضر (زمرّدی) چنین می نویسد:

«... انما كان النور الصادر من القدر اخضر لأن القدر تصدر عنه الحدود و الهيئات...» (۱۷)

شیخ احمد احسائی در شرح مفصل تر خود دربارهٔ ارکان اربعه فعل، یعنی مشیّت، اراده، قدر و قضا و ارتباط آنها با ارکان اربعه عرش و الوان اربعه در ذیل فائده چهارم (الفائدة الرابعة) در کتاب شرح فوائد (ص ۶۰-۶۲) چنین می نویسد:

«... انّ المشیّة و الارادة و القدر و القضاء هی ارکان للفعل الذی يتم به المفعول باعتبار متعلقاتها... فبالمشیّة كونه و بالارادة عينه و بالقدر حدوده و بالقضاء اتمامه...» سپس در ادامه مطلب چنین می گوید:

«... النور الثالث المشرق عن المرتبة الثالثة من الفعل اعنى القدر و هو ركن العرش الايسر ای الظاهر الاعلی ای الباطن الاضافی و هو النور الاخضر الذی اخضر منه کلّ خضرة فیما دونه و هو النفس الكلية و اللوح المحفوظ و عنه يصدر الموت لكلّ ذی روح بواسطة عزرائیل لأنه يستمدّ منه الموت و طبعه بارد یابس و هو اثر القدر من اقسام الفعل...»

در خصوص صعب المرور بودن مرحله قدر در احادیثی که شیخ احمد احسائی دربارهٔ معنی قدر در کتاب کشکول (ج ۱، ص ۱۶۹-۱۷۱) خود آورده از جمله این عقبه چنین وصف شده است:

«روی الصدوق بسنده إلى مولانا أمير المؤمنين عليه السّلام حين سأله رجل عن القدر فقال بحر عمیق فلا تلجه ثمّ سأله ثانية فقال طریق مظلم فلا تسلكه ثمّ سأله ثالثة

فقال سر الله فلا تتكلفه.

و فی حدیث آخر عنه علیه السلام إلا أن القدر سر من سر الله و ستر من ستر الله و حرز من حرز الله مرفوع فی حجاب الله موضوع عن خلق الله، مختوم بخاتم الله السابق فی علم الله وضع الله العباد عن علمه و رفعه فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم. لأنهم لا ینالونه بحقیقة الرّبانیة و لا بعظمة و لا بعزة الوحدانیة لأنه بحر زاخر خالص لله عزّ و جل، عمقه ما بین السّماء و الأرض، عرضه ما بین المشرق و المغرب، أسود كاللیل الدامس كثير الحیات و الحیتان، یعلو مرة و یسفل أخرى، فی قعره شمس تضىء لا ینبغی أن یطلع علیها إلا الواحد الفرد فمن تطلع علیها فقد ضادا لله فی حکمه و نازعه فی سلطانه و کشف عن سره و ستره و باء بغضب من الله و مأواه جهنم و بنس المصیر...».

### یادداشت‌ها

۱- با تشکر از اداره محفظه آثار بهائی در ارض اقدس که این متن را در اختیار حقیر گذارده‌اند، درباره چند مطلب مطروحه در این متن نکات ذیل را به اختصار عرضه می‌دارد:

عبارت مندرج در دیباجة شرح القصیدة به شرح ذیل است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى طرز ديباج الكينونة بسرّ البينونة بطراز النقطة البارز عنها الهاء بالألف بلا اشباع و لا انشقاق و دارت باركانها على نفسها فبرزت ديباجة عنوان الازل فلاح عنها الطراز الاول باستنطاق الكاف بايتلاف و وفاق فثنت و تكعبت و تدوّت فتمّ بها نظم الكلمة التى هى الاصل فى الاشتقاق و هى اثنتان فعزّزنا بثالث الاصل و اربعة الفرع فنسبت فكانت مطلع قصايد ديوان الكون بظهور لا اله الا الله عند الانشاد و الاستنطاق فانظمت و انتشرت و اختلفت و اختلفت و اجتمعت و تفرقت و اجملت و تفصّلت فملأت بها الآفاق....

حضرت عبدالبهاء و حضرت بهاءالله فقراتى از متن فوق را در آثار خود شرح

داده‌اند. نگاه کنید به عنوان "شرح القصیده" در فصل سوّم این کتاب. برای ملاحظه شرح مطالب درباره "لابد لهذا الامر من مقرّ..." به ذیل عنوان "بعد حین" در فصل دوّم، سوّم و چهارم این کتاب مراجعه فرمائید. درباره رفتن "موعود به مسجد کوفه" در احادیث اسلامی اشارات متعددی موجود است که برای مطالعه آنها می‌توان به کتاب نوادر الاخبار مراجعه نمود. مستخرجات مختصری از آن کتاب آن‌که:

- «... کأنی انظر الی القائم (ع) قد ظهر علی نجف الکوفة...». (ص ۲۶۶)

- «... کأنی انظر الی القائم علی منبر الکوفة و حوله اصحابه...». (ص ۲۷۱)

- «... اذا قام القائم دخل الکوفة و امر بهدم المساجد الاربعة...». (ص ۲۷۲)

- «... یشخرج مع القائم علیه السلام من ظهر الکوفة سبعة و عشرون رجلاً...».

(ص ۲۸۳)

تمام غزل حضرت طاهره که حاوی بیت "لمعات وجهک اشرفت..." می‌باشد در صفحات ۸۷-۸۸ چهار رساله تاریخی به طبع رسیده است.

۲- برای مطالعه شرح مطالب درباره مندرجات این فقره به بدایع معانی و تفسیر، (فصل اوّل) و نیز به توضیحات یادداشت شماره یک در سطور فوق مراجعه فرمائید.

۳- بیانات مأخوذ از شرح القصیده در صفحه ۲۱۳ آن کتاب مندرج است.

۴- نگاه کنید به شرح القصیده، ص ۲۰۲.

۵- نگاه کنید به توضیحات مندرج در ذیل یادداشت شماره یک در سطور فوق.

۶- برای ملاحظه شرح مطالب درباره "سرّ تنکیس" به مندرجات ذیل "سرّ تنکیس" در فصول دوّم و چهارم این کتاب نیز مراجعه فرمائید. این فقره از لوح مبارک در مائده آسمانی (ج ۲، ص ۱۹) و نیز در امر و خلق (ج ۲، ص ۲۶۲) به طبع رسیده است.

۷- تا آنجا که بر این عبد معلوم است رساله مورد اشاره حضرت عبدالبهاء تاکنون انتشار نیافته است. این فقره از لوح مبارک در امر و خلق (ج ۲، ص ۲۶۲) نیز انتشار یافته است.

۸- نگاه کنید به یادداشت فوق.

۹- عبارت "طابقوا النعل بالنعل" مأخوذ از حدیث مروی از رسول الله است که

شیخ احمد احسائی آن را در رسائل الحکمة (ص ۲۰۲) چنین نقل نموده است:  
 «... قال "ص": لئر کبن سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل حتی لو سلکوا جحر  
 صبّ لسلکتهموه". الحدیث».

۱۰- این عبارات مأخوذ از تفسیر حضرت عبدالبهاء درباره آیات سوره جن است. برای ملاحظه تمام این تفسیر و شرح مندرجات آن به رساله بدایع معانی و تفسیر مراجعه فرمائید.

۱۱- برای ملاحظه شرح مطالب درباره مندرجات این لوح به ذیل "داوری دارم خدایا..." در جلد سوم کتاب مآخذ اشعار مراجعه فرمائید. شرح احوال جناب ملا محمد جعفر گندم پاک کن اصفهانی در قاموس کتاب اقدس (ص ۶۳۳-۶۳۹) مندرج است.

۱۲- برای ملاحظه شرح احوال جناب فاضل شیرازی به مصابیح هدایت جلد اول مراجعه فرمائید. شمه‌ای از آثار مبارکه درباره امام دوازدهم در امر و خلق، ج ۲، ص ۲۲۰-۲۲۴ به طبع رسیده است. درباره اشعار ابن حجر به جلد اول کتاب مآخذ اشعار مراجعه فرمائید.

حضرت بهاءالله در خصوص قائم موعود در لوح جناب ورقا چنین می‌فرمایند:  
 «حمد مقدّس از ذکر و اصغاء مالک اسماء را لایق و سزاست... اهل سنت و جماعت را عقیده آن است که حضرت قائم باید متولّد شود چه که می‌گویند از رسول الله روح ما سواه فداه حدیثی که مدلّ بر وجود آن حضرت باشد در جابلقا و جابلسا و یا مقام دیگر دیده نشده بلکه حدیث سید البشر علیه بهاءالله مالک القدر و همچنین روایت شیخ اکبر مشعر بر تولّد قائم در بلاد عجم است چه مقدار از نفوس مقدّسه را که به تولّد قائل شدند به ظلم آشکار شهید نمودند...».

برای ملاحظه شرح مطالب درباره "روایت شیخ اکبر..." به مقاله "آراء ابن عربی در آثار بهائی" که در کتاب محبوب عالم (ص ۱۳۹-۱۵۷) به طبع رسیده مراجعه فرمائید.

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، ج ۱۸، ص ۱۷۲) چنین



می فرماید:

«الحمد لرَبِّنا الَّذی اظهر من القطرة امواج البحر و من الذرّة انوار الشمس... در فقرة حضرت قائم حقّ با اهل سنّت و جماعت بوده چه که حضرت مقصود از اصلاب ظاهر شد موافق عقاید ایشان و علماء شیعه از صدر اسلام تا حین بر ضلالت بوده و هستند، حال هم منتظرند از جابلقای موهوم شخص موهومی بیاید، اعاذنا الله و ایاکم من شرّ هؤلاء...».

۱۳- اشاره حضرت عبدالبهاء به "کتب باب" ناظر به کتبی نظیر دلایل سبعة آن حضرت است که مطالب آن در فصل اوّل این کتاب نقل گردید.

۱۴- مندرجات این لوح در رساله حضرت عبدالبهاء که تحت عنوان "نشو و نمای نهضت شیخیّه" در صدر مطالب این فصل نقل گردید تشریح گردیده است. برای مطالعه مشروح مطالب درباره "بعد حین" به ذیل این عنوان در فصول دوّم و چهارم این کتاب نیز مراجعه فرمائید.

۱۵- رسائل الحکمة، ص ۲۸۱.

۱۶- رسائل الحکمة، ص ۲۹۱-۲۹۲. برای ملاحظه شرح مفصّل شیخ احمد احسانی درباره انوار اربعة به رساله او در جواب "بعض الاخوان من اصفهان" (رسائل الحکمة، ص ۱۶۱-۱۷۷) نیز مراجعه فرمائید.

۱۷- الوان در آثار بهائی، ص ۲۰.

## فصل چهارم

### آثار حضرت ولیّ امرالله

آراء و اقوالی که از معارف شیخیه در آثار حضرت ولیّ امرالله انعکاس یافته عمدهً مربوط به بشارات شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی دربارهٔ ظهور جدید و مخصوصاً سنه "بعد حین" است. حضرت ولیّ امرالله در چند اثر خود به شرح مطالب مربوط به "سرّ تنکیس" نیز پرداخته‌اند و مجموعهٔ آثار آن حضرت دربارهٔ این مواضع در ذیل چند عنوان در این فصل ارائه گردیده است.

حضرت ولیّ امرالله در وصف اثرات و ثمرات "قوة قدسیه الهیه" در عالم وجود نیز در فصل آخر کتاب قرن بدیع (ص ۸۰۲) به اهمیت و تأثیرات نهضت شیخیه اشاره نموده، چنین می‌فرمایند:

«... این قوهٔ عظیمه مشتی از طلاب علوم دینیه را که به طایفهٔ شیخیه منشعب از شیعهٔ اثنی عشریه منسوب بودند به تأیید الهی مبعوث فرمود و چنان نصرت و قوت و وسعت و اهمیت بخشود که در مدّت قلیل شهرت عظیم یافت. فئهٔ مظلومه جمعیت کثیره شد و انفس معدوده هیأت اجتماعیه گردید و به جامعهٔ جهانی تبدیل یافت...».

با توجه به آن چه مذکور آمد منتخباتی از آثار حضرت ولیّ امرالله دربارهٔ "بعد حین" و "سرّ تنکیس" را ذیلاً مندرج می‌سازد.

## بعد حین

حضرت ولیّ امرالله در کتاب قرن بدیع (ص ۲۰۶ و ۲۱۲-۲۱۳) در شرح وعود و بشارات وارده در آثار شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی درباره ظهور جدید چنین مرقوم فرموده‌اند:

«... شیخ احمد احسائی کواکب درّی صبح هدی قبل از سنه ستّین به کمال وضوح و روشنی قرب طلوع انوار حضرت سبحان را احساس و به "دو ظهور متعاقب" که یکی بعد از دیگری طالع خواهد شد تصریح نموده و در جواب نامه سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه، راجع به میقات ظهور موعود به خطّ خویش می‌نگارد: "لابدّ لهذا الامر من مقرّ و لكلّ نبا مستقرّ و لا یحسن الجواب بالتّعیین فستعلمنّ نباء بعد حین..."

شیخ جلیل احسائی مبشّر دوره بابتی که به حوادث و تطورات عجیبه خطیره بین سنین شصت، و شصت و هفت اشاره نموده و قیام مبارک را امری محتوم و مسلم دانسته راجع به میقات ظهور به طوری که از قبل مذکور گردیده می‌نویسد: "لابدّ لهذا الامر من مقرّ و لكلّ نبا مستقرّ و لا یحسن الجواب بالتّعیین و ستعلمنّ نباء بعد حین".

سید کاظم رشتی تلمیذ بزرگوار و جانشین عالم ربّانی شیخ احسائی می‌فرماید: "قائم شهید خواهد شد و بعد از شهادت آن وجود مقدّس عالم به سنّ هیجده یعنی به مرحله بلوغ واصل خواهد گردید". و نیز در شرح قصیده لامیه به کلمه "بهاء" اشاره نموده و در اواخر ایام حیات به تلامیذ خود به صراحت بیان می‌گوید: "به راستی می‌گویم بعد از قائم قیوم ظاهر خواهد شد یعنی چون آن کواکب درّی الهی از افق عالم امکان غارب گردد شمس جمال حسین طالع شود و جهان را به نور ظهور خویش منور سازد در آن حین اسرار و رموز مکنونه در کلمات شیخ به کمال جلوه و عظمت ظاهر و آشکار خواهد گردید. درک آن یوم الاّیام وصول به تاج و هّاج

اعصار گذشته است. یک عمل پاک در آن دور بدیع با عبادت الهی در دهور و احقاب نامتناهی برابری می‌نماید...» (۱)

و نیز حضرت ولیّ عزیز امرالله در توفیق منیع مورّخ نوروز سنه ۱۱۰ بدیع در بیان عظمت و اهمّیت سنه تسع که در آثار شیخ احمد و سیّد کاظم به سنه "بعد حین" موصوف گشته چنین می‌فرمایند:

«... یا احبّاء البهاء و مطالع انواره و مظاهر آثاره وقت آن است که به یمن و مبارکی این سنه مقدّسه نظر را به الواح الهیّه و صحف قیمه و به بعضی از قصائد و مدائح در وصف و بیان میقات و اثبات عظمت و اهمّیت این سنه که به سنه بعدحین معروف و موصوف است متوجّه و منعطف سازیم و در کیفیت و رفعت آن تفکّر و تمعّن نمائیم حلول این سنه مقدّسه که فی الحقیقه ولید اوّلین عهد پر شور و آشوب عصر رسولی دور بهائی است و مبدأ الف سنه مذکوره در کتاب الهی و اختتام دوره شریعت بیانی و افتتاح عهد مشعشع جمال لایزال غره مُحَرَّم الحرام سنه "۱۲۶۹" هزار و دویست و شصت و نه از هجرت رسول اکرم علیه الصّلوٰت و السّلام است...»

و همچنین شیخ اجل احسانی کوکب درّی صبح هدی در جواب نامه سیّد مرفوع که نیز به ظهور موعود بشارت داده و از میقات آن یوم رهیب استفسار نموده چنین نگاشته "ان اطمئن بفضل ربّک و لا تیئس بما یعملون لابدّ لهذا الامر من مقرّر و لكلّ نبأ مستقرّ و لا یحسن الجواب بالتّعیین فستعلّمن نبأ بعد حین و لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤلکم و السّلام..."

نبیل اعظم شیفته و دلدادۀ جمال قدم و مدّاح آن محیی رمم در قصیده‌ای از قصائد خویش در ذکر سنه تسع چنین سروده:

آن نباء را که کاظم مسعود	گشت سائل ز احمد محمود
احمدش گفت کان رخ باهر	نبش بعد حین شود ظاهر
سنه "حین" شد و مه ماهی	کرد با عاشقانش همراهی
ماند با عاشقانش از افضال	چهار مه در سلاسل و اغلال
تا که حین رفت و بعد حین آمد	سنه تسع والهین آمد
تسع موعود را که ربّ بیان	کرد وصفش چو آفتاب عیان

گفت آن شاهباز عرشی سیر      کاندر او تدر کون کلّ الخیر  
 شاه ابهی برون شد از زندان      جمله آفاق شد چو گل خندان  
 عطری از طره‌اش پدید آمد      کاسمان و زمین جدید آمد... (۲)  
 (توقیعات مبارکه، ص ۴۲۸-۴۴۳)

حضرت ولیّ امرالله به بشارت شیخ احمد احسائی به سنه "بعد حین" و صدمین سال تحقّق آن بشارت در تلگرافی که به تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۵۱م مورّخ است اشاره فرموده‌اند. در این تلگراف حضرت ولیّ امرالله اهمّ وقایع سنه مقدّسه ۱۹۵۱م را که مصادف با صدمین سال اختتام دوره دیانت بهائی و اظهار امر خفی حضرت بهاءالله در سیاه چال طهران می‌باشد بر شمرده‌اند و از جمله به تشکیل چهار کنفرانس تبلیغی بین القارّات اشاره نموده و سپس چنین می‌فرمایند:

«... از تشکیل دهندگان کنفرانس‌های مذکوره مخصوصاً رجا می‌گردد در این فرصت کوتاهی که در اختیار دارند قیام نموده و به کمال توجّه و ابتهال و وظائف مقدّسه مرجوعه خود را مورد نظر قرار داده به نهایت دقّت طرحی تنظیم و در اجرای آن به کمال همّت بکوشند و به فوریت اقدامات اوّلیه را برای صدور اوراق دعوت و تنظیم و تعیین پرگرام جلسات و تأمین حسن جریان امور و نشر اعلانات عمومی مبذول دارند تا این کنفرانس‌های تاریخی قرین موفقیت کامل گشته و صیت آن جهانگیر گردد و به این وسیله صدمین سال سنه تاریخی و مبارکی که یوحنای جلیل به آن بشارت داده و شیخ احمد احسائی پیش‌گوئی نموده و حضرت باب مدح و ستایش کرده و حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء آن را تعریف و تمجید فرموده‌اند مخلّد و جاویدان شود...» (۳)

(توقیعات مبارکه ۱۰۲-۱۰۹، ص ۳۳۹-۳۴۰)

## سرّ تنکیس

تا آنجا که معلوم است حضرت ولیّ امرالله در چند توقیع از توقیعات خویش به شرح مطالب مربوط به سرّ تنکیس پرداخته‌اند. از جمله در توقیع صادره به اعزاز جناب آقا میرزا محمّد جعفر هدایتی گلپایگانی که به تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۳۳م مورّخ می‌باشد چنین می‌فرمایند:

«... خامس - از آیه مبارکه قد ظهر سرّ التنکیس لرمزالرّیس طوبی لمن آیده الله علی الأقرار بالسّنة الّتی ارتفعت بهذه الألف القائمة الاّنه من المخلصین. فرمودند الف قائمه به ظهور حضرت اعلى و مقصود از سته حروف واو است که مرکب از سه حرف است اول ادوار سابقه حرف ثانی ظهور قائمیت است و واو ثانی که حرف ثالث است کور بدیع است که مبدأ آن ظهور اعظم جمال ابهی است مقصود از اقرار به سته اقبال و اعتراف به حقیقت مظهر ظهور کلّیه الهیه است...»

و نیز حضرت ولیّ عزیز امرالله در توقیع صادره به اعزاز جناب آقا میرزا ابراهیم خان منیر دیوان که به تاریخ ۳ شهر الملک ۸۹ب/ ۱۹۳۳م مورّخ است چنین می‌فرمایند:

«... راجع به سؤال ثانی که می‌فرماید قد ظهر سرّ التنکیس لرمزالرّیس طوبی لمن آیده الله علی الأقرار بالسّنة الّتی ارتفعت بهذه الألف القائمة الاّنه من المخلصین، فرمودند: این آیه از کلمات شیخ احمد احسائی است. الف قائمه اشاره به ظهور حضرت [ربّ اعلى] در سنه ستین است و مقصود از سته حرف واو است که مرکب از سه حرف است، حرف اول ادوار سابقه، حرف ثانی ظهور بدیع است یعنی ظهور قائمیت و واو ثانی که حرف ثالث است دور اقدس ابهی است در این آیه صریحاً اظهار امر می‌فرمایند و مقصود از اقرار به سته ایمان بمن یظهره الله است...»

و نیز در توقیع صادره به اعزاز جناب آقا مهربان خدابخش بهجت که به تاریخ

۱۹ جولای سنه ۱۹۳۳م مورّخ می‌باشد چنین می‌فرمایند:

«... فرمودند بنویس رمز رئیس اشاره به کلمات شیخ احمد احسائی است و مقصود شیخ اظهار امر مبارک است. مقصود از سته کور بدیع است و الف قائمه اشاره به ظهور قائم موعود، یعنی حضرت اعلیٰ. در کلمات شیخ حرف واو مذکور واو اوّل که به حساب ابجد مطابق عدد شش است ادوار سابقه است که منتهی به ظهور الف یعنی ظهور نقطه اولی و این ظهور مبدأ دور جدید است یعنی واو ثانی مقصود از سته که در آیه مبارکه مذکور است واو ثانی است...».

و نیز حضرت ولیّ عزیز امرالله در توقیع صادره به اعزاز جناب عبدالحمید اشراق خاوری که به تاریخ ۶ شهرالقدره ۹۰ ب/ ۹ نومبر ۱۹۳۳م مورّخ است چنین می‌فرمایند:

«... راجع به آیه مبارکه "قد ظهر سرّ التنکیس لمرزالرّیس" و الف قائمه سؤال نموده بودید، فرمودند بنویس آیه کتاب اقدس اشاره به کلمات شیخ احمد احسائی است در مکتوبی که در ذکر قائم موعود مرقوم نموده. مقصود از الف قائمه ظهور قائم آل محمّد یعنی حضرت اعلیٰ است. واو اوّل که قبل از الف است و عدد آن شش است اشاره به ادوار سابقه و مظاهر قبل است، واو ثانی که حرف ثالث کلمه واو است مقصود ظهور اقدس کلیّ جمال ابهی است که بعد از الف ظاهر گشته...».

و نیز در توقیع صادره به اعزاز جناب ابوالفتوح افندی محمّد بطّاح که به تاریخ ۲۶ مارچ سنه ۱۹۳۷م مورّخ می‌باشد حضرت ولیّ امرالله چنین می‌فرمایند:

«... و السّؤال السّابع عن بیان قد ظهر سرّ التنکیس لمرز الرّیس طوبی لمن ایّده الله علی الأقرار بالسّنة التي ارتفعت بهذه الألف القائمة، تفضّل حضرته بانّ المراد من التّنکیس هو الانقلاب، ای جعل اعلاهم اسفلهم و اسفلهم اعلاهم الّذی هو من علامات ظهور الموعود و المقصود من عدد السّنة هو الدّور الجدید و الألف القائمة اشارة لظهور قائم آل محمّد...».

و نیز حضرت ولیّ امرالله در کتاب قرن بدیع (ص ۲۸۹) در شرح آثار نازله از قلم جمال اقدس ابهی به نزول «... تبیین و توضیح حرف "واو" که در نوشته‌های شیخ احمد احسائی مذکور و همچنین تشریح بعضی فقرات معضله از تألیفات سیّد کاظم رشتی...» اشاره فرموده‌اند.

## یادداشت‌ها

۱- برای ملاحظه شرح مطالب و مآخذ اشارات مربوط به "بعد حین" به مندرجات فصول قبلی این کتاب مراجعه فرمائید.

۲- حضرت ولیّ امرالله در توفیق مورّخ نوروز سنه ۱۱۱ بدیع نیز (توقیعات مبارکه، ص ۵۵۲-۵۵۳) چنین می‌فرمایند:

«... اخیراً در مدینه مبارکه طهران افق نور ام عالم و مسقط الرأس محیی رمم به تأییدات اسم اعظم در نتیجه تصمیمات مهمه و مساعی متمادیه و سائل محافظه و تملک سجن اکبر مالک قدر محبس اظلم صیلم و محلّ بعث سرّی جمال قدم و مرکز تجلّی روح اعظم بر قلب ممرّد اطهر الطف موعود ملل و امم که بر جمیع اماکن متبرّکه در آن مدینه مقدّم و فی الحقیقه ثانی مقام در آن کشور مکرم است فراهم گشته مقامی که در آن به فرموده مرکز عهد مولی الانام: "جنین امر به مقام احسن التقویم فائز" زیرا در مدّت اقامت مظلوم عالم در آن سجن اتن سنه مبارکه تسع آغاز گردید و دوره بیان منقضی شد وحی الهی نازل گشت و به فرموده نفس مظهر ظهور در عالم رؤیا کلمه علیا اصغاء شد و بر اثر آن رؤیا آثار نار در هیکل مظهر ظهور ظاهر گشت و بشارت کبری و خطاب بمن فی الارض و السماء و صوت ابدع احلی از حوریّه روح معلق در هوا استماع گردید. وای سوّم آشکار گشت و ثمره شریعت بیان پدیدار گردید و در سرّسرّ به فرموده مولی البریه نفوس مقدّسه مطهره تکمیل شد و وعده طلعت اعلی" و فی سنة التسع انتم کلّ خیر تدرکون"، و فی سنة التسع انتم بلقاء الله ترزقون"، "فانّ لکم بعد حین امر ستعلمون" ظاهر گشت و مصداق "ستعلمن نبأه بعد حین" تحقّق یافت و عهد ثانی بهی الانوار نخستین عصر اوّلین دور کور مقدّس افتتاح گردید...».

و نیز نگاه کنید به توفیق مورّخ نوروز سنه ۱۰۱ بدیع در توقیعات مبارکه (ص ۱۳۰) و توفیق مورّخ رضوان سنه ۱۰۵ بدیع در توقیعات مبارکه (ص ۳۰۶) و مندرجات ذیل "ان لکم بعد حین" در اسرار ربّانی (ج ۱، ص ۲۳۸-۲۳۹).

۳- برای ملاحظه نصوص مبارکه‌ای که حضرت ولیّ امرالله بدان اشاره فرموده‌اند به توفیق مورّخ نوروز سنه ۱۱۱ بدیع که در فوق نقل شد مراجعه فرمائید. مشابه مطالبی که از تلگراف مورّخ ۳۰ نوامبر ۱۹۵۱ م نقل شد در تلگراف مورّخ ۲۳



نوامبر ۱۹۵۱ م نیز اشاراتی مندرج گردیده است. برای مطالعه این تلگراف به کتاب حصن حصین شریعت الله (صفحة ۱۳۳) مراجعه فرمائید.

## فصل پنجم

### تغییر مسیر:

### تحوّلات شیخیه بعد از سید کاظم رشتی

پس از درگذشت حاجی سید کاظم رشتی که در ۱۱ ذی حجه سنه ۱۲۵۹ه.ق/۳ ژانویه ۱۸۴۴م اتفاق افتاد یکی از شگفت آورترین تحولاتی که ممکن است در جریان یک نهضت مذهبی به وجود آید به وجود آمد به این معنی که از یک طرف حضرت باب در پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ه.ق/۲۲ می ۱۸۴۴م ندای مهدویت بلند نمودند و بارزترین شاگردان مکتب سید کاظم رشتی دعاوی آن وجود مقدّس را پذیرفتند و در صف اوّل مجاهدین نهضت بایّه قرار گرفتند و از طرف دیگر نفوس چندی که در همان مکتب سید کاظم پرورش یافته بودند به مخالفت شدید با حضرت باب و نهضت بایّه قیام نمودند: دعاوی آن حضرت را مردود دانستند، فتوی به قتل حضرت باب دادند و از نظر فکری و اعتقادی در صف مقدّم مخالفین نهضت بایّه قرار گرفتند. از جمله حاجی محمد کریم خان کرمانی رهبری مخالفین بایّه را در کرمان به عهده گرفت و سپس جانشینان او فعالترین مرکز مبارزه با افکار و عقاید نهضت بایّه را تشکیل داده به نشر و طبع کتب و رسالات عدیده در ردّ معتقدات بایّه پرداختند. گروهی از پیروان سید کاظم رشتی نیز در آذربایجان به پیروی از میرزا محمد تقی ممقانی حلقه شیخیه آذربایجان را تشکیل دادند.

آن چه از نقطه نظر تحولات مذهبی شیخیه پس از سید کاظم رشتی مایه شگفتی است تغییر مسیر نهضت شیخیه به دو سمت کاملاً متضاد است. آنان که

از جرگه سید جلیل القدر به امر حضرت باب گرویدند هسته مرکزی نهضتی تجدّد طلب، آزادی خواه، دلاور و مبارز را تشکیل دادند و در ظلّ قیادت حضرت باب به یوم جدید، ظهور جدید، و کتاب جدید اعتقاد جسته به کلی از اوهام و تعصبات و خرافاتی که وارث آن بودند رهائی جسته، جانی تازه در کالبد فرسوده ایران قشری و عقب مانده دمیدند و آنان که به پیروی حاجی کریم خان کرمانی و تبعیت از افکار او شتافتند در سطوح مختلف افکار بالیه و تفکرات قدیمه خود به تدریج از حرکت باز ایستادند و علی رغم دهها کتاب و رساله و ردیه‌ای که به رشته تحریر کشیدند در حلقه محدود خود به دست فراموشی سپرده شدند و از روح آراء و عقاید شیخ و سید، آن دو منبع فیاض علم و عرفان واقعی، خود را محروم نمودند. مطالبی که در این فصل به نقل از آثار مبارک که بابی و بهائی مندرج گشته شامل منتخباتی از آثار حضرت باب، حضرت بهاءالله، حضرت عبداله‌بهاء و حضرت ولیّ امرالله است که درباره حاجی محمد کریم خان کرمانی و جانشینان او در چهار بخش مجزاً عرضه گردیده است. توضیحات و تعلیقات لازمه درباره مندرجات این فصل در ذیل "یادداشت‌ها" در انتهای هر بخش عرضه گشته و متن مطالب این فصل به نقل از آثار مبارک که محدود گردیده است.

درباره شرح احوال حاجی محمد کریم خان کرمانی و جانشینان او می‌توان

به مراجع ذیل مراجعه نمود:

فهرست کتب شیخ اجل - جلد اول

ظهورالحقّ (ج ۳، ص ۳۹۶-۴۰۱)

تاریخ رجال ایران (ج ۴، ص ۱-۵)

قاموس ایقان (ج ۱، ص ۴۰-۵۰)

مکتب شیخی (ص ۴۹-۵۹)

شرح احوال و افکار حاجی محمد کریم خان در ذیل "هائم در هیماء جهل

و عمی کریم زنیم"، در رحیق مختوم جلد دوم و در قاموس کتاب اقدس (ص ۶۴۰-

۶۵۰) نیز به طبع رسیده است.

و نیز نگاه کنید به مجله یادگار (سال پنجم، شماره ۴-۵، آذر-دی ۱۳۲۷ ه ش،

ص ۱۰۶-۱۱۸).

## فصل پنجم

### بخش اول

#### از آثار حضرت نقطه اولی

صورت توفیق مبارک خطاب به حاج محمد کریم خان کرمانی

بسم الله الرحمن الرحيم

الم ذکر ربّک للورقة الحمراء عن يمين بحر الأبيض لا اله الا هو قل فاياى فاخرجون  
اقرا كتاب ربّک ثم اسجد لأمره وانه لا اله الا هو قل اياى فاشهدون شهد الله لا اله الا  
هو العزيز القديم اشهد الله فى ذلك الكتاب ثم لخلقه كما قد احب الله لعبده انه لا اله  
الا هو العزيز العليم ولقد نزلنا كتاباً من قبل لمن على الأرض ان ادخلوا الباب سجدا  
ولعلكم تفعلون ان الذين اتبعوا آياتنا بالعدل فاولئك هم السابقون و ان الذين اتبعوا  
اهوائهم فاولئك هم الظالمون و ان آية من آياتنا تعدل فى كتاب الله آيات الاولين و  
ما بعده كل الخلق من حجج الله يستلون لو اجتمع الانس على ان ياتوا بمثل الكتاب  
الذى نزلنا اليك لن يستطيعن و لن يقدرن و لو كان الجن ممدونهم على الضعف  
و الله قوى حكيم.

يا محمد ايها الكريم ان اتبع حكم ربّك ثم اخرج لعهد بقية الله امام عدل مبين  
هو الذى بيده ملكوت كل شىء و لا يعزب من علمه بعض شىء و انه عبد الله فى  
كتاب حفيظ. و ان اليوم فرض لمن على الأرض من غربها و شرقها ان يخرجوا من  
بيتهم مهاجراً الى بلد الذكر بحكم بقية الله امام حى عظيم. ان الذين يبايعون الله يد

الله فوق کلّ شیء و أنّه لا اله الاّ هو لقوی حمید. و لقد فرضنا فی کتاب الملوک ان اذکروا ذکر الله بعد ذکر بقیة الله فی الاذان لآنه على صراط الله فی کلّ لوح حفیظ. ان ارفع هذا الحکم جهرهً و اخرج نفسك مع الذّین اتبعوک فی الأمر علی الفرس القوی بالآلات المکمله قبل ان یرتد الیه طرفک و انّ ذلک لهو العزیز العظیم. و لقد منّا علیک بحکم ربّک قبل التّاس لتکوننّ من النّاصرین. ان اخرج من بیتک و ادعوا التّاس الی دین الخالص و ارسل بمثل ذلک الکتاب الی شطر الأرض من یمینک و الشّمال و لا تخف فی سبیل ربّک من احد فانّ ذلک فضل الله علیک و الله شهید علیم و کفی بذلک الکتاب حجة ذکر اسم ربّک لمن فی السّموات و من فی الأرض و الله خبیر علیم. ولو یشاء لنزل فی کلّ حرفٍ مثل آیات القرآن و الله قویّ عزیز. و سبحان الله ربّک ربّ العرش عمّا یصفون و سلام علی المهاجرین و الحمد لله ربّ العالمین. (۱)

(حضرت نقطه اولی، ص ۱۸۱-۱۸۲)

و نیز حضرت ربّ اعلی در توقیعی چنین می فرماید:

«... فاعرف حقّ الیقین بمثل ما انت فی عین الیقین بعلم الیقین و حقّ الیقین فانّ الذّی ادعی (حاج محمّد کریم خان) الیوم امر کاظم سلام الله علیه فی ضلال مبین و ان نسبه مکذّب امره لآنه لا یزال یرتد الیه لآنه بنص کاظم و اجماع الفئة لا فی ذریة المعروفة (قاجار) ولو کانوا مؤمنین ثمّ آیه وجهه (کوسج) لتکون مکذّب دعواه بما ذکر الصادق علیه السّلام فی حدیث المفضل بانّه من سیئة منه و دلیل بان من التّی خبت لا یخرج الا نکدا و ان ذلک فی مقام الجسد و اما العلم فلا حظ لاحد بمثلی و لا قدرة لاحد بشأنی لانی اکتب اذا شاء الله فی بعض النهار صحیفة کما ثبت المیزان بین ایدی رجال الاعیان و انی الی الان مع ما کنت فی السفر و ایام الخوف قد جرى من قلمی اربعون نسخة مبارکة التّی منها خمسة عشر صحیفة فی المناجات و مثلها فی علم الاشارات و الخطب و الدرايات و کتاب عدل و ما سطر فی الآيات و مادونها قد سرق فی سبیل الحج...». (۲)

(ظهور الحق، ج ۳، ص ۲۷۲)

## صحیفه شرح دعای غیبت

حضرت ربّ اعلی در صحیفه‌ای که در شرح دعای زمان غیبت مرقوم فرموده‌اند درباره فتنه شیخیّه چنین می‌فرمایند:

«... ولو ان اهل الخوارج قد صدقوا بولاية على [عليه السّلام] و حجية ما في يديه لم يخرجوا يوم المصحف بقول الحقّ انا كلام الله الناطق و كذلك حكم ما كذبوا من فتنه الشيخية الذين هاجروا اليّ لو صدقوا حجّية الحجة [في يدي] لم يكذبوا ابداً و ان الان لا مفر لهم بان يقرّوا لانفسهم عبادة الشيطان لانه ان كان تصديقهم و خروجهم حقاً عبدوا الله و بعد ذلك لما كفرّوا عبدوا الشيطان و ان كانوا يقولون لا نميز اولاً بين الداعي بانه من الله او من الشيطان فمن لم يميز اولاً بين دعوة الرحمن و دعوة الشيطان كيف يميز آخرأ و من لم يوقن بان الداعي هو الحقّ من عند الله كيف يخرج من بيته و كتب اليّ كتاب التصديق لان الفحص من الشكّ و الشكّ ليس من الحقّ ففي كلّ الدلائل لا مفر للمكذّبين الا ان يقرّوا بعبادة الشيطان في تصديقهم او في تكذيبهم و من يعبد الشيطان لا خير له و ليس له عند نفسه دليل يطمئن به وله خزي في الحياة الدنيا و في الآخرة عذاب عظيم...» (۳)

(مجموعه آثار، شماره ۶۰، ص ۶۴-۶۵)

و نیز حضرت ربّ اعلی در یکی از توفیعات مبارکه درباره حاجی محمد کریم خان کرمانی (اثیم) چنین می‌فرمایند:

«... انا اوعدنا الاثیم بالعذاب الالیم و السموم و الحمیم و نار الجحیم قد قضی الوعد ذق يا ايّها العزيز الكريم...»

(قاموس ايقان، ج ۲، ص ۴۲-۴۳)

## یادداشت‌ها

- ۱- در این توقیع منبع فقراتی از آیات قرآنیّه مذکور شده است. از جمله عبارت "ان ادخلوا الباب سجدا" ناظر به آیه ۵۸ سوره بقره -۲ است. و عبارت "لو اجتمع الانس..." ناظر به آیه ۸۸ سوره اسراء -۱۷ است. برای ملاحظه شرحی مبسوط درباره "بقیة الله" به دایرةالمعارف تشیع (ج ۳، ص ۳۸۲-۳۸۳) مراجعه فرمائید.
- ۲- حدیث مفصل که در این توقیع منبع به آن اشاره شده در بحارالانوار (ج ۵۳، ص ۱-۳۸) نقل گردیده است.
- ۳- خوارج نام گروهی از پیروان حضرت امیرالمؤمنین است که پس از ماجرای حکمیّت و با توسّل به شعار "لا حکم الاّ الله" از بیعت و حمایت آن حضرت خارج شده و بر علیه حضرت امیر به جنگ پرداختند. شرح مفصّل مطالب مربوط به خوارج در دایرةالمعارف تشیع (ج ۷، ص ۲۹۵-۳۰۰) مندرج است.
- اشارات حضرت نقطه اولی مندرج در این فقره از صحیفه مبارکه راجع به افرادی از فتنه شیخیّه است که ایمان به آن حضرت نیافته و به حاجی محمد کریم خان کرمانی گرائیده‌اند.
- برای ملاحظه فقرات دیگری از این صحیفه به مندرجات فصل اول این کتاب مراجعه فرمائید.

## فصل پنجم

### بخش دوّم

#### از آثار حضرت بهاء‌الله

حضرت بهاء‌الله در کتاب بدیع (ص ۷۲) می‌فرماید:

«... نفوس مشهوره معروفه هیچ کدام موقن نشدند، بلکه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند. از جمله ملاً حسن گوهر و میرزا محیط و میرزا کریم خان و همچنین سایرین که در آذربایجان و اطراف معروف بودند. باری جمیع علمای معروفین، چه از فتنه شیخیّه و چه از فتنه ظاهره، در امرالله توقّف نمودند، بلکه معرض و منکر و نظر به اعراض سلب علم از آن نفوس غافله فرموده‌اند.

ولکن جناب باب اعظم یعنی اوّل من آمن و سبعة عشر انفس که با ایشان بودند چون به شرافت ایمان فائز شدند کلّ عندالله از ادلای علم مذکور، چنانچه می‌فرماید این نفوس در جمیع اسماء حسنی ابواب رحمتند بر کلّ ناس، و در بیان پارسی به تفصیل مذکور و مسطور، ملاحظه نمایند. منتهی جدّ و جهد را نموده که در یوم ظهور از هیچ امری محتجب ننماید و ناظر به هیچ شیء عمّا خُلق و یُخلق نشوید، چه که هر نفسی در آن یوم در اقلّ من آن به شیء غیر حقّ ظاهر شود به قدر همان از شریعة قرب بعید خواهد بود...» (۱)

و نیز جمال قدم در کتاب مستطاب ایقان چنین می‌فرماید:

«... باری، چون معنی علم را ادراک ننموده‌اند و افکار مجعوله خود را که ناشی از مظاهر جهل شده، اسم آن را علم گذاشته، بر مبدأ علوم وارد آورده‌اند آن چه



دیده‌اید و شنیده‌اید. مثلاً در کتاب یکی از عباد (۲) که مشهور به علم و فضل است و خود را از صناید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را ردّ و سبّ نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحاً و تصریحاً مشهود است. و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم. هر چند این بنده اقبال به ملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم ولیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائین بعد از معرفت و بصیرت داده شود. باری، کتب عربیه او به دست نیفتاد تا این که شخصی روزی ذکر نمود کتابی از ایشان که مسمی به "ارشاد العوام" است در این بلد یافت می‌شود. اگرچه از این اسم رائحه کبر و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سیل نفس و هوی سالکند و در تیه جهل و عمی ساکن، گویا حدیث مشهور را فراموش نموده‌اند که می‌فرماید: "العلم تمام المعلوم و القدره و العزّة تمام الخلق". با وجود این کتاب را طلب نموده، چند روز معدود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد. از قضا مرتبه ثانی جانی به دست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود. ملاحظه شد که قریب بیست علم او آزید، شرط معرفت معراج نوشته‌اند و همچو مستفاد شد که اگر نفسی این علوم را درست ادراک نموده باشد به معرفت این امر عالی متعالی فائز نگردد. و از جمله علوم، علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فائیه مردوده را شرط ادراک علوم باقیه قدسیه شمرده. سبحان الله، با این ادراک چه اعتراضات و تهمت‌ها که به هیاکل علم نامتناهی الهی وارد آورده. فنعم ما قال:

متّهم داری کسانی را که حقّ کرد امین مخزن هفتم طبق

و یک نفر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم و عقول ملتفت این مزخرفات نشده. با این که بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویدا است که این گونه علم‌ها لم یزل مردود حقّ بوده و هست. و چگونه علومی که مردود است نزد علمای حقیقی، ادراک آن شرط ادراک معارج می‌شود با این که صاحب معراج حرفی از

این علوم محدودهٔ محجوبه حمل نفرموده و قلب منیر آن سید لولاک از جمیع این اشارات مقدّس و منزّه بوده؟ چه خوب می گوید:

جمله ادراکات بر خرهای لنگک      حقّ سوار باد پیران چون خدنگ

والله هر کس بخواهد سرّ معراج را ادراک نماید و یا قطره‌ای از عرفان این بحر بنوشد اگر هم این علوم نزد او باشد یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد البتّه باید پاک و منزّه نماید تا سرّ این امر در مرآت قلب او تجلّی نماید. و الیوم متغمّسان بحر علوم صمدانی و ساکنان فُلک حکمت ربّانی مردم را از تحصیل این علوم نهی می فرمایند و صدور منیرشان بحمدالله منزّه از این اشارات است و مقدّس از این حجبات. حجاب اکبر را که می فرماید: "العلم حجاب الاکبر" به نار محبّت یار سوختیم و خیمهٔ دیگر برافراختیم و به این افتخار می نمایم که الحمدلله سبحات جلال را به نار جمال محبوب سوختیم و جز مقصود در قلب و دل جا ندادیم نه به علمی جز علم به او متمسّکیم و نه به معلومی جز تجلّی انوار او متشبّث.

باری، بسیار متعجّب شدم، در این بیانات ندیدم مگر این که می خواهد بر مردم برساند که جمیع این علوم نزد ایشان است با وجود این که قسم به خدا نسیمی از ریاض علم الهی نشنیده و بر حرفی از اسرار حکمت ربّانی اطلاع نیافته. بلکه اگر معنی علم گفته شود البتّه مضطرب شود و جبل وجود او منکک گردد. با وجود این اقوال سخیفه، بی معنی چه دعوی‌های زیاده از حدّ نموده. سبحان الله، چقدر متعجّبم از مردمی که به او گرویده‌اند و تابع چنین شخصی گشته‌اند. به تراب قناعت نموده و اقبال جسته‌اند و از ربّ الارباب معرض گشته‌اند و از نغمهٔ بلبل و جمال گل به نعیب زاغ و جمال کلاغ قناعت نموده‌اند.

و دیگر چه چیزها ملاحظه شد از کلمات مجعولهٔ این کتاب. فی الحقیقه حیف است که قلم به تحریر ذکر آن مطالب مشغول شود و یا اوقات مصروف به آن گردد ولیکن اگر محکمی یافت می شد حقّ از باطل و نور از ظلمت و شمس از ظلّ معلوم می آمد. از جمله علومی که این مرد مدّعی به آن شده صنعت کیمیاست. بسیار طالبیم که سلطانی و یا نفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ به

علم شهود و از قول به فعل از ایشان طلب نماید و این بی علم فانی هم که دعوی این گونه علوم ننموده و بلکه کون این علوم و فقدان آن را علت علم و جهل نمی دانم با این مرد در همین فقره قیام نمائیم تا صدق و کذب معلوم شود. ولیکن چه فائده، از ناس این زمان جز زخم سنان ندیده‌ام و غیر سم قاتل چیزی نچشیده‌ام. هنوز اثر حدید بر گردن باقی است و هنوز علائم جفا از تمام بدن ظاهر. و در مراتب علم و جهل و عرفان او در کتابی که ترک نشد از آن امری ذکر شده، این است که می فرماید: "ان شجرة الزقوم طعام الاثیم"۱. و بعد بیانات دیگر می فرماید تا این که منتهی می شود به این ذکر: "ذُقْ اَنْتَ الْعَزِيزَ الْكَرِيمَ"۲. ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شده. و این شخص هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح عبد ائیم ذکر نموده: ائیم فی الکتاب و عزیز بین الانعام و کریم فی الاسم. تفکر در آیه مبارکه نموده تا معنی "و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین"۳ درست در لوح قلب ثبت شود. با وجود این جمعی معتقد او شده و از موسی علم و عدل اعراض نموده به سامری جهل تمسک جسته‌اند و از شمس معانی که در سماء لایزالی الهی مُشرق است معرض گشته‌اند و کأن لم یکن انگاشته‌اند...» (۳)

(کتاب ایقان، ص ۱۲۱-۱۲۶)

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر در اشاره به علومی که حاجی محمد کریم خان کرمانی آنها را بنا به فرموده حضرت بهاء الله در متن کتاب ایقان، "شرط معرفت معراج نوشته‌اند" چنین می فرمایند:

«... سبحان الله شخص کرمانی علومی که ذکر نموده محض افتخار بوده غافل از آن که از هر یک از آن چه نوشته باید سالها قلب را از آن طاهر نماید و به حق رجوع کند ای عالم اگر در تو گوشی هست بشنو نقطه بیان روح ما سواه فداه می فرماید اگر یک آیه از آیات من یظهره الله تلاوت کنی اعزتر خواهد بود عندالله از آن که کل بیان را ثبت کنی زیرا که در آن روز آن یک آیه تو را نجات می دهد

(۱) سورة دخان، آیه ۴۳-۴۴

(۲) سورة دخان، آیه ۴۹

(۳) سورة انعام، آیه ۵۹

ولی کلّ بیان نمی دهد...».

(مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۱۱)

یکی از آثار مهمّه مفصله حضرت بهاء الله خطاب به حاجی محمد کریم خان کرمانی لوح موسوم به لوح قناع است که متن آن در مجموعه الواح (ص ۶۶ - ۸۷) به طبع رسیده و ذیلاً نیز به درج آن خواهد پرداخت. این اثر که از امّهات آثار حضرت بهاء الله محسوب می گردد حاوی اشارات، کنایات و مباحث عمده کلامی و ادبی است که شرح و بسط کامل آنها در این مقام میسر نمی باشد اما خوشبختانه بسیاری از مندرجات این اثر منبع در محاضرات جلد سوم شرح و تفصیل شده و نیز در مقاله "نظری به لوح قناع" که در سفینه عرفان (ج ۴، ص ۱۷۰ - ۱۹۱) به طبع رسیده و در مقاله «معمای شیخ احمد احسائی»، که در پژوهشنامه (سال سوم، شماره اول، صفحه ۱۱۳ - ۱۳۳) مندرج گشته، مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است.

درباره نزول لوح قناع حضرت بهاء الله در یکی از الواح جناب زین المقرّین

چنین می فرماید:

«بسم الله الامنع الاقدس الابهی - قد فزت بزيارة کتابک الکریم قبلته و حضرت به تلقاء الوجه... در این ایام از مصدر امر الواحی در جواب یکی از معرضین که در نامه جناب آقا میرزا جمال الدین علیه بهاء الله اعتراض نموده بود از ساحت اقدس نازل عنایة لعبد سواد آن ارسال شد مخصوص جناب آقائی آقا سید مهدی علیه بهاء الله الابهی مأمور که بنویسند و خدمت آن جناب بفرستند و از مصدر امر امر شده که مخصوص سواد آن لوح را به ارض خ به جناب اصدق علیه بهاء الله بفرستند چون اصل اعتراض را حاجی محمد کریم خان نموده لذا از برای شیخیّه که فی الجمله به حقّ توجه نموده اند بسیار مفید است، عسی الله ان يحدث بذلک امر...».

با توجه به مطالب فوق متن کامل لوح قناع را مندرج می سازد:

«یکی از احبای الهی مکتوبی به یکی از علمای معروف نوشته و در آن مکتوب سؤالات چندی نموده و از قراری که استماع شد عالم مذکور از معانی غافل شده به الفاظ تمسک جسته و اعتراض نموده، لیدحض الحقّ بما عنده. ولكن غافل از این که یحقّق الله الحقّ بکلماته و یقطع دابر المشرکین. اول آن مکتوب به این کلمات

مزین:

## الحمد لله الذی قد كشف القناع عن وجه الأولياء

عالم مذکور اعتراض نموده که این عبارت غلط است و صاحب این مکتوب گویا به حرفی از علم و اصطلاحات قوم فایز نشده چه که قناع مخصوص رؤس نساء است. به اعتراض بر الفاظ مشغول شده و غافل از این که خود از علم و معلوم هر دو بی بهره مانده اصحاب الهی الیوم این علومی را که او علم دانسته ننگ می دانند. علمی که محبوب است آن بوده که ناس را به حق هدایت کند بعد از آن که نفسی به آن فایز نشد آن علم حجاب اکبر بوده و خواهد بود و اعتراضات او دیده نشد مگر همین یک فقره که آن هم شنیده شد و آن فقره به منظر اکبر رسید. لذا از مظهر امر در جواب اعتراض او این لوح ابداع اقدس اطهر نازل که شاید ناس به امثال این اعتراضات از مالک اسماء و صفات محروم نمانند و کلمه علیا را از کلمه سفلی تمیز دهند و به شطر الله العلیّ الأعلیّ توجّه نمایند، من اهتدی فلنفسه و من اعرض ان الله لغنی حمید:

## بسم الله العلیم الحکیم

یا ایها المعروف بالعلم والقائم علی شفا حفرة الجهل. انا سمعنا بأنک اعرضت عن الحق و اعترضت علی احد من احبائه الذی ارسل الیک کتاباً کریماً لتکون مقبلاً الی الله ربک و رب العالمین. و انک اعترضت بکلمة منه و اتبعت سنن الجاهلین و بذلک ضیعت حرمتک بین عباد الله لأننا باعترضک وجدناک علی جهل عظیم. انک ما اطّلت بقواعد القوم و اصطلاحاتهم و ما دخلت روضة المعانی و البیان و کنت من الغافلین و ما عرفت الفصاحة و البلاغة و لا المجاز و لا الحقیقة و لا التشبیه و لا الاستعارة، لذا نلقى علیک ما تطّلع به علی جهلک و تكون من المنصفین.

انک لو سلکت سبل اهل الأدب ما اعترضت علیه فی لفظ القناع و لم تكن من المجادلین، و عن ورائه اعترضت علی کلمات الله فی هذا الظهور البدیع. اما سمعت ذکر المقنّع و هو المعروف بالمقنّع الکندی و هو محمّد بن ظفر بن عمیر بن فرعان بن قیس بن اسود، و کان من المعروفین. انا لو نرید ان نذکر آباءه واحداً بعد واحد الی ان ینتهی الی البدیع الأوّل لنقدر بما علّمنی ربّی علوم الأوّلین و الآخرین، مع الذی ما قرأنا علومکم و کان الله علی ذلک شهید و علیم. و انه اجمل الناس وجهاً و اکملهم خلقاً و اعدلهم قواماً. فانظر فی کتب القوم لتعرف و تكون من العارفین و کان اذا

اسفر اللثام عن وجهه اصابته العين فيمرض لذا لا يمشى الا مقنعا اى مغطئا وجهه، كذلك ذكر فى كتب العرب العرباء و الأدباء و الفصحاء. فانظر فيها لعل تكون من المطلعين.

و انه لهو الذى يضرب به المثل فى الجمال كما يضرب بزرقاء اليمامة فى حدة البصر و بابن اصمغ فى سعة الرواية لو انت من العالمين. و كذلك فى طلب الثار بالمهلهل و الوفاء بالسؤال و جودة الرأى بقيس ابن زهير و الجود بحاتم و الحلم بمعن بن زائدة و الفصاحة بقس بن صاعدة و الحكمة بلقمان و كذلك فى الخطبة بسحبان وائل و الفراسة بعامر بن طفيل و الحذق باياس بن معوية بن القرّة و الحفظ بحماد.

هؤلاء من مشاهير العرب الذين ترسل بهم الأمثال. طالع فى الكتب لعل لا تدحض الحق بما عندك و تكون من المتنبهين و توقن بأن علماء الأدب استعملوا لفظ القناع فى الرجال كما ذكرناه لك ببيان ظاهر مبين. ثم اعلم بأن القناع مخصوص بالنساء و يسترن به رؤوسهن و لكن استعمل فى الرجال و الوجه مجازاً ان انت من المطلعين و كذلك اللثام مخصوص بالمرأة يقال لثمت المرأة، اى شدت اللثام على فمها ثم استعمل فى الرجال و الوجه كما ذكر فى كتب الأديبة، اسفر اللثام عن وجهه، اى كشف النقاب. اياك ان تعترض بالكلمات على الذى خضعت الآيات لوجهه المشرق المنير. خف عن الله الذى خلقك و سواك و لا تشمت الذين آمنوا و انفقوا انفسهم و اموالهم فى سبيل الله الملك العزيز القدير.

قل ما كان مقصودنا فيما ارسلناه اليك الا بأن تكون متذكراً فيما فرطت فى جنب الله و تتخذ لنفسك اليه سبيلاً. انا اردنا هدايتك و أنك اردت ضرنا و استهزئت بنا كما استهزء قوم قبلك و هم حينئذ فى اسفل الجحيم. أنك من الذين اذا نزل القرآن من لدى الرحمن قالوا ان هذا الا اساطير الأولين و اعترضوا على اكثر آياته. فانظر فى الاتقان ثم كتب اخر لترى و تعلم ما اعترضت به من قبل على محمد رسول الله و خاتم النبيين اذ عرفناك نفسك لتعرفها و تكون على بصيرة بديع.

قل عند ربى خزائن العلوم و علم الخلايق اجمعين. ان ارفع رأسك عن فراش الغفلة لتشهد ذكر الله الأعظم مستويًا على عرش الظهور كاستواء الهاء على الواو. قم عن رقد الهوى ثم اتبع ربك العلى الأعلى. دع ما عندك عن وراك و خذ ما اتاك

من لدى الله العزيز الحكيم.

قل ان يا ايها الجاهل فانظر في كلمات الله بصره لتجدهنّ مقدّسات عن اشارات القوم و قواعدهم بعد الذي عنده علوم العالمين. قل ان آيات الله لو تنزل على قواعدكم و ما عندكم أنّها تكون مثل كلماتكم يا معشر المحتجين. قل أنّها نزلت من مقام لا يذكر فيه دونه و جعله الله مقدّساً عن عرفان العالمين و كيف انت و امثالك يا ايها المنكر البعيد. أنّها نزلت على لسان القوم لا على قواعدك المجعولة يا ايها المعرض المريب فانصف بالله لو توضع قدرة الدنيا و من عليها في قلبك هل تقدر ان تقوم على امر يعترض عليه الناس و عن ورائهم الملوك و السلاطين؟ لا فوربّي لا يقوم احد و لن تستطيع نفس الا من اقامه الله مقام نفسه و أنّه هو هذا و ينطق في كلّ شيء بأنّه لا اله الا هو الواحد الفرد المعتمد العليم الخبير. لو يتكدّر منك قلب احد من خدام السلطان في اقل من آن لتضطرب في الحين و أنّك لو تنكرني في ذلك تصدّقتي عباد الله المخلصون و مع ذلك تعترض على الذي اعترض عليه الدّول في سنين معدودات و ورد عليه ما بكت عنه روح الأمين الى ان سجن في هذا السّجن البعيد.

قل ان افتح البصر ان الأمر علا و ظهر و الشّجر ينطق بأسرار القدر. هل ترى لنفسك من مفرّ تالله ليس لأحد مفرّ و لا مستقرّ الا لمن توجه الى منظر الأكبر مقرّ الأمن هذ المقام الأطهر الذي اشتهر ذكره بين العالمين. قل أتعترض بالقناع على الذي آمن بسلطان الابداع و الاختراع و الذي اعترض اليوم أنّه من همج رعا عند الله فاطر السموات و الأرضين. قل ان يا ايها الغافل اسمع تغنى الورقاء على افنان سدرة المنتهى و لا تكن من الجاهلين. ان هذا لهو الذي اخبركم به كاظم و احمد و من قبلهما النبيّون و المرسلون اتق الله و لا تجادل بآياته بعد انزالها أنّها نزلت بالفطرة من جبروت الله ربّك و ربّ العالمين و أنّها لحجّة الله في كلّ الأعصار و لا يعقلها الا الذينهم انقطعوا عمّا عندهم و توجهوا الى هذا النّبأ العظيم. يا ايها البعيد لو ان ربّك الرحمن يظهر على حدوداتك لتنزل آياته على قاعدة التي انت عليها، تب الى الله و قل:

سبحانك اللهم يا الهى انا الذي فرطت في جنبك و اعترضت على ما نزل من عندك ثم اتبعت النفس و الهوى و غفلت عن ذكرك العلىّ الأبهى، اذأ يا الهى لا تأخذنى بجريراتي. طهرنى عن العصيان ثم ارسل علىّ من شطر فضلك روايح الغفران ثم قدر لى مقعد صدق عندك ثم الحقنى بعبادك المخلصين. يا الهى و

محبوبی لا تحرمنی عن نفحات کلماتک العلیا و لا من فوحات قمیصک الأبھی ثم ارضنی بما نزل من عندک و قدر من لدنک و انک فعّال لما تشاء و انک انت الغفور الجواد المعطى الکریم.

اسمع قولی دع الاشارات لأهلها و طهر قلبک عن کلمات الّتی تورث سواد الوجه فی الدّارين ان اطلع عن خلف الحجبات و الاشارات و توجه بوجه منیر الی مالک الأسماء و الصّفات لتجد نفسک فی اعلى المقام مقام الّذی انقطعت عنه اشارات المریین. کذلک نصحک قلم الأعلى، ان استنصحت لنفسک و ان اعرضت علیها ان ربک الرّحمن لغنیّ عمّا کان و عمّا یكون و انه لهو الغنیّ الحمید.

به لسان پارسی ذکر می شود که شاید عرف قمیص رحمانیه را از کلمات منزله پارسیه ادراک نمائی و منقطعاً عن الأشطار به شطر احدیه توجه کنی اگرچه هر طیری از کدس رحمت رحمانیه و خرمن حکم صمدانیه نصیب نبرده و قادر بر التقاط نه. طیر بیان باید تا در هواء قدس رحمن طیران نماید و از خرمن های معانی قسمت برد. تا قلوب و افئده ناس به ذکر این و آن مشغول از عرف رضوان محروم. بشنو نصح این مسجون را و به بازوی یقین سدّ محکم متین بنا کن شاید از یاجوج نفس و هوی محفوظ مانی و به عنایت خضر ایام به کوثر بقا فائز شوی و به منظر اکبر توجه نمائی.

دنیا را بقائی نه و طالبان آن را وفائی مشهود نه، لا تطمئنّ من الدّنيا فکّر فی تغییرها و انقلابها. این من بنا الخورنق و السّدیر؟ و این من اراد ان یرتقی الی الاثیر؟ کم من قصر استراح فیہ بانیه فی الاصل بالعافیة و الخیر و غداً ملکه الغیر. کم من بیت ارتفعت فی العشیّ عنه القهقهة و شدوا الزرقاء و فی الاشرار نحیب البکاء. ای عزیز ما ذلّ و ای امر ما بدّل و ای روح ما راح و ای ظالم شرب کأس الفلاح.

و همچنین به علوم ظاهره افتخار منما و فوق کلّ ذی علم علیم. فاعلم لكلّ صارم کلال و لكلّ فرح ملال و لكلّ عزیز ذلّة و لكلّ عالم زلّة. تقوی پیشه کن و به دبستان علم الهی وارد شو، اتقوا الله یعلمکم الله. قلب را از اشارات قوم مقدّس نما تا به تجلیات اسماء و صفات الهی منور شود. چشم اعراض بر بند و چشم انصاف بگشا و بر احبای الهی اعتراض مکن. قسم به شمس افق ظهور که اگر از علوم ظاهره هم کما هو حقّها نصیب می بردی هر آینه از لفظ قناع بر دوستان مالک ابداع و



اختراع اعتراض نمی نمودی. صه لسانک عن الأولیاء یا ایها الهائم فی هیماء الجهل و العمی.

مصلحت در آن است که قدری در کتب بیان و بدیع ملاحظه کنی که شاید از قواعد ظاهره مطلع شوی چه که اگر بر حقیقت و مجاز و مقامات تحویل اسناد و استعاره و کنایه مطلع می شدی اعتراض نمی نمودی که قناع در وجه استعمال نشده. به بصر مشرکین در کلمات محبین رب العالمین نظر مکن. و اما القناع و المقنعه دو جامه اند که نساء رؤس خود را به آن می پوشانند مخصوص است از برای رؤس نساء و لکن در رجال و وجه مجازاً استعمال شده و همچنین لثام جامه ای است که نساء به آن دهان خود را می پوشانند چنانچه اهل فارس و ترک به یشماق تعبیر می نمایند و در رجال و وجه مجازاً استعمال شده چنانچه در کتب ادیبه مذکور است. فانظر فی کتب القوم لتجد ما غفلت عنه.

و آن نامه را یکی از احبای الهی به شما نوشته و مقصود او آن که شما را از ظلمت نفسانیّه نجات دهد و به شطر احدیّه کشاند و تو اظهار فضل نمودی و لکن خطاً سهمک، و عند اهل علم شأن و مقدرات معلوم شد. اسمع قولی لا تعترض علی من یدکرک و لا تضجر من یعظک و لا تعقب العطاء بالأذی و علیک بالخضوع عند احبّاء الله رب الآخرة و الأولى. دع العلوم لأنها منعتک عن سلطان المعلوم آثر من یدکرک علیک و قدّمه علی نفسک لو تمشی بلا حذاء و تنوم بلا وطاء و تنوح فی العراء لخیر لک من ان تحزن احداً ممّن آمن و هدی.

یا ایها المهتاض لا تعجل علی الاعتراض و لا تکن کالأرقم للضلاض من عجل فی اللّم سقط فی التدم ان امسک اللسان و القلم عن ردّ مالک القدم. لا تجعل نفسک مستحقاً للّقم فسوف ترجع الی مالک الأمم و تسئل عمّا اکتسبت فی الحیوة الباطلة فی يوم تتقلب فیہ القلوب و الأبصار من سطوة الله المقتدر القهار. الی متی تسلك سبل الفحشاء و تعترض علی مالک الأسماء؟ أنسیت مرجعک و مأواک او غفلت عن عدل مولاک؟ ان امنّت للحد فاتبع ما یأمرك به نفسک و هویک و الا فاسرع الی الذی الی الله دعاک و تدارک ما فات منک فی اولاک قبل اخراک. خف عن الله الذی خلقک و سواک تب الیه ثم اذکره فی صباحک و مساک و ان الیه مرجعک و متواک.

و از آن گذشته که بر کلمات احبّاء الله اعتراض کرده و می‌کنی در غفلت به مقامی رسیده‌ای که بر کلمات نقطه اولی روح ما سواه فداء الذی بشرّ الناس بهذا الظهور هم اعتراض نموده‌ای و کتب در ردّ الله و احبّائه نوشته‌ای. و بذلك حبّط اعمالک و ما کنت من الشّاعرين. تو و امثال تو گفته‌اند که کلمات باب اعظم و ذکر اتمّ غلط است و مخالف است به قواعد قوم. هنوز آن قدر ادراک نموده‌ای که کلمات منزلة الهیّه میزان کلّ است و دون او میزان او نمی‌شود. هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیّه است آن قواعد از درجه اعتبار ساقط.

دوازده سنه در بغداد توقّف شد و آن چه خواستیم که در مجلس جمعی از علما و منصفین عباد جمع شوند تا حقّ از باطل واضح و مبرهن شود احدی اقدام نمود. باری آیات نقطه اولی روح ما سواه فداء مخالف نبوده تو از قواعد قوم بی‌خبری. از آن گذشته در آیات این ظهور اعظم چه می‌گوئی ان افتح البصر لتعرف بأنّ القواعد تؤخذ من کلمات الله المقنن المهيمن القیوم. اگر احزان وارده و امراض جسديّه مانع نبود الواحی در علوم الهیّه مرقوم می‌شد و شهادت می‌دادی که قواعد الهیّه محیط است بر قواعد بریه. نسئل الله بأن یوفّقک علی حبّه و رضاه و أنّه مجیب لمن دعاه. فکر کن در ایامی که فرقان از سماء مشیّت رحمن نازل شد اهل طغیان چه مقدار اعتراض نموده‌اند گویا از نظر شما محو شده لذا لازم شد که بعضی از آن ذکر شود که شاید خود را بشناسی که در حین اشراق شمس محمّدی از افق عزّ صمدانی چه مقدار اعتراض نمودی غایت آن است که در آن ایام به اسم دیگر موسوم بودی، چه که اگر تو از آن نفوس نبودی هرگز در این ظهور بر حقّ اعتراض نمی‌نمودی. از جمله اعتراض مشرکین در این آیه مبارکه بود که می‌فرماید: لا نفرّق بین احد منهم، اعتراض نموده‌اند که احد را مابین نه و به این جهت به کلمه محکمه الهیّه اعتراض و استهزاء نموده‌اند. و همچنین در آیه مبارکه: خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً ثمّ استوی الی السّماء فسویهنّ سبع سموات، اعتراض نموده‌اند که این مخالف آیات دیگر است چه که در اکثر آیات سبقت خلق سماء از ارض نازل شده. و همچنین در آیه مبارکه: خلقناکم ثمّ صوّرناکم ثمّ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم، اعتراض نموده‌اند که سجود ملائکه قبل از تصویر خلق بوده و اعتراضاتی که در این آیه مبارکه الهیّه نموده‌اند البتّه استماع نموده‌اید. و همچنین در آیه مبارکه غافر الذّنب و قابل التّوب

شدید العقاب، اعتراض نموده اند که شدید العقاب صفت مضاف به فاعل است نعت معرفه واقع شده و مفید تعریف نیست. و همچنین در حکایت زلیخا که می فرماید: و استغفری لذنبک انک کنت من الخاطئين، اعتراض نموده اند که باید خاطئات باشد چنانچه از قواعد قوم است در جمع مؤنث. و همچنین در آیه مبارکه: و کلمة منه اسمہ المسیح، اعتراض نموده اند که کلمه تأنیث دارد و ضمیر راجع به کلمه باید مؤنث باشد و همچنین در احدی الکبر و امثال آن.

مختصر آن که قریب سیصد موضع است که علمای آن عصر و بعد بر خاتم انبیا و سلطان اصفیا اعتراض نموده اند چه در معانی و چه در الفاظ و گفته اند این کلمات اکثر آن غلط است و نسبت جنون و فساد به آن معدن عقل داده اند. قالوا انہا ای السور و الآیات مفتریات و به همین سبب اکثری از ناس متابعت علما نموده از صراط حقّ مستقیم منحرف شده و به اصل جحیم توجّه نموده اند و اسامی آن علما از یهود و نصاری در کتب مذکور. و از این گذشته چه مقدار از آیات را که نسبت به امر القیس داده اند و گفته اند که آن حضرت سرقت نموده مثل سورة مبارکه اذ زلزلت و اقربت السّاعة و مدّت ها قضایدی که معروف به معلقات است و همچنین به مجمهرات التي كانت فی الطبقة الثانیة بعد المعلقات بر کلمات الهی ترجیح می دادند تا آن که عنایت الهی احاطه فرمود جمعی به این اعتراضات ممنوع نشده به انوار هدایت کبری مهتدی گشتند و حکم سیف به میان آمد طوعاً و کرهاً ناس در دین الهی وارد شدند آیه السیف تمحو آیه الجهل و بعد از غلبه امر الله بصر انصاف باز شد و نظر اعتراض مقطوع و محجوب و همان معرضین که آیات الله را مفتریات می نامیدند در بعضی از آیات منزله هفتاد محسنات فصاحتیه و بلاغتیّه ذکر نمودند چون بیان در ذکر اعتراضات مشرکین بود دوست نداشتم بیش از آن چه ذکر شد مذکور دارم.

حال قدری انصاف ده و بینک و بین الله حکم کن شکی نبوده که قرآن من عند الله نازل شده و شکی هم نیست که کلمات الهیه مقدّس بوده از آن چه توهم نموده اند چنانچه بعد معلوم و واضح شده که آن اعتراضات از غلّ و بغضا بوده چنانچه بعضی علما جواب بعضی از اعتراضات را به قواعد داده اند و لکن علمه عندنا فاسئل لتعرف نقطة التي منها فصل علم ما كان و ما يكون شاید متنبّه شوی و بر احبای

الهی اعتراض نمائی. جمیع علوم در قبضه اقتدار حقّ بوده و خواهد بود و آن چه از فطرت نازل به فطرت اصلیّه الهیه نازل شده و می شود و این اعتراضات نظر به آن است که این امر به حسب ظاهر قوّت نگرفته و احباء الله قلیلند و اعداء الله کثیر لذا هر نفسی به اعتراضی متشبّث که شاید به این جهت مقبول ناس شود. ای بیچاره تو برو و در فکر عزّت و ریاست باش کجا می توانی در عرصه منقطعین قدم گذاری یعنی نفوسی که از کلّ ما سوا منقطع شده اند و حبّاً لله از ثروت و جاه و ننگ و نام و مال و جان گذشته اند، چنانچه دیده و شنیده ای اولئک عباد الذین قالوا الله ربنا ثم انقطعوا عن العالمین. عنقریب نفوسی در علم ظاهر شوند و به کمال نصرت قیام نمایند و در جواب هر اعتراضی ادله های محکمه متقنه مرقوم دارند چه که قلوبشان ملهم می شود به الهامات غیبیه الهیه. بشنو ندای داعی الی الله را و لا تکن من المحتجین شاید از نجات ایام الهی در این ظهور عزّ رحمانی محروم نمائی، و السلام علی من اتبع الهدی، اگر کسی صاحب شامّه نباشد بر گلستان چه تقصیری راجع؟ بی ذائقه قدر عسل از حنظل شناسد.

صورت مکتوبی از شیخ احمد مرحوم در ذکر قائم ملاحظه شد حال از شما خواهش می نمایم که به انصاف او را معنی نمائی و اگر خود را عاجز یافتی از بحر اعظم الهی سؤال کنی که شاید از فضل و رحمت واسعة الهیه در ظلّ سدره ربّانیّه در آئی و تفصیل آن این که در ایام توقّف در عراق میرزا حسین قمی نزد این عبد آمده مع صورت مکتوب و مذکور داشت که حضرات شیخیّه استدعا نموده اند که این کلمات را معنی و تفسیر نمائید و این عبد نظر به آن که سائلین را طالب کوثر علم الهی نیافت متعزّض جواب نشده چه که لؤلؤ علم الهی از مشاهده اعین غیر حدیده مستور به اگر چه فی الجمله ذکر شد ولیکن به تلویح و اشاره و صورت آن مکتوب بعینه در این لوح نقل شده بدون زیاده و نقصان. و هذه صورة ما کتبه الشیخ الأجلّ الافضل ظهر الاسلام و کعبة الأنام الشیخ احمد الأحسانی الذی کان سراج العلم بین العالمین فی جواب من قال انّ القائم فی الأصلاب، انا ترکنا اوله و کتبنا ما هو المقصود:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اقول روى أنه بعد انقضاء المص بالمر يقوم المهدي عليه السلام والألف قد اتى على آخر الصاد والصاد عندكم اوسع من الفخذين فكيف يكون احدهما [و ايضاً] الواو ثلاثة احرف سته و الف و سته و قد مضت سته الأيام و الألف هو التمام و لا كلام فكيف الستة الأيام الآخر و الألف لما حصل العود لأنه سر التنكيس لرمز الرئيس فان حصل من الغير الاقرار بالسته الباقية تم الأمر بالحجة و ظهر الاسم الأعظم بالألفين القائمين بالحرف الذى هو حرفان من الله اذ هما احد عشر و بها ثلاثة عشر فظهر واو الذى هو هاء فأين الفصل ولكن الواحد ما بين الستة و الستة مقدّر بانقضاء المص بالمر فظهر سر الستة و الستين فى سدسها الذى هو ربعها و تمام السدس الذى هو الربع بالألف المندمجين فيه و سره تنزل الألف من النقطة الواسعة بالسته و الستة و نزل الثانى فى الليلة المباركة بالأحد عشر و هى هو الذى هو السرّ و الاسم المستسرّ الأوّل الظاهر فى سرّ يوم الخميس فيستتم السرّ يوم الجمعة و يجرى الماء المعين يوم تأتى السماء بدخان مبين هذا و الكلّ فى الواو المنكوسة من الهاء المهموسة فأين الوصل عند مثبت الفصل ليس فى الواحد و لا بينه غير و الألف لكان غير واحد و تلك الأمثال نضربها للناس ولكن لا يعقلها إلا العالمون. انتهى

نشهد بأنّ كلّ كلمة من هذه الكلمات الدريّات لبر معطّلة فيها ماء حيوان و ستر فيها غلام المعانى و البيان و ما ورد عليها سيّارة الطّلب ليدلى دلوها و يخرج به غلام العلم و يقول تبارك الله الذى فى قبضته ملكوت العلم و أنّه على كلّ شىء محيط. و كذلك نشهد بأنّ كلّ حرف منها لزجاجة فيها اشتعل سراج العلم و الحكمة ولكن ما استضاء منه احد إلا من شاء الله و أنّه على كلّ شىء قدير.

بارى، مقصود آن كه اين كلمات به بيان واضح مبين تفسير شود و السلام على من اتبع الحقّ و انك ان لم تتبّع امر مولاك عسى الله ان يظهر منك من يتوجّه الى مولا و ينقطع عمّا سواه و أنّه لهو العليم الحكيم. (۴)

لوحى ديگر كه از قلم جمال قدم خطاب به حاجى محمد كريم خان كرمانى نازل شده چنين است:

## هو القهار

ان يا كريم ان استمع نداء ربك الأبهى من السدرة المنتهى ينطق أنه لا اله الا هو المهيمن القيوم. دع الكأس ثم اسرع الى البحر الأعظم تالله لا يغنيك اليوم لو تمسك بما خلق بقوله كن فيكون. ضع الكتب و الاشارات قد ظهر مالک الأسماء و الصفات بقدره و سلطان. ان امسك قلمك و استمع لما يوحى من القلم الأعلى و سبح بحمد ربك فى هذا اليوم الذى فيه زلت الأقدام. هل ينفعك من حولك؟ لا و منزل الآيات. سوف تفنى الدنيا و لا تجد لنفسك من وال. تالله قد انتشرت اجنحة الطاووس فى الفردوس و غنت الوراق على الأفنان بفنون الألحان و نسمع من المجرمين نعيق الغراب ان اقبل الى قبلة الآفاق أنه لصراط الأعظم بين الأمم كذلك تبناك و هديناك سواء الصراط ان سمعت لنفسك و ان اعرضت أنه لهو الغنى المقندر العزيز الجبار. (٥)

و نیز حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس (فقره ١٧٠) درباره حاجى محمد كريم خان کرمانى چنین مى فرماید:

«اذكروا الكريم اذ دعوانه الى الله أنه استكبر بما أتبع هواه بعد اذ ارسلنا اليه ما قرّت به عين البرهان فى الامكان و تمت حجة الله على من فى السموات و الارضين. انا امرناه بالاقبال فضلاً من الغنى المتعال أنه ولى مدبراً الى ان اخذته زبانية العذاب عدلاً من الله انا كنا شاهدين». (٦)

حضرت بهاء الله در لوح سيّد مهدى دهجى چنین مى فرماید:

«ان يا مهدى ان انظر من افق البداء انوار وجه ربك العلى الأبهى... قد نزل للائيم [حاجى محمد كريم خان کرمانى] من لدن ربك الشديد ما ينبغى له و ما ارسلناه الى الحين سوف يرى قهر ربّه و يجد نفسه فى اسفل الجحيم...». (٧)

و نیز حضرت بهاء الله در لوح جناب عبدالرحيم يزدى چنین مى فرماید:

«ذكر من لدنا لمن فاز بالمصائب و البلايا كما فاز مولاه مالک الاسماء... انا اخذنا قائد الجهل الذى ادعى العلم [حاجى محمد كريم خان کرمانى]، كذلك يقضى الله ما نزل فى الألواح ان ربك لهو المقندر القدير. انا ارسلنا اليه لوحاً لا يعادله ما فى السموات و الأرض أنه نبذ لوح الله بما اتخذ هواه الا أنه من اصحاب السعير به اشتعلت نار الفتنة بين البرية و ورد على احبتي ما ناح به القلم الأعلى فى جبروت البقاء فلما

جاء الموت و رأى العذاب ناح كنوح الفاقدين اذاً ما نفعه شىء من اعماله و كان من الأخرين سوف يأخذ الله عباد الذين ظلموا كما اخذ من قبل ان ربك لهو القوى العظيم كبر من قبلى على وجه التى آمنت بربها و اقبلت الى كعبة الله العزيز الكريم...». (۸)

و نیز جمال قدم در یکی دیگر از الواح مبارکه که به اعزاز جناب میرزا محمد تقی افغان عزّ نزول یافته چنین می‌فرمایند:

«الحمد لله الذى ظهر و اظهر امره بسطان ما منعه الضواء و ما خوفته سطوة الاشقياء... حاجی میر کریم خان در هر سنه بر این امر اعظم ردّی نوشته و به گمان خود نصرت دین نموده و اسم کتاب اولش این بوده تیر شهاب ردّاً على الباب و صاحب ناسخ التواریخ نوشته آن چه را که سبب فرع اکبر بوده. وقتی از اوقات این کلمه علیاً از لسان مالک ملکوت اسماء ظاهر، قوله تعالی: یا عبد حاضر گاهی حقّ جلاله به سفراء خود تبلیغ امر می‌فرماید و هنگامی به اعدا. بعد از رجوع تیر آفاق به عراق کلّ می‌دانند که امر مستور بود و خبری از آن مذکور نه و به مفاد و نفخ فیه اخری هر یوم به کلمه‌ای نطق فرمودند و آن کلمه نور بود از برای مقبلین و نار بود از برای منکرین و این نور و نار هر دو منادی امر واقع. مقبلین به روح و ریحان اهل امکان را به حجّت و برهان حقّ جلّ جلاله به افق ظهور دعوت می‌نمودند و منکرین به نار بغضا مشتعل و در جهات به ضوضا من غیر شعور امر را انتشار می‌دادند، من یقدر ان یمنع ما اراده الله بقوته و قدرته و سلطانه قد ظهر و اظهر ما اراد الله هو الفرد المقتدر العزيز الوهاب. انتهى...». (۹)

و نیز در لوحی که به اعزاز جناب آقا شیخ محمد به تاریخ ۲۲ ربیع الاول سنه ۱۳۰۳ ه. ق/ ۱۸۸۵م از لسان میرزا آقاخان خادم الله عزّ نزول یافته جمال قدم چنین می‌فرمایند:

«الحمد لربنا الذى اظهر من القطرة امواج البحر و من الذرة انوار الشمس... سبحان الله كورهای عالم بر سید عالم اعتراض نموده‌اند آیا به کدام حبل متمسکند و به چه ذیلی متشبّث آیا ملاً بیان اراده نموده‌اند به مثل حزب شیعه مشی نمایند و به اعمال آن نفوس تمسک جویند و یا به مثل اقوال ایشان تکلم نمایند؟ ای صاحبان بصر آخر اعمال آن نفوس و ثمرات آن را به چشم ظاهر دیده‌اید از حقّ جلّ جلاله بخواید

آن چه را که سبب نجات و فلاح است.

آن حزب بعد از هزار و دویست سنه ارتکاب نمودند عملی را که شداد نمود و فرعون ارتکاب نکرد چه که فرعون به مجرد قول بر کلیم فتوی نداد و این حزب ضالّه شیعه در سنه اول ظهور از علما و تبعه کل بر کفر آن جوهر وجود فتوی دادند. حاجی محمد کریم خان که رأس شیخیه بود عمل نمود آن چه را که اهل جنت علیا نوحه نمودند، در هر سنه کتابی بر ردّ حقّ جلّ جلاله می نوشت و حال نفوسی که در اول از مرده او محسوب بوده اند بر سدره منتهی اعتراض نموده و می نمایند، افّ لهم و لانصافهم ثمرات اعمال این نفوس هم بعد از هزار سنه و ازید به مثل ثمرات حزب قبل خواهد بود...» (۱۰)

و نیز جمال اقدس ابھی در لوحی دیگر که به اعزاز جناب طیب به تاریخ محرم سنه ۱۳۰۷ه. ق/ ۱۸۸۹م نازل شده چنین می فرمایند:

«الحمد لله بلایا از هر جهت مشهود و رزایا بسیار و خارج از احصاء اختیار... ذکر رساله ائیم [حاجی محمد کریم خان کرمانی] و اخذ آن را مرقوم داشتید، نعم ما عملتم. آن غافل هتاک تا آخر ایامش به ردّ مولایش مشغول بود آیا بعد از ادعای غایت قصوای علوم و فنون و صرف عمر در اوهام و ظنون چه حاصل نموده؟ لعمر ربنا ائیم فی الاسم و عزیز بین الأنعام. از اول امر سالی یک رساله بر ردّ مشرق حکمت و مهبط علم نوشته، معلوم نشد از ظهور حضرت شیخ مرحوم علیه رحمة الله و عنایته چه فهمیده بود، به قطره ای از آن بحر نرسید و به حرفی از آن کتاب فائز نشد و حال ادراک نموده که چه کرده، انّ البصیر یری الأئیم فی السعیر. اگر در یک ساعت منقطعاً عن النفس و الهوی در آن چه ظاهر شده تفکر می نمود فائز می شد به آن چه که سبب نجات و فلاح است و لکن عملی که سبب تحصیل این مقام است به آن فائز نشد لذا به مبدئش راجع گشت، انا لله و انا الیه راجعون...» (۱۱)

و نیز در لوح حاجی میرزا حسن که به تاریخ ۲۹ محرم سنه ۱۳۰۷ه.

ق/ ۱۸۸۹م مورخ می باشد چنین مسطور است:

«الحمد لله الذی کسر اصنام الظنون باسمه القیوم... حاجی محمد کریم خان کرمانی سالی یک کتاب ردّ بر حضرت نقطه اولی روح ما سواه فداه نوشته و همچنین سپهر در تاریخ خود نسبت هائی به آن حضرت داده که هر بصیری خون



گریست و هر خبییری ناله نمود، نشکو بئنا و حزنا الی الله.

باری به آتش حرص و هوی سوختند و شاعر نیستند و شعله طمع به شأنی اخذشان نموده که قلم و مداد از ذکرش عاجز و قاصر، الهی الهی تسمع مفتریاتهم و تری ما ورد علی اولیائک من طغاة خلقک و بغاة عبادک اسئلک بأمواج بحر قدرتک ان تؤید الذین اوقدوا نار الظلم فی بلادک و دیارک و نشروا مفتریات انفسهم تضييعاً لأمرک ان یرجعوا الیک و یعترفوا بما عملوا فی ایامک انک انت الثواب الغفور الرحیم...» (۱۲)

و نیز حضرت بهاء الله در لوح آقا میرزا آقای افغان که به تاریخ ۲۱ ربیع الاول سنه ۱۳۰۷ ه. ق. ۱۸۸۹ م مورخ می باشد چنین می فرماید:

«حمد مقدس از ظنون اهل امکان حضرت قیوم را لایق و سزا که اعراض معرضین و انکار منکرین و سطوت معتدین و بغضای مشرکین او را منع ننمود... کریم کرمانی در هر سنه کتاب ردی در حق نقطه اولی روح ما سواه فداه نوشته و همچنین سایر علمای ایران بر منابر به سب و لعن مشغول بوده و هستند و میرزای سپهر در تاریخ خود نسبت به آن حضرت نوشته آن چه را که حنین اشیاء مرتفع است. باری از حق می طلبیم عباد خود را مؤید فرماید بر صدق و صفا و امانت و دیانت و وفا آنه علی کل شیء قدیر...» (۱۳)

و در لوح دیگری که به تاریخ ۲۱ ربیع الاول سنه ۱۳۰۷ ه. ق. ۱۸۸۹ م مورخ است و خطاب به جناب آقا سید فرج در مصر عزّ صدور یافته جمال قدم چنین می فرماید:

«ذکر و بهاء مخصوص متعمّسین لجه بحر انقطاع است که مفتریات عالم و ثروت و سطوت امم ایشان را از توجه به افق اعلی منع ننمود... حاجی محمد کریم خان در هر سنه کتابی در ردّ اهل حقّ انشاء نموده و نوشته و سپهر در تاریخش نسبت به نقطه اولی روح ما سواه فداه نوشته آن چه را که حنین اشیاء مرتفع گشته. باری از حقّ می طلبیم عدل و انصاف عطا فرماید، آنه علی کل شیء قدیر. السلام و الذکر و البهاء علی جنابک و علی اولیاء الله هناک.» (۱۴)

و در لوح جناب آقا محمد رضا در سرچاه که به تاریخ ۴ جمادی الاولی سنه ۱۳۰۷ ه. ق. ۱۸۸۹ م مورخ می باشد چنین مسطور است:

«حمد و ثنای اهل بقا مالک اسماء را لایق و سزااست که ذیل اطهرش از مفتریات اهل بغضاء مقدّس و مبرّا بوده و هست... حاجی محمّد کریم خان کرمانی در هر سنه کتاب ردّی نوشته و همچنین شعرای عصر بعضی گفته‌اند آن چه را که جزایش نزد عادل حکیم ثابت و محقق و جزای این عصیان انتها نیابد و تمامی نپذیرد. و همچنین سپهر صاحب تاریخ نوشته آن چه که قلم از شرّش به حقّ پناه برده.

باری، این امور در باطن سبب اعلاء کلمه و انتشار امر بوده و هست، یسئل الخادم ربّه ان یزین عبادہ بما یقرّبهم الیه و ینطقهم بالعدل و الانصاف، انه ولیّنا و مقصودنا و هو التّوّاب الکریم...» (۱۵)

و در لوح جناب حاجی غلامحسین خان که مورّخ به تاریخ ۲۸ ذی القعدة سنه ۱۳۰۷ هـ.ق/۱۸۹۰م می‌باشد چنین می‌فرماید:

«حمد ساحت حضرت مقصود را که اعراض و اعتراض عالم و اغماض و انکار امم او را از اراده غالبه قاهره‌اش منع ننمود... جاهل ارض کاف و راء [حاجی محمّد کریم خان کرمانی] بر حضرت اعلی روح ما سواه فداه وارد آورد آن چه را که قلم از ذکرش حیا می‌نماید. در هر سنه کتاب ردّی از خزینة غفلتش ظاهر و همچنین صاحب ناسخ التّواریخ درباره آن حضرت نوشته آن چه را که هیچ مشرکی به آن تکلم ننموده بر بعضی امر مشتبه شده و لکن برخی به نار حسد و بغضا مشتعل و می‌گویند آن چه را که شاعر نیستند سوف یمح الله آثارهم و اسمائهم و اذکارهم و یثبت ما اراد انه هوالمقتدر المختار...» (۱۶)

و نیز جمال قدم در لوح جناب عندلیب چنین می‌فرماید:

«الحمد لله الذی سخّر شمس البیان بقدرته و قمر البرهان بسلطانه... حاجی محمّد کریم خان کرمانی در هر سنه یک کتاب ردّ نوشته و همچنین سایر جهلاء که به اسم علم معروفند و صاحب ناسخ التّواریخ درباره حضرت اعلی نوشته آن چه را که هیچ زندیقی ننوشته. از حقّ می‌طلبیم عباد را مؤیّد فرماید تا به عدل و انصاف در آثار و ما ظهر من عنده ملاحظه و تفرّس نمایند و اگر به این توفیق فائز گردند کلّ به کلمة مبارکه ترکّت ملة قوم اعرضوا عنک و جادلوا بالباطل ناطق گردند، انّ التّأیید فی یده و التّوفیق فی قبضته، یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید. و لکن اعمال عباد ایشان را از مشاهده امواج بحر بیان مقصود عالمیان منع نموده ابصار از مشاهده و آذان از

اصغاء ممنوعند. ان شاءالله از بعد فائز شوند به آن چه سزاوار است. امروز اخلاق و اعمال ناصر و معینند باید آن جناب کل را به طراز اخلاق مرضیه و اعمال طیبه بیاریند و به عدل و انصاف متذکر دارند. لعمرالله انّ المظلوم فی فم الثعبان ینذکرهم و ینصحهم لوجه الله و ما اراد منهم جزاء و لا شیئاً و یری نفسه فی خطر عظیم، چه که ستر نمودیم و به کمال تصریح کل را به آن چه سبب ارتفاع و ارتقاء است امر نمودیم...» (۱۷)

و نیز حضرت بهاءالله در لوح جناب سید علی افنان که به تاریخ اول ربیع الاول سنه ۱۳۰۹ه.ق/۱۸۹۱م مورخ است چنین می فرماید:

«حمد مالک وجود را که راه را پدیدار نمود و عباد را به آن هدایت فرمود... یا ابا الفضل علیک بهاءالله مالک العدل لازال مذکور بوده و هستی، طوبی لک و نعیماً لک از حق می طلبیم ترا حفظ فرماید تا به ذکرش ذاکر باشی و به ثنائش مشغول. امید آن که در این ظهور اولیاء به انوار نیر توحید حقیقی فائز شوند نه به مثل حزب شیعه که هر یوم بتی به ایادی خود می تراشیدند و بر آن عاکف می شدند. از جمله مدعی رکن رابع [حاجی محمد کریم خان کرمانی] در هر سنه ردی بر نقطه اولی نوشته و عمل نموده آن چه را که اهل فردوس اعلی گریستند و نوحه نمودند، نسئل الله ان یتوید الکمل علی ما یحبّ و یرضی انه هو مولی الوری و ربّ الآخرة و الأولى انتهى...» (۱۸)

و نیز حضرت بهاءالله در لوحی دیگر چنین می فرماید:

«ذکر من لدنا لمن کان بالذکر مذکوراً و اقبل الی الوجه اذ ظهر بالحقّ و کان من المقبلین... من الناس من نبذ ما امر به فی الألواح و اتّخذ الهوی لنفسه سیلاً و منهم من احتجب بالعلم عن سلطان المعلوم و اتّبع کلّ موهوم کان علی الصراط موقوفاً. قل ایاکم ان تمنعکم کثرة کتب القوم عن اسمنا القیوم. فانظر فی الأئیم [حاجی محمد کریم خان کرمانی] انه املاً ما ملئ به البیت و لم ینفعه حرف منه کذلک قضی الأمر و یشهد بذلك من کان بالحقّ بصیراً. لو ینفعه ما نبذ کتاب الله عن ورائه و ما اعترض علی الذی باسمه کانت الأدیان من سماء الوحی بالحقّ منزولاً. من العلماء من ینکتب ما یلهمه هویه معرضاً عن القلم الذی منه جرت ینابیع الحکمة و البیان، و ینزل له وللذین اتبعوه سوف یجدون انفسهم فی نیران کانت من غضب الله موقوداً...» (۱۹)

و نیز جمال قدم در لوح جناب زین المقرَّبین چنین می فرمایند:

«کتابت به منظر اکبر وارد و آن چه از آیات الهیّه سؤال نموده بودید عبد حاضر لدی الوجه ارسال می نماید... ای زین المقرَّبین جمال مبین بین حزین مبتلا اگر آفرینش مطلع شوند که صریر قلم اعلی در چه حالتی مرتفع است و لسان عظمت در چه بلائی ناطق کل لباس هستی را خلع نمایند و طراز نیستی طلب کنند.

هزار سنه و ازید مابین علمای اسلام نزاع و جدال بود که آیا واضح الفاظ حقّ است و یا غیر او. حال مع ظهور حقّ در ما نزل من عنده اعتراض نموده و می نمایند، چنانچه کریم کرمانی و همچنین علمای عصر اعتراضات لایحصى در کلمات الهی نموده اند و شنیده اید اگرچه از قبل امثال این مطالب مذکوره نازل و لکنّ المسک کلمّا یتکرّر یتضوّع. و اکثری از الواح در احیانی نازل که مجال رجوع به آن نشده آن چه از قلم عبد حاضر تلقاء وجه جاری شد همان به اطراف منتشر شده لذا احتمال آن که در بعض مواضع ترک شده باشد و یا زیاده و کم می رود چه که احدی قادر نیست در حین تنزیل آن چه نازل می شود به تمامه تحریر نماید آن چه در این مقامات سؤال شود محبوب بوده و خواهد بود اگرچه نزد مسجون تنزیل جدید احبّ است از رجوع بما نزل من قبل و التّوجّه الیه الأولى اسهل و مالک العلل...».

(۲۰)

و نیز حضرت بهاء الله در لوح جناب میرزا قاسم خان مستوفی چنین می فرمایند:

به نام گوینده توانا

این یوم را شبه و مثل نبوده و نیست چه که جمال قدم بر عرش اعظم مستوی جذب ظهور عالم غیب و شهاده را اخذ نموده طوبی از برای نفسی که عالم و ما فیه من الزّخارف و الآلاء و الألوان او را محروم نمود و از تقرب به حقّ باز نداشت. بگو یا حزب الله یوم شماسست و وقت وقت شما چرا خائفید و از چه می ترسید؟ از ضعف عباد رؤسای حزب قبل کلّ را اخذ نمودند و به هواهای خود مشغول کردند به اسماء عباد را از صراط مستقیم منحرف ساختند گاهی به اسم وصی و هنگامی به اسم نقیب و به نام شیخی و بالاسری و رکن رابعی ناس بیچاره را به سقر فرستادند چنانچه کلّ دیده و شنیده و می شنوند الی حین بر منابر به سبّ حقّ جلّ جلاله

مشغول و حال هم مجدد دولت آبادی عباد را به همان اسماء از ذرّۀ علیا به نقطهٔ سفلی راجع نموده.

بگو یا حزب الله بگذارید این اسماء را امروز ظاهر شده آن چه که جمیع عباد از اولین و آخرین از حقّ لقائش را سائل و آمل بوده‌اند. طوبی از برای سمعی که از روایات و قصص و دلائل حزب قبل از اصغاء کلمه الله محروم نماند. بگو ای عباد به اصبع توکل و انقطاع حجابات را خرق نمائید و به طراز تقوی الله خود را بیارائید. حاصل اعمال حزب قبل چه بود و چه شد؟ طوبی لمن نبذهم و اوهامهم و اخذ ما امر به من سماء عطاء ربّ القائم الظاهر الناطق العزيز المبین. كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتكون من الفرحين و تكون من الفائزين و تكون من الراسخين و تقول فی كلّ الأحوال الحمد لك یا ربّ العالمین و اله من فی السموات و الأرضین.

(۲۱)

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر چنین می‌فرماید:

جناب شیخ سمی حضرت مقصود علیه بهاء الله  
هو العطوف الرؤف

یا شیخ علیک بهاء الله و عنایته در عالم ظاهر شده آن چه که صاحبان حکمت و بیان و حجّت و برهان را متحیر نموده. هزار و دویست سنه علما و عرفا و عباد ایران متمسک بودند به اموری که عندالله مذکور نه، سبحان الله در لیالی و ایام کلّ از حقّ ایام ظهور را سائل و آمل و چون تیر اعظم از افق سماء قدم اشراق نمود کلّ معرض و منکر الاّ من شاء الله.

ای عجب کلّ العجب که در قرون و اعصار نفسی از علمای آن ارض بر کیفیت ظهور آگاه نه به افسانه‌های نالایقه متمسک و به قصص‌های کاذبه متشبّث. کلّ در لیالی و ایام عابد نفس و هوی بوده‌اند و عاکف بر اسماء، به حیل اسماء متمسک و از خالق و رازق و مبعث آن غافل و محجوب. لعمرالله ظلمی از آن گروه بر خاتم انبیا وارد که لوح و قلم و رایت و علم نالان و گریان چه که نفوسی که به کلمه آن حضرت ظاهر و مشهود به آن نفوس مشغول و از سلطان حقیقی ممنوع. در اواخر ایام

طغیان به مقامی رسید که ذکر حق و قدرت و سلطنتش محو شد جز ذکر حر و فوات ذکر ی نه. از جزای اعمال در روز جزا مقام و مراتب آن حزب نزد متبصرین ظاهر و هویدا، علما بر سفک دم اطهرش فتوی دادند و خطبا بر سب و لعن لسان گشودند و حال بر منابر ناطقند به آن چه که اکباد مخلصین و مقرّبین محترق و عبرات موحدین جاری و نازل. عجب در آن که اهل بیان الی حین از آن چه واقع شده منتبه نشده‌اند مجدّد به ذکر امام و وصی و مرآت و دون آن مشغول. علم و عرفان قبل منتهی شد به رکن رابع مقصود از این ذکر نزدشان معلوم و واضح، بگو:

پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند      پند گیرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار

باری، حزب غافل عباد را به اوهام قبل مبتلا نموده‌اند. از حقّ نصرت طلب نمائید که شاید مبعوث فرماید نفوسی را که بر فضل و مقام یوم الله عارف باشند و ناس بیچاره را از بثر ظنون و اوهام حفظ نمایند، انّه علی کلّ شیء قدیر. طوبی لمن تفکر فیما جرى من لسان العظمة فی هذا الحین و طوبی لک یا شیخ بما کسرت الأصنام باسم ربّک مالک الأنام و خرقت الأحجاب بأمره المبرم الحکیم. البهاء من لدنا علیک و علی من معک و علی کلّ ثابت مستقیم الحمد لله ربّ العالمین. (۲۲)

و نیز حضرت بهاء الله در اثری دیگر چنین می‌فرماید:

«الحمد لله الذی سنّخ العالم بسلطانه و اجتذب الامم بآياته... به لسان پارسی ندای مظلوم حقیقی را بشنو. در قرون و اعصار حزب غافل یعنی شیعه به ذکر وصی و ولی و شیخی و رکن رابعی مشغول به شأنی که از توحید حقیقی غافل و محبوب. سبحان الله به اسماء از مالک آن و خالق آن محرومند از ثمرات اعمالشان در یوم ظهور محبوب عالمیان مراتب و مقاماتشان واضح و معلوم شد و ابعدها و اجهل و اخسر احزاب عالم مشاهده گشتند، چه که به مثابه ذناب قصد محبوب ابدی و مقصود سرمدی نمودند در اول به لعن و سب مشغول و در آخر به سفک دم اطهرش فتوی دادند و شهیدش نمودند...» (۲۳)

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین می‌فرماید:

«یک تجلی از تجلیات اسم کریم بر ارض پرتو افکند نعمت ظاهر مائده نازل بحر جود موج... سبحان الله مع التماس نقطة اولی روح ما سواه فداء و وصیتش کل را در عدم اعتراض به ظهور اعظم مع ذلك بعضی به اسم مرآت و برخی به اسم وصی و حزبی به اسم ولی از حق محرومند عنقریب به مثابه حزب قبل اسم نقیب و نجیب هم به میان می آید شاید رکن رابع هم یافت شود. بگو ای معرضین از مظلوم بشنوید به بیان از مقصود عالمیان محروم نمائید. قل لعمرالله لا ینفعکم الیّان و لا ما عند القوم الاّ بآم الكتاب الذی ینطق فی المآب قد اتی المالک و الملک و الملکوت لله المهیمن القیوم...» (۲۴)

و نیز حضرت بهاء الله در اثری دیگر چنین می فرماید:

جناب نبیل قبل باقر علیه بهاء الله

هو الظاهر اللّاح المبین

کتاب انزله المظلوم الذی به قام القائم و نطق القیوم الملک لله ربّ ما کان و ما یکون.

یا نبیل علیک بهائی بعد از اشراق آفتاب حقیقت از افق ظهور و ارتفاع نداء مکلم طور ناس جاهل بی شعور در هیما ضلالت و بیداء غرور هائم الی حین آگاه نشدند و از نوم غفلت بیدار نه، تبّأ لهم و لمن اضلّهم. پست ترین جمیع احزاب عالم معرضین از اهل بیان بوده و هستند نفسی که معادل جمیع کتب الهی آورده او را انکار نموده اند و به اوهمات خود متمسکند الی حین ادراک یوم الله را نموده اند. هزار و دویست سنه به ذکر قائم و ولی و وصی و نقیب و نجیب و شیخی و بالاسری مجادله می نمودند و به تکفیر یکدیگر مشغول. حال هم معرضین به همان اوهمات متمسک حاصل آن نفوس چه بود و حاصل این نفوس چه؟ قل هذا یوم الله لا یدکر فیہ الاّ هو ان اتم تعلمون. قل قد طوی بساط الألفاظ و الأوهام بما اتی سلطان الأيام بنور مبین... (۲۵)

و نیز در لوحی دیگر چنین نازل:

«عالم منقلب و متغیر مشاهده می شود... استقامت در این امر دست ندهد و ظاهر

نشود مگر به انقطاع نفس از قصص اولی و ما عند الوری، یشهد بذلک هذا الكتاب فی هذا المقام الرفیع. اجنحة حقیقی عباد به طین اوهام آلوده گشته قابل طیران در هوای محبت مقصود عالمیان نبوده و نیستند معرضین بیان مجدد مثل حزب شیعه یک هزار سالی اراده دارند در فقرة وصی و نقیبی و شیخی نزاع و جدال نمایند و بالاخره مشکل عملشان اعلی و احسن از حزب قبل واقع شود. مجدد بر منابر حق را لعن می نمایند چنانچه حال آن حزب به آن مشغولند. یا مقبل تفکر فیما انزلناه من قبل و من بعد لتعرف مقام الذین کفروا بآیات الله فی هذا الظهور العظیم التي بها ذابت اکباد المشرکین...» (۲۶)

(مجموعه آثار، شماره ۴۲، ص ۱۱۶)

و در لوح جناب میرزا ابوالقاسم جمال قدم چنین می فرمایند:

بسمی الذی به اشرق نیر التّوحید

یا ابا القاسم ندای مظلوم را به گوش جان بشنو، این ایام فی الجملة اوهاماتی به میان آمده از حق بطلب حزب خود را حفظ نماید. حزب قبل هر یوم به ایادی ظنون هیکلی از وهم ترتیب می دادند و رکن رابعش می نامیدند و یا اسمای اخری. سبحان الله انسان متحیر است از اقوال و اعمال آن حزب هر یوم اجتهادی می نمودند و عرفانی ذکر می کردند بالأخره عرفان منتهی شد به این که یومی از ایام این مظلوم قبل از بلوغ در مجلسی وارد، مشاهده شد دو نفس با عمّاهای بسیار کبیر از برای یکی از مخدّرات خلف حجاب معارف و مراتب علوم خود را ذکر می نمودند تا آن که یکی از آن دو ذکر نمود باید بدانیم جبرئیل بالاتر است یا قنبر عبّاس بالاتر است یا سلمان. این مظلوم متحیر، بعد از چند دقیقه ذکر شد یا ملا اگر جبرئیل آن است که می فرماید و نزل به الرّوح الامین علی قلبک، آنجا آقای قنبر هم تشریف نداشت.

باری آن ایام این مظلوم بر مظلومیّت خاتم انبیاء نوحه نمود به راستی می گویم از حزب قبل ظلمی بر آن حضرت وارد شده که لوح نوحه نمود و قلم گریست، گریستنی که ملا اعلی گریستند و اصحاب جنّت علیا صیحه زدند. از حق می طلبیم این حزب را از امثال این ظنون و اوهام حفظ فرماید و بر صراط مستقیم مستقیم



دارد، آنّه هو القویّ الغالب القدير. يا ابا القاسم امروز امّ الكتاب از شطر سجن به تو  
توجه نموده طویلی لمن ذکرک و ارسل اسمک الی مقام سمی بسماء هذه السماء  
ذکرناک و اجیناک بآیات لا تعادلها کتب العالم و ما عند الأمم يشهد بذلك من  
نطق امام الوجوه الملك و الملكوت لله المقتدر المهيم القیوم. (۲۷)

## یادداشت‌ها

۱- اشاره حضرت بهاء الله به مناقب حروف حیّ در کتاب بیان فارسی ناظر به  
مندرجات باب دوم از واحد اوّل کتاب بیان است که از جمله در این باب چنین  
می‌فرماید: «... از برای اسماء حسنی مخصوص گردانیده خداوند اسماء ایشان را در  
این کور به حروف حیّ...».

۲- مقصود از "یکی از عباد" حاجی محمد کریم خان کرمانی است که تمام  
مطالب این فصل درباره حیات و افکار و آثار او و جانشینانش می‌باشد.

۳- درباره بسیاری از عبارات و اشارات موجود در مستخرجاتی که از کتاب  
مستطاب ایقان نقل شده توضیحات کافی در مجلّدات قاموس ایقان ارائه گشته  
است. از جمله به موارد ذیل مراجعه فرمائید:

- در کتاب یکی از عباد... قاموس ایقان (ج ۲، ص ۷۲۵)
- خود را از صناید... قاموس ایقان (ج ۲، ص ۶۶۵ - ۶۷۰)
- ارشادالعوام، قاموس ایقان (ج ۱، ص ۶۰ - ۶۴)
- العلم تمام المعلوم، قاموس ایقان (ج ۲، ص ۱۱۰۲ - ۱۱۰۴)
- سیمیا، قاموس ایقان (ج ۲، ص ۸۹۰ - ۸۹۷)
- سیّد لولاک، قاموس ایقان (ج ۲، ص ۸۸۹)
- العلم حجاب الاکبر، قاموس ایقان (ج ۲، ص ۱۱۰۴ - ۱۱۰۵)
- سبحات جلال، قاموس ایقان (ج ۲، ص ۸۵۸ - ۸۵۹)
- چه دعوی‌های زیاده از حد... قاموس ایقان (ج ۱، ص ۵۳۵ - ۵۳۹)
- چه چیزها ملاحظه شد... قاموس ایقان (ج ۱، ص ۵۲۵ - ۵۳۳)
- شجرة الزقوم، قاموس ایقان (ج ۲، ص ۹۰۵ - ۹۰۸)
- اثیم فی الکتاب... قاموس ایقان (ج ۱، ص ۴۰ - ۵۰)

- سامری جهل، قاموس ایقان (ج ۲، ص ۸۴۹ - ۸۵۴)

برای ملاحظه شرح مربوط به اشعاری که در این فقرات کتاب ایقان نقل شده به ذیل آن اشعار در کتاب مآخذ اشعار مراجعه فرمائید.

درباره "اثیم" که به فرموده جمال قدم حاجی محمد کریم خان کرمانی "از بابت خفض جناح" خود را "عبداثیم" ذکر نموده در اسرار الآثار (ج ۱، ص ۵۸ - ۶۱) چنین مذکور است:

«اثیم - گناهکار و در قرآن در مواضع عدیده متناسب با مبالغه مانند کفار  
اثیم، آفاک اثیم به معنی گناه سرشت بر ابو جهل اطلاق گردید و در کتاب معیار  
الفقه تألیف میرزا محمد علی شیرازی از خواص اصحاب حاجی محمد کریم  
خان کرمانی که با معاونت و راهنمایی وی انجام داد به نکته نامبرده تصریح است و  
معدلک حاجی مذکور خویش را اثیم می خواند و امضایش را "العبد الاثیم کریم بن  
ابراهیم" قرار داد و در کتاب ایقان آیات سورة الدخان از قرآن را که در مقام ذکر  
عذاب یوم رستاخیز و بیان سوء حال ارکان شرک و عناد هم عصر نبوی می باشد به  
مناسبت با همین نام و قرائن مقام بر او تطبیق گردید قوله تعالی:

"ان شجرة الزقوم طعام الاثیم کلمهل یغلی فی البطون کغلی الحمیم خذوه  
فاعتلوه الی سواء الجحیم ثم صبوا فوق رأسه من عذاب الحمیم ذق انک انت العزیز  
الکریم".

و دخالتی درین تطبیق می کند که شجرة الزقوم مذکور را آیاتی چند در سورة  
الصافات شرح می دهند قوله تعالی:

"أذکک خیر نزلأ م شجرة الزقوم انا جعلناها فتنة للظالمین انھا شجرة تخرج فی  
اصل الجحیم طلعتها کانه رؤس الشیاطین فانهم لا کلون منها فما لئون منها البطون ثم  
ان لهم علیها لشویباً من حمیم".

و وجه تناسب آیات سورة الدخان به شأن حاجی خان به حسب نظر ایقان شاید  
علاوه بر ذکر نام اثیم و کریم و خطاب استهزاء آمیز به عزت ظاهریه اش آن که سورة  
مذکوره به نام دخان است و شجرة الزقوم را با صفات و مشخصاتی که دادند شباهتی  
با بوته تنباکو و دخان دیده نمی شود و گرنه چنین شجره ای و بدین نام هر چند برخی  
نوشتند که در بیابان گیاهی به این نام است و در برهان جامع به این شگفتی مسطور

است که اخبون و اخيون میوه نبات صحرائی است مانند سر افعی و آن را در عربی رأس الافعی گویند وجود نداشته و ندارد و حاجی محمد کریم خان با آن که مولی و مقتدایش شیخ احسائی نظر به این که در آثار اسلامی وجه حلیتی در حق شرب دخان نیست و در این گونه موارد اصل عدم جواز است و نظر به این که آیات و آثار دال بر لزوم احتراز از امور مضره به صحت بدن شامل دخان نیز هست شرب آن را روا نمی داشت معذکک معتاد بلکه مداوم به دخان بود و شاید به این تدبیر می خواست خود را در انظار مجتهدین از پیروی عقیدت و آئین شیخ بری دارد و توان گفت که در آیات مذکوره شجرة الزقوم را مناط عذاب قرار داده و مستفاد چنین است که همانا زقوم طعام ائیم می باشد یعنی از جهت شدت اعتیادش گوئی به آن تغذی می نماید چون جرم روغن و چرک جوشیدن آب جوش در شکم و شاید علت ذکر بطون به حال جمع آن باشد که پیروان درین عمل تاسی می جستند. بگیری ائیم را و به میانه دوزخ بکشید در بالای سرش از عذاب آب جوش بریزید و بجش تو که عزیز کریمی. و مفاد آیات صفات چنین است که آیا این همه نعم بهشتی پیش آورد بهتر است یا شجرة زقوم که ما آن را گوئی بلیه ظالمان و کافران قرار دادیم همانا آن درختی است که در ته دوزخ بیرون می آید شکوفه اش گوئی سر شیاطین است که از آن خورند و شکم پر کنند و بر بالای آن آب جوش ریخته بیا کنند [کذا، بیاشامند]. و این تقریب به تاویل مذکور در ایقان است...».

۴- مطالبی که جمال قدم از شیخ احمد احسائی در آخر لوح قناع نقل فرموده اند

در صفحات ۳۳۳-۳۳۴ کتاب شرح الفوائد مندرج است.

نگاه کنید به توضیح شماره ۲ در ذیل "سر التکیس" در فصل دوم.

سید کاظم رشتی در کتاب شرح خطبه طنتجیه (ص ۱۸۰) درباره او و منکس

چنین می نویسد:

«... و قد اشیر الی هذا المعنی بالواو المنکس فی آخر الاسم الاعظم



فان الواو واوان و الف قائم فی الوسط فالاولی اشاره الی الدنیا لانها خلقت فی سته ایام و الثانیة اشاره الی الاخری لانها كذلك و الالف القائم بینهما اشاره الی

القطب القائم على نفس بما كسبت و هذا القطب ليس هو ذات الله سبحانه لمكان الاقتران و الارتباط فوجب ان يكون ظهوره بفعله و ذلك الظهور الفعلي ما تحقق الآ في اشرف المخلوقات و اكرمها و اعظمها و ليس هو الا محمّد ص و على ع فلاول مقام الاجمال و للثاني مقام التفصيل...».

جناب فاضل مازندرانی در اسرار الآثار (ج ۵، ص ۲۴۰-۲۴۱) درباره شرح حاجی محمّد کریم خان بر مطالب شیخ احمد احسائی که در انتهای لوح قناع نقل شده چنین نوشته‌اند:

«... حاجی محمّد کریم خان در شرح رموز مذکور رساله‌ای مورخ ۱۲۸۲ نگاشت و خلاصه‌ای از آن این که مراد شیخ از قوله: "أقول روی انه بعد انقضاء المص" الخ همان حدیث مفضل ابولید مخزومی است و تفسیر مجلسی را درباره وقت ظهور مهدی قائم تزییف نمود و خود هم بیان مطابقی نکرد و مراد از صاد مذکور را ۹۰ درجات فوق الرأس منطقه فلکی گرفت و نوشت همان عین صاد مذکور در روایت است که پیغمبر در لیلۃ المعراج زیر عرش از آن وضو ساخت. در مجمع البحرین است: "فی حدیث النبّی اذن فاغتسل من صاد قیل هوماء یسیل من ساق العرش و ماء منه کلّ شیء حیّ است که نقطه دایره امکان می‌شود و از تشّی و تنزل نقطه الف حاصل گردید. و فخذ به معنی طائفه و مراد از فخذین دو سلسله قوس صعود و نزول است».

۵- این لوح در آثار قلم اعلی (ج ۱، ص ۴۵۳) نیز به طبع رسیده است.  
۶- درباره این فقره از کتاب مستطاب اقدس در توضیحات آن کتاب (ص ۲۲۸-۲۲۹) چنین آمده است:

«۱۸۲- اذکروا الکریم (بند ۱۷۰)

حاجی محمّد کریم خان کرمانی (حدود ۱۸۱۰ تا ۱۸۷۳ میلادی) بعد از فوت سید کاظم رشتی که وصی و جانشین شیخ احمد احسائی بود خود را رهبر شیخیه می‌دانست (یادداشت‌های شماره ۱۷۱ و ۱۷۲) و به ترویج تعالیم شیخ احمد می‌پرداخت. عقایدی که ابراز می‌داشت بین هواداران و مخالفانش هر دو سبب گفتگو و مجادله می‌شد.

حاجی محمّد کریم خان از اعلم علمای عصر خود محسوب می‌شد و صاحب

تألیفات و رسالات متعدّد در رشته‌های مختلف علمی رایج در زمان خود بود و با امر حضرت اعلی و حضرت بهاء الله با جدّیت تامّ مخالفت می‌ورزید و در رسالات خود به حضرت اعلی و تعالیم مبارکه اش اعتراض می‌کرد. جمال مبارک در کتاب مستطاب ایقان لحن و اسلوب کلام و مندرجات کتب او را محکوم و مخصوصاً یکی از آثارش را که شامل نسبت‌هائی ناروا به حضرت اعلی بود مردود شمرده‌اند. حضرت ولیّ امرالله مشار الیه را بی‌نهایت جاه طلب و مزور توصیف نموده و می‌فرمایند که به دستور شاه در یکی از رسالاتش به امر بدیع و تعالیم آن مغرضانه حمله نمود».

۷- مندرجات این لوح در ارتباط با مندرجات لوح جناب زین المقرّبین است که در ابتدای مطالب مربوط به لوح قناع نقل گردیده است.

۸- مندرجات این لوح مربوط به نزول لوح قناع و ارسال آن به حاجی محمّد کریم خان کرمانی است که او را "قائد الجهل الذی ادعی العلم" توصیف فرموده‌اند.

۹- کتاب "تیر شهاب ردا علی الباب" را حاجی کریم خان کرمانی بنا به خواهش آقا محمّد شریف کرمانی مرقوم داشته و به تاریخ ۱۲ ربیع الاول سنه ۱۲۶۲ه. ق/ ۱۰ مارچ ۱۸۴۶م مورّخ است. این اثر به فارسی است.

مقصود از "صاحب ناسخ التواریخ" میرزا محمّد تقی ابن ملا محمّد علی کاشانی است که لقب "لسان الملک" داشت و "سپهر" تخلص می‌نمود. لسان الملک پس از اتمام تحصیلات مقدّماتی و ادبی خود در عهد محمّدشاه منشی و مستوفی دربار شد و کتاب مفصل خود را به نام ناسخ التواریخ به رشته تحریر کشید. سپهر عمر طولانی نمود و نود سال داشت که در سنه ۱۲۹۷ه. ق/ ۱۸۸۰م از این عالم در گذشت. شرح حال میرزا محمّد تقی لسان الملک در تاریخ رجال ایران (ج ۳، ص ۳۱۹-۳۲۱) و نیز در دایرة المعارف تشیع (ج ۹، ص ۹۰-۹۱) مندرج است. در این اثر درباره ناسخ التواریخ سپهر چنین مذکور است:

«... [سپهر] پس از مرگ فتحعلی شاه منشی و مستوفی دربار محمّدشاه شد، در ۱۲۵۸ ق به دستور محمّدشاه و تشویق حاج میرزا آقاسی به تألیف کتاب ناسخ التواریخ پرداخت و از طرف ناصرالدین شاه قاجار ملقب به لسان الملک شد. در

۱۲۷۴ ق بخش "تاریخ قاجاریه" کتاب ناسخ التواریخ پایان یافت و به چاپ رسید و مورد توجه ناصرالدین شاه واقع شد و قریه وادقان کاشان به تیول ابدی وی در آمد. و پس از مدتی جزء اعضای مصلحت خانه در آمد و از اعضای مجلس فراماسونری شد و بعضی از آن مجالس در خانه وی تشکیل می شد. معروف ترین اثر وی کتاب ناسخ التواریخ به فارسی فصیح نزدیک به سبک متقدمین تألیف شده است، تا جلد یازدهم این کتاب را خودش تألیف کرده است و ادامه آن را پسرش عباسقلی خان نوشته است، این کتاب چکیده و خلاصه کتب تواریخ و تفاسیر و بحارالانوار می باشد، ناسخ التواریخ بر اساس دو کتاب، تبویب شده است: کتاب اول در هبوط آدم تا هجرت رسول اکرم (ص) و کتاب دوم در وقایع هجرت تا زمان مؤلف...".

مجلدی از ناسخ التواریخ سپهر که حاوی سه جلد درباره تاریخ دوره قاجاریه و مشتمل بر شرح وقایع نهضت بایه می باشد در یک مجلد در سال ۱۳۳۷ ه. ش در طهران به وسیله مؤسسه چاپ و انتشارات امیر کبیر به اهتمام جهانگیر قائم مقامی انتشار یافته و در مقدمه آن شرح حال و آثار سپهر به تفصیل مندرج گردیده است.

۱۰- مقصود از "شداد"، یکی از پسران پادشاه قوم عاد در عربستان است که باغ ارم، مشهور به بهشت شداد را بنیان نهاد.

و مقصود از "فرعون" در عصر حضرت موسی، منفلی دوم پسر رامسس است. و نیز نگاه کنید به ذیل "فرعون" در قاموس ایقان (ج ۳، ص ۱۱۷۶) و قاموس کتاب مقدس.

حاجی محمد کریم خان کرمانی کتب عدیده بر رد شریعت حضرت ربّ اعلی نوشته است. از جمله آثار او در این زمینه چند اثر ذیل است:

### ازهاق باطل

این اثر در سنه ۱۲۶۱ ه. ق/ ۱۸۴۵ م به رشته تحریر در آمده است. درباره این کتاب در فهرست کتب شیخ اجل (ج ۲، ص ۴۵۸) چنین مذکور است:

ازهاق الباطل در ردّ باب مرتاب مشتمل بر سه باب:

- ۱- در این که قرآن معجز است و مثل آن را نمی توان آورد و کسی که ادعا می کند می تواند بیاورد کافر است.
- ۲- در اثبات این که دعوت این مرد به جهاد خلاف اجماع شیعه است و باعث

فسق ظاهر است.

۳- در علامات "تقیا" و "نجبا"

۳۲۰۰ بیت، (ج ۱۶)، عربی - خطی، ۱۲ رجب ۱۲۶۱

### تیر شهاب

این اثر به سال ۱۲۶۲ ه. ق/ ۱۸۴۶ م تألیف شده و درباره آن در فهرست کتب

شیخ اجل (ج ۲، ص ۴۵۹) چنین آمده است:

تیر شهاب در ردّ باب خسران مآب که به خواهش آقا محمد شریف کرمانی

مرقوم فرموده‌اند.

۱۳۰۰ بیت، (ج ۱۳)، فارسی - چاپی، ۱۲ ربیع الاول ۱۲۶۲

### شهاب ثاقب

این اثر در سنه ۱۲۶۵ ه. ق/ ۱۸۴۹ م تألیف شده و در فهرست کتب شیخ اجل

(ج ۲، ص ۴۶۴) درباره آن چنین نوشته شده است: «شهاب ثاقب در ردّ باب که ابتدا

تصنیف فرموده‌اند».

### ارشاد العوام

درباره این کتاب در فهرست کتب شیخ اجل (ج ۲، ص ۴۵۶ - ۴۵۸) چنین

مذکور است:

«ارشاد العوام که به خواهش بعض مؤمنین برای تصحیح عقاید حقّه به زبان

فارسی مرقوم فرموده‌اند و مشتمل بر چهار قسمت است که در ضمن چهار جلد

مرقوم فرموده‌اند:

**جلد اول** مشتمل بر قسمت اول و قدری از قسمت دوم است.

قسمت اول در شناختن خداوند به یگانگی در "ذات" و "صفات" و "افعال" و

"عبادت".

قسمت دوم در شناختن پیغمبران و اثبات پیغمبری پیغمبر آخرالزمان صلی الله

علیه و آله و معرفت آن حضرت در مقامات اربعة "بیان" و "معانی" و "ابواب" و

"رسالت" و بیان حقیقت "معراج".

۱۰۵۰۰ بیت، (ج ۲۱)، چاپی، ششم رجب ۱۲۶۳

**جلد دوم** مشتمل بر بقیه قسمت دوم است و در آن "معاد" و کیفیت آن را

مفصلاً بیان فرموده‌اند.

۹۲۵۰ بیت، (ج ۲۲)، چاپی

**جلد سوّم** مشتمل بر قسمت سوّم کتاب در بیان امامت که در ضمن سه مطلب

بیان فرموده‌اند:

مطلب اوّل در معرفت ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در مقامات اربعه "بیان" و "معانی" و "ابواب" و "امامت" و ذکر بعض از فضائل ایشان.

مطلب دوّم در ذکر بعض اسرار شهادت حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام

مطلب سوّم در ذکر پاره از مسائل رجعت و حکمت‌های غیب و ظهور و

رجعت

۹۶۰۰ بیت، (ج ۲۳)، چاپی، ۲۳ ذی القعدة ۱۲۶۵

**جلد چهارم** مشتمل بر قسمت چهارم در بیان معرفت شیعه است که در ضمن

سه باب بیان فرموده‌اند:

باب اوّل در معرفت احوال نقبا و نجبا و اثبات لزوم وجود ایشان به ادله ده گانه حکم ظاهره، مجادله بالتی هی احسن، موعظه حسنه، حکمت، آیات قرآن، اخبار ائمه اطهار علیهم السّلام، آیات آفاق و انفس، و اجماع شیعه و سنی، و اتفاق عقلاء و بیان معرفت فضایل ایشان در مقامات اربعه "بیان" و "معانی" و "ابواب" و "پیشوائی" و اثبات لزوم طاعت و معرفت و محبت ایشان.

باب دوّم در معرفت اخوان و فضایل ایشان و لزوم دوستی با ایشان و ادای حقوق

ایشان.

باب سوّم در معرفت دشمنان ایشان و لزوم تبری و تنافر از ایشان. (۱)

۱۱۵۰۰ بیت، (ج ۲۴)، چاپی، ربیع الأوّل ۱۲۶۷.

در ذیل رقم (۱) که در سطور فوق ملاحظه می‌شود در پاورقی صفحه ۴۵۸

کتاب فهرست کتب شیخ اجل (ج ۲) چنین مذکور است:

«(۱) این کتاب در بمبئی و تبریز و کرمان سه مرتبه چاپ شده و چاپ چهارم هم تحت طبع

است و اصح نسخه آن چاپ کرمان است و چاپ تبریز آن مغلوط است و کاتب آن بعض عبارات

و اشعار و اظهار عقیده از خود در آن افزوده است.»

و نیز نگاه کنید به رحیق مختوم (ج ۲، ص ۴۰۲ - ۴۰۳)



## سی فصل

این اثر پاسخ به سی ایرادی است که به حاجی محمد کریم خان کرمانی وارد آورده‌اند. نقل تمام این ایرادات در این مقام مقدور نیست اما برای آن که با این کتاب و بعضی از اعتراضات وارده اطلاع حاصل شود مندرجات صفحات ۴۶۰ - ۴۶۱ کتاب فهرست کتب شیخ اجل (ج ۲) را نقل می‌نماید:

«سی فصل در جواب سؤالات میرزا محمد باقر قمی اصفهانی که سی ایراد را برای ایشان نقل کرده که نسبت به ایشان می‌دهند و جواب خواسته است:

- ۱- می‌گویند فرموده‌اید اصول دین چهار است.
- ۲- می‌گویند فرموده‌اید دین چهار رکن دارد و رکن رابع شیعه است و مفترض الطاعه و در این زمان خود سرکار رکن رابع هستید.
- ۳- می‌گویند فرموده‌اید رکن رابع در هر زمان شخص معینی است و معرفت او بر مردم لازم است.
- ۴- می‌گویند فرموده‌اید در زمان شیخ مرحوم ایشان رکن رابع بوده‌اند و بعد از آن سید مرحوم و بعد از آن خود سرکار.
- ۵- می‌گویند فرموده‌اید امروز باید بایی میان امام و خلق باشد و آن خود سرکار هستید.
- ۶- قول بایه که می‌گویند در زمان غیبت اگر ناصری باشد باید جهاد کرد حق است یا باطل.
- ۷- در کتابی که به جهت اطفال مرقوم فرموده‌اید، فرموده‌اید در زمان غیبت جمعی از شیعه هستند که به آنها "شرطین" و "بدلا" و "بلها" می‌گویند.
- ۸- می‌گویند فرموده‌اید از همه علمائی که بر طریقه شیخ و سید نیستند باید بیزاری جست.
- ۹- سبب این اختلاف "شیخی" و "بالاسری" چیست.
- ۱۰- آیا واجب است که از غیر شیخی اجتناب کنیم و آنان را نجس بدانیم...».

## ردّ باب مرتاب

این اثر را حاجی محمد کریم خان در سنه ۱۲۸۳ هـ. ق/ ۱۸۶۷ م بنا به درخواست ناصرالدین شاه به رشته تحریر در آورده و در ۵۹ صفحه به طبع رسیده است. درباره آثار حاجی محمد کریم خان کرمانی جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم کتاب ظهور الحق (ص ۴۰۰) چنین نوشته‌اند:

«... حاجی محمد کریم خان به اذیت و تعذیب احباب اکتفا نکرد و در کتب مؤلفه خویش به نام فطره السلیمة و ازهاق الباطل و تیر شهاب فی الرد علی الباب و غیرهما ردّ و ایراد و طعن و سخره نسبت به حضرت باب اعظم نوشت و در کتاب ارشاد العوام بدو طعن گفته و عده داد که توفیق منیع سابق الذکر را در هامش کتاب برای اثبات اغلاط عربیه اش ثبت نماید لکن به وعده وفا نکرد گویند ده دوازده کتاب ردّ نوشته مانع نشر امر بدیع در کرمان و توابع گشت...».

فطره السلیمة که جناب فاضل مازندرانی در متن فوق از آن نام برده‌اند مشتمل بر سه جلد است و در اثبات توحید الهی و اثبات نبوت و اثبات امامت و ولایت به رشته تحریر در آمده و نگارش آن در جواب میرزا محمود اصفهانی و بنا به خواهش ملا اسمعیل زنونزی بوده است. شرح مفصل مربوط به مندرجات این کتاب در فهرست کتب شیخ اجل (ج ۲، ص ۴۶۵-۴۶۶) مندرج است.

۱۱- عنوان بعضی از رسالات ردّیه حاجی محمد کریم خان کرمانی در ذیل یادداشت شماره ۱۰ در سطور فوق مذکور آمده است.

۱۲- درباره کتب ردّیه حاجی محمد کریم خان و تاریخ سپهر به یادداشت‌های شماره ۹ و ۱۰ در سطور فوق مراجعه فرمائید.

۱۳- نگاه کنید به یادداشت فوق.

۱۴- نگاه کنید به یادداشت‌های فوق.

۱۵- نگاه کنید به یادداشت‌های فوق.

۱۶- مقصود از "ارض کاف و راء" مدینه کرمان و مراد از "جاهل ارض کاف و راء" حاجی محمد کریم خان کرمانی است.

۱۷- درباره مندرجات این لوح به یادداشت‌های فوق مراجعه فرمائید.

۱۸- مقصود از "مدعی رکن رابع"، حاجی محمد کریم خان کرمانی است. درباره "ارکان اربعه" در دایرة المعارف تشیع (ج ۲، ص ۷۷) چنین مذکور است:

«ارکان اربعه، یا رکن‌های چهارگانه. رکن در لغت به معنی جانب قوی و امر عظیم و عزّت و قوّت است. ارکان اربعه در متون فلسفی و حکمت الهی شیعه به معانی گوناگون به کار رفته است. در اصطلاح حکما گاه به چهار عنصر (عناصر اربعه) اطلاق می‌شود که آتش و باد و آب و خاک هستند و گاه به چهار طبع

(طبايع اربعة) که گرمی و سردی و تری و خشکی هستند و گاه به صفرا و سودا و دم و بلغم اطلاق می‌گردد. نیز ارکان اربعة به چهار پیامبری گفته می‌شود که حیات دارند، یعنی ادریس و خضر و الیاس و عیسی بن مریم علیهم السلام. در فلسفه مشاء به عقل و روح و نفس و طبع و در عرصه ملاتکه به جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و در عالم ملک به خلق و رزق و موت و حیات یا به عرش و کرسی و افلاک و عناصر گفته می‌شود. چهار گوشه خانه کعبه رکن یمانی و عراقی و شامی و حجر را هم ارکان اربعة گویند. در اصطلاح شیخیه به اصول دین و مذهب گویند که عبارتند از توحید، نبوت، امامت و رکن چهارم (رکن رابع)....»

و درباره "رکن رابع" در دایرةالمعارف فارسی (ج ۲، بخش اول، ص ۱۵۲۴)

چنین آمده است:

«... پس از مرگ شیخ احمد احسائی و شاگردش سید کاظم رشتی، پیروان ایشان بر دو دسته شدند. دسته قوی‌تر یا اکثریت پیرو حاج محمد کریم خان قاجار کرمانی شدند و ایشان را، علاوه بر شیخی، کریمخانی و رکنی نیز می‌خوانند. به جهت آن که حاج کریم خان می‌گفت که اسلام چهار رکن دارد: (۱) شناختن خدا؛ (۲) شناختن رسول؛ (۳) شناختن ائمه؛ (۴) شناختن شیعه کامل، که مبلغ و ناطق اول است، و او کسی است که احکام را بلا واسطه از امام می‌گیرد، و به دیگران می‌رساند، و او ناطق حقیقی شیعیان است، و دیگران نسبت به او صامت هستند. اگرچه حاج محمد کریم خان و اتباع او تصریح نکرده‌اند که مقصود از این رکن رابع ('rokne rábe) و شیعه کامل ناطق کیست، اما دیگران می‌گویند که مقصود خود حاج محمد کریم خان و جانشینان او بوده است، و به همین جهت است که ایشان را رکنیه گفته‌اند. از پیشوایان بزرگ این دسته خود حاج محمد کریم خان و پسران او حاج محمد خان و حاج زین العابدین خان و در زمان ما، ابوالقاسم ابراهیمی، معروف به سرکار آقا است...»

و نیز درباره "رکن رابع" در دایرةالمعارف تشیع (ج ۳، ص ۷۵) چنین مسطور

است:

«... شیعیان سنتی به پنج اصل معتقد بودند که عبارت بود از توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد. اما پشت سری‌ها یا شیخیه به چهار رکن از اصول دین باور داشتند

که توحید، نبوت، امامت و اعتقاد به شیعه کامل یا رکن رابع بود. به اعتقاد شیخیان رکن رابع یا شیعه کامل مبلّغ و ناطق است و احکام را بی واسطه از امام می‌گیرد و به امت می‌رساند. در باور ایشان رکن رابع ناطق حقیقی شیعیان است و دیگران در پیش او صامت هستند...».

جناب فاضل مازندرانی دربارهٔ "رکن رابع" در اسرارالآثار (ج ۲، ص ۹-۱۰) چنین مرقوم داشته‌اند:

«و در عقاید شیخ شهیر احسائی تقریباً به اسلوب عرفاء بعد از مقام نبی و امام وجود واسطه‌ای که حامل فیض امام به هر رعیت باشد فرض و به منزله رکن رابع اصول دین بلکه جزء اخیر علت تامه است و به موجب حدیث مأثور "لا یخلو الارض من حجّة" هرگز زمین بی وجود باب چه ظاهر یا غیر معلوم برقرار نمی‌شود و حتی در ایام پیامبر هم طبق حدیث مشهور "السّلمان منّا اهل البیت" سلمان باب زمان بود و "السّلمان باب الله" گفتند و شیخیه بعد از علی بن سمیری مذکور نیز به توالی قرون ابوابی را معتقد شدند و ملاً محمّد باقر مجلسی و بعد او در قرن دوازده شیخ حسین بن عصفور باب زمان خود شاید بودند تا آن که شیخ احسائی و بعد از او سید رشتی حائز این مقام گشتند».

دربارهٔ "رکن رابع" شرحی در یادداشت‌های بخش سوم در فصل پنجم این کتاب نیز به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به رحیق مختوم (ج ۲، ص ۴۰۵ - ۴۰۶).

۱۹- تمام این لوح منبع در آثار قلم اعلیٰ (ج ۶، ص ۲۴۵ - ۲۵۰) به طبع رسیده است.

۲۰- فقراتی از این لوح در اسرارالآثار (ج ۴، ص ۸۹ - ۹۱) به طبع رسیده است.

۲۱- دربارهٔ "بالاسری" در دایرة المعارف تشیّع (ج ۳، ص ۷۵) چنین آمده است:

«بالاسری، در برابر پشت‌سری، نامی که شیعیان شیخی در قرن سیزدهم هجری به شیعیان قشری داده بودند. پشت‌سری‌ها یا شیعیان شیخی به هنگام خواندن نماز در حرم پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) برای حرمت نهادن به امام و رعایت ادب چنان

می‌ایستادند که مرقد امام میان ایشان و قبله قرار گیرد و در واقع پشت سر قبر امام، عقد نماز می‌بستند. اما بالاسری‌ها یا متشرعه این کار شیخیان را غلو می‌دانستند و دعوی می‌کردند که شیخیه به جای این که رو به کعبه نماز گزارند قبر امام را قبله قرار می‌دهند. بالاسری‌ها گزاردن نماز در هر کجای حرم امام را جایز می‌دانستند و پروائی نداشتند که نماز خود را در جایی گزارند که قبر امام پشت سر ایشان قرار گیرد. اما شیخیان این کار بالاسری‌ها را روا نمی‌دانستند و اهانت به امام تلقی می‌کردند. اختلاف میان بالاسری‌ها و پشت‌سری‌ها تنها در چگونگی گزاردن نماز در حرم نبوده است و در اصول مذهب شیعه و تفسیر آنها نیز نظرات متفاوتی داشتند...».

مقصود از "دولت آبادی" حاجی میرزا هادی دولت آبادی است که شرحی از احوالش در تاریخ رجال ایران (ج ۶، ص ۲۸۹-۲۹۱) مندرج است. برای ملاحظه لوحی از جمال قدم درباره هادی دولت آبادی به کتاب اشراقات (ص ۸۵-۹۲) مراجعه فرمائید.

۲۲- برای ملاحظه شرح مطالب درباره بیت "پند گیرید..." به مآخذ اشعار (ج ۲، ص ۳۰۹-۳۱۱) مراجعه فرمائید. مطالب مربوط به "رکن رابع" در یادداشت شماره ۱۸ در سطور فوق مذکور شد.

۲۳- تمام این لوح منیع در مجموعه آثار قلم اعلی (ج ۴۱، ص ۳۲۴-۳۲۷) نیز مندرج گردیده است.

۲۴- برای مطالعه تمام این لوح مبارک به اشراقات (ص ۸۵-۱۰۷) مراجعه فرمائید.

۲۵- تمام این لوح منیع در مجموعه آثار قلم اعلی (ج ۴۱، ص ۱۹۹-۲۰۰) نیز مندرج است.

۲۶- عبارت "مجدّد بر منابر حقّ را لعن می‌نمایند..." ناظر به اعمال حاجی میرزا هادی دولت آبادی است که در الواح سایره مندرج در این فصل نیز به اقدامات سیئه او اشاره شده است.

۲۷- این لوح در لثالی الحکمه (ج ۳، ص ۲۹۴-۲۹۵) نیز به طبع رسیده

است.

مقصود از "قبر عباس"، غلام حضرت علی امیرالمؤمنین است. شرح حال مفصل او در دایرةالمعارف تشیع (ج ۱۳، ص ۳۲۴ - ۳۲۶) به طبع رسیده است. مقصود از "سلمان"، روزبه، مشهور به سلمان فارسی است که از صحابه پیغمبر بود و در مداین وفات یافت و در محلی که مشهور به سلمان پاک است به خاک سپرده شد. شرح حال سلمان به تفصیل در دایرةالمعارف تشیع (ج ۹، ص ۲۶۲ - ۲۶۵) در ذیل "سلمان فارسی" مندرج است.

## فصل پنجم

### بخش سوم

## از آثار حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

هو الله

ای بنده صادق جمال قدم نامه رسید و تفصیل جناب زعیم معلوم گردید. از نشریات سابقه ضرری به امرالله نرسید و امیدوارم بالعکس نتیجه بخشد و ما از او دلگیر نشدیم بلکه جمیع احباب را به مهربانی و عدم تعرض دلالت کردیم و حال نیز در کتاب جدید هر قسم بنگارد ضرری به ما نرساند ولی عاقبت سبب پشیمانی خود او شود ما مظهر عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم و ایشان مظهر عسی ان تحبوا شیئاً و هو شر لکم. یعنی نشریات ایشان به جهت ما مفید و از برای ایشان ضرری شدید. چه ضرری اعظم از این که در شرق و غرب عالم نفوسی موجود و ستایش این امر نمایند معلوم است که آنان به این کتاب چه گونه نظر نمایند و این واضح است که این امر روز به روز در علو است ابتدا محصور در شیراز بود به جهت نشریات قاده منتشر در همه ایران شد و از نشریات علمای ایران مانند تیر شهاب تألیف مرحوم مغفور حاجی محمد کریم خان منتشر در بعضی بلاد گردید و بعد به سبب نشریات جرائد که نهایت ذم و قدح را روا داشتند در جمیع آفاق منتشر شد و روز به روز به علو است و این را هیچ کس انکار نتواند خواه بیگانه و خواه آشنا پس معلوم شد که

مندرجات کتاب مفتاح باب الأبواب من بعد چگونه تلقی گردد. ما تکلیفی نمی‌نمائیم ولی اگر خود زعیم الدوله بخواهد تألیفش را در مستقبل اهمیتی باشد بهتر آن است که طریق صواب رود و حقیقت حال را منصفانه بیان نماید. ما تکلیف نمی‌کنیم که چگونه بنگارد آن چه صدق و انصاف است مرقوم دارد، مانند مرحوم سپهر بعد از این که در تاریخ ناسخ التواریخ خویش به اشنع تعبیرات و اقبح عبارات از این امر بنگاشت قبل از فوتش به حسب روایات مؤکده رساله‌ای مرقوم نموده و از تاریخ این امر ذکر کرده و نگاشته که آن چه در تاریخ کبیر نوشته‌ام نظر به مقتضیات زمانه و اجبار از خویش و بیگانه بود لهذا مجبورم که حقیقت واقع را بنگارم تا من بعد مورّخین در تاریخ من نکته‌ای نگیرند و مرا دشمن حقیقت نشمرند. آن رساله الآن موجود ولی هنوز زمان مقتضی نشر آن نیست عنقریب زمان انتشار آید او خود را به این عنوان از عتاب اهل حقیقت نجات داد... (۱)

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می‌فرمایند:

مصر جناب آقا میرزا علی محمد علیه بهاء الله الأبهی

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید مسکی که ارسال نموده بودید واصل گردید. در خصوص مکالمه با زعیم الدوله مرقوم نموده بودید فی الحقیقه موما الیه را در بدایت چنین مقصدی نبود که اقوالی از روات بیگانه در کتاب خود ثبت نماید ولی به تشویق و تحریک بعضی بی‌فکران چنین واقع شد، ضرری ندارد چنین وقوعات در دنیا بسیار واقع و البته حقیقت حال عاقبت واضح و آشکار گردد خدا هیچ چیز را مکتوم نهد ولو بعد از صد هزار سال ظاهر و آشکار گردد. امر حضرت روحی له الفداء سیصد سال مشته بود و بسا کتب و تألیف عدیده از دانایان حتی فلاسفه آن زمان بر ضد حضرت تألیف شد و نسبتی نماند الا آن که دادند و افترائی نماند مگر آن که زدند و بهتانی نماند مگر آن که روا داشتند، حتی یکی از فلاسفه آن زمان کتابی مانند تیر شهاب حاجی محمد کریم خان غفره الله و عفا عنه مرقوم نمود از جمله مضامین این که این مسیح وجود نداشته وقتی در اورشلیم شخص دزدی را به دار زدند پطرس و بولس بعد از مدتی در فکر آن افتادند که ریاستی



حاصل نمایند آنان آن شخص دزد را نام مسیح نهادند و این دین و آئین را بنیان نمودند، وجود حضرت مسیح نعوذ بالله از اصل کذب و دروغ است.

مختصر این است که به تاریخ مراجعه کنید ملاحظه نمائید که از هزار کتاب بیشتر ردّ بر حضرت روح العالمین له الفداء مرقوم نمودند و انتشار یافت اکثر آن تألیف از اعظم رجال علمای عالم بود. با وجود این روی مبارک حضرت مسیح صبیح از افق حقیقت بعد از سیصد سال چنان درخشید که جمیع این مفتریات مانند ظلمات محو و نابود شدند و از آن کتب در تواریخ ادیان مجرد اسمی باقی ماند.

مرحوم حاجی محمد کریم خان در اواخر ایام گفته بود که ما را اعتماد بر حضرات شیعیان خالص چنان بود که تیر شهاب سبب شود پیوستگان به باب برگردند و دیگران نزدیک نروند و حال آن که نتیجه بر عکس شد و گفت این از مقتضیات زمان است.

باری مقصد این است که زعیم الدّوله ردّی بر این امر نوشته به حسب مسموع مظنون خویش تاریخی مرقوم نموده لهذا ما به نصّ قاطع جمال مبارک باید نظر به این چیزها نمائیم و آن چه مأمور به آن هستیم عمل نمائیم و آن این است که می فرماید اهل جفا را اهل وفا شمرد و بیگانه را آشنا بدانید اغیار را یار مهربان گوئید و ستمکاران را در حقّ خویش عادل شمرد ما مأمور به این هستیم و حال آن که زعیم الدّوله راوی روایت است و بانی حکایت، نه ستمکار است و نه جفاکار

عفی الله عنّا و عنه فی الآخرة و الأولى... (۲)

و در لوحی دیگر حضرت عبدالبهاء چنین می فرمایند:

عشق آباد

به واسطه جناب امین

خوی

جناب حبیب الله میر علیه بهاء الله الأبھی

ای ثابت بر پیمان در جمیع اوقات چه در شیراز و چه در آذربایجان از گلشن ایمان و ایقانت رائحه طیبه به مشام می رسید و از حنجر روحانی آن مشتاق آهنگ یا

بهاء‌الابھی استماع می‌گشت لهذا از ربّ کریم امید چنین است که روز به روز رخ برافروزی و بر عرفان و ایمان و ایقان بیفزائی سرور جنود روحانی گردی و امیر جیوش آسمانی شوی شهر بند دل‌ها را بگشائی و قلاع قلوب را فتح نمائی این قوّه جندیّه را سپاه آفاق مقاومت نتواند زیرا سلاحش عرفان و ایقان است و شمشیرش نور جهانگیر قوای جسمانی مقاومت جنود ارضی نماید نه مبارزه با لشکر آسمانی چنانچه هزاران بار تجربه گردیده: قوم ثمود عنود عدوّ صائل بودند ولی قوّه حضرت صالح را حائل نگشتند و قوم عاد هر چند بیداد نمودند با وجود این سیف روحانی حضرت هود مغمود نشد و نار الله الموقده مخمود نگشت و نمرود ذلیل هر چند صلیب سلاح را به مسامع آفاق رساند ولی خلیل جلیل را مقاومت نمود و قبطیان گمراه هر چند صفّ سپاه آراستند ولی با حضرت موسی حرب و جدال نتوانستند و یهود جحود هر چند عربده نمودند و جمال موعود را نار مخمود انگاشتند و فریاد و صیحه برافراشتند و به انواع اذیّت و جفا برخاستند ولی عاقبت مقاومت نتوانستند و صنادید حجاز سیّد بطحا را انواع اذیّت و جفا کردند و به قدر مقدور صدمه زدند و به ابتلا انداختند بلکه سیّد ابرار از شدّت هجوم هجرت فرمود و در یثرب اعلاء کلمه الله فرمود بعد اقوام مختلفه و ملل متعدده متفق شدند و حرب احزاب حاصل گشت و آن مرکز انوار محاصره شد باز مقابله نمودند.

این مختصر از تجربه‌های سابق است ولی صد افسوس که قوم لاحق چون ملتفت به این امر فارق نیستند باز در نهایت غفلت مقاومت جمال موعود خواهند و به صد هزار تیر جفا و تیغ خطا در هجومند عنقریب ملاحظه خواهند نمود که خطائی عظیم نموده‌اند بحر محیط را تضییق جویند و ابر ربیع را از فیض بدیع منع سریع خواهند، هیهات نسیم صبا از ملکوت ابھی منقطع نگردد و رائحه مشک و فا از گلشن ابھی منسوخ نشود. در ایام حضرت مسیح امر مبارک از حوالی بیت مقدّس تجاوز نمود آن چه واقع بعد حاصل و در ایام سیّد بطحا روح المقرّین له الفداء صیت جلیل محصور در حجاز بود ولی آوازه این امر عظیم در ایام مبارک به شرق و غرب رسید و الواح ملوک صادر این قوم پر لوم شنیدند و فهمیدند که سیّد ابرار را قوم جفاکار مقاومت نتوانستند باز غافلند که این امر مبارک عظیم زلزله در آفاق انداخته و این طوائف ضعیفه مقاومت نتوانند، فسوف یرون انفسهم فی خسران مبین. هم چنان که

ایشم ابن اثیم جزای عمل خویش را دید و تراه الیوم فی خسران و خذلان عظیم. جمیع یاران الهی را تکبیر ابداع ابهی برسان. جناب امین نهایت ستایش را از آن جناب می نمودند و همواره این عبد را بر طلب تأیید و توفیق می خواندند من نیز حین توجه از سطح بام به روضه مبارکه طلب تأیید از برای شما نموده و می نمایم. (۳)

و نیز در لوحی دیگر از قلم حضرت عبدالبهاء که به اعزاز جناب حاجی نیاز در مصر عزّ صدور یافته چنین آمده است:

مصر

جناب حاجی نیاز علیه بهاء الله

هو الله

ای یار روحانی از وقوعات مؤلمه می دانم که بی نهایت متألم و متأثر هستی اگر سرشک پر خون مانند رود جیحون جاری از چشمها گردد باز دل آرام نیابد و جان راحت نجوید... در ایران اعلم علمای عصر مثل کریم خان چه قدر تألیف در ردّ مرقوم نمود و همچنین غیر از او از افضل فضلاهی عهد ولی عاقبت بر عکس نتیجه بخشید سبب ترویج شد محرّری این جرائد از طلبه آنها محسوب نمی شوند. ع ع (۴)

و نیز حضرت عبدالبهاء در شرح کمالات جناب پهلوان رضا کاشانی در تذکرةالوفاء (ص ۱۶۵ - ۱۶۶) چنین می فرمایند:

«... از جمله این شخص به ظاهر عامی نزد حاجی محمد کریم خان در کاشان رفت. سؤال کرد جناب آقا، شما رکن رابعید زیرا من تشنه عرفانم و رکن رابع را شناسائی خواهم. چون جمعی از امراء سیاسی و عسکری حاضر بودند، حاجی مشارالیه گفت استغفرالله من از کسانی که مرا رکن رابع می دانند بیزارم. من ابدأ چنین ادعائی ندارم. هر کس این روایت نماید کاذب است، لعنة الله علیه. پهلوان رضا چند روز بعد دوباره نزد حاجی مذکور رفت و گفت جناب آقا، من ارشادالعوام را من البداية الی النّهایة مطالعه کرده‌ام. معرفت رکن رابع را فرض و واجب دانسته‌اید

و فی الحقیقه هم عنان امام زمان شمرده‌اید، لهذا نهایت آرزو دارم که او را بشناسم  
 شما البتّه به رکن رابع واقفید، رجا دارم به من بنمائید. حاجی مشارالیه متغیّر شد،  
 گفت رکن رابع شخص موهومی نیست، شخص معلوم است، نظیر من عمّامه به سر  
 دارد و عبائی در بر و عصائی در دست. پهلوان رضا در جواب تبسم نمود گفت  
 جناب حاجی بی ادبی است در بیان سرکار تناقض است. اوّل چنین فرمودید و حالا  
 چنین می‌فرمائید، که تغیر حاجی شدید شد و گفت حال من فرصت ندارم در وقتی  
 دیگر در این مسئله صحبت با همدیگر می‌کنیم. حال مرا معاف بدانید.

مقصود این است که این شخص به ظاهر عامی چنین رکن رابعی را به قول  
 علامّه حلیّی به رکن رابع انداخت و ملزم و حیران کرد...» (۵)  
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

تبریز

به واسطه جناب میرزا حیدر علی ایواغلی

جناب حاجی اسمعیل علیه بهاء الله

هو الله

ای بنده مقرب بهاء زحمات در سیل کبریا مقبول و ممدوح و محبوب. کتب  
 مرسوله واصل گردید بسیار به موقع رسید نزد جناب ابی الفضائل ارسال شد این  
 خدمتی عظیم بود که لجام ابن ائیم خواهد شد آن بی وفا مانند یحیی صحائفی ردّاً  
 علی الله ترتیب داده و خود را به خسران مبین انداخته، پدر بی گهرش از پیش نیشی  
 زد ولی سمّیت در خودش تأثیر کرد غباری برانگیخت و بنیان خویش برانداخت.  
 حال این پسر بی ثمر نیز مسلک پدر گرفت و نظر عبرت نگشود، او را گمان چنین  
 است که غبار این حیل و تزویر شمس منیر را مستور نماید و نار موقده ربّانیّه را  
 خاموش کند، هیهات هیهات عنقریب خواهد دید که این ابرهای تیره ناپدید شده و  
 شمس حقیقت در نهایت اشراق درخشیده، یومئذ یفرح المؤمنون و یندم الخاسرون  
 و یقولون یا ولنا علی ما فرطنا فی جنب الله و کنا قوم سوء خاسرین.

جمع یاران الهی را تحیت مشتاقانه برسان و البهائ علیهم اجمعین. ع (۶)

و نیز حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

به واسطه حضرت آقا میرزا ابوالفضل ایواغلی

جناب مشهدی اسمعیل علیه بهاء الله

هو الله

یا من استقام علی امر الله و خدم کلمة الله کتبی که به واسطه جناب آقا سیف الله ارسال نموده بودید جمیع محفوظاً و اصل گردید و نزد حضرت ابوالفضل ارسال شد این مسئله خدمت عظیمه‌ای به امر الله بود زیرا بسیار جهد شد که آن کتب به دست آید میسر نگردید لهذا این خدمت را به شما محوّل داشتم فی الحقیقه خوب از عهده بر آمدید و همچنین تحمّل مصارفات حامل آن کتب را نموده‌اید بی‌نهایت از شما راضی شدم و به ملکوت ابھی در نهایت تضرّع و ابتهال استدعای عون و عنایت نمایم که مکافات این خدمت مقرر و محتوم گردد. صحف سجّین در جمیع اطراف سبب توهین گشته لهذا حضرت ابوالفضل را تکلیف بر تحریر جواب نمودم و فی الحقیقه به نهایت همّت مشغول به تحریر جواب هستند عنقریب به تأیید ملکوت ابھی امیدوارم که جواب مرقوم اتمام گردد و در جمیع اطراف منتشر شود و علیک التّحیة و التّناء. ع ع (۷)

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می‌فرماید:

به واسطه جناب آقا میرزا سیف الله ایواغلی

جناب آقا مشهدی اسمعیل علیه بهاء الله

هو الله

ای یار عزیز در خصوص ارسال کتب مکتوبی از پیش نگاشتم و چند روز پیش به واسطه جناب ابی الفضائل نیز در این خصوص مکتوبی ارسال داشتم امیدوارم که وصول خواهد یافت و همچنین الان چون جناب آقا سیف الله عازم بود لازم شد که مکرّر بنگارم فی الحقیقه این خدمت یعنی تحصیل و ارسال کتب اهمّیت داشت زیرا قلم اعتساف هر بی‌انصاف در میدان ردّ بر حضرت خفیّ الألطف جولانی یافت و آن کتب متعدّده سمت تحریر پذیرفت هر چند در نزد ارباب بصیرت مندرجات آن

صحف هذیان و مضامین ملاعب صبیان است ولی نادان را کلمه کفر مانند ایمان لا یمیزون الیمین عن الیسار و لا یفرقون الغتّ عن السّمین لهذا اجلاف از آهنگ الواط به فرح و طرب آیند و چنان گمان کنند که آن نغمه الحان طیور است و محیر عقول و شعور پس لازم شد که جوابی ناطق و بیانی واضح و حجّتی ساطع در مقابل نعاق ناعق اقامه گردد و شما سبب شدید که آن کتب به محلّ لازم رسید و الحمد لله حضرت ابی الفضائل مشغول به تحریرند و عنقریب جواب واضح سمت تحریر خواهد یافت. هر چند جمال مبارک به قلم اعلیٰ در ملکوت ابهی جواب مقنعی به محمّد خان مرقوم فرمودند جوابی که زبان او را قطع و لسان او را تا ابدالآباد ابکم نمود، لا تسمع له صوتاً و رکزاً.

باری امیدوارم که به سبب این خدمت رخ برافروزی و حجیات نادانان را بسوزی و به نار محبّت الله بگدازی و به زحمات و مشقّات بسازی و در آن صفحات نوای خوشی بنوازی و جمیع یاران را مسرور و مشعوف و مشغوف سازی و علیک التّحیة و التّناء. ع ع (۸)

و در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

خوی

جناب آقا محمّد اسمعیل علیه بهاء الله

هو الله

ای ثابت بر پیمان مکتوبی که به جناب آقا سیّد تقی مرقوم نموده بودید رسید از قرائتش نهایت روح و ریحان حاصل گشت زیرا خبر از تبّتل و تضرّع و روح و ریحان احبّای الهی داد که الحمد لله بر امر الله ثابت و راسخند و بر محبّت الله قائم و مستقیم.

در خصوص کتابی که ابن اثیم تألیف نموده مرقوم نموده بودید حال چون جناب ابوالفضائل به ارض اقدس آمده‌اند آن کتاب را که بر ردّ فرائد مرقوم نموده با رسانی که خود حاجی محمّد کریم خان نوشته و از جمله رساله تیر شهاب و رساله سلطانیّه در آذربایجان هر جا باشد به کمال سرعت به دست آورده با یکی از

احباب از خشکی نه دریا بزودی ارسال دارید و جمیع یاران الهی را تحیت و اشتیاق این عبد ابلاغ نمائید و علیک التّحیة و الثّناء. ع ع (۹).

هو الله

ای ثابت ثابت در این خصوص نهایت سرعت لازم و واجب است. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابوالفضائل چنین می فرماید:

مصر

حضرت ابا الفضائل علیه بهاء الله

هو الله

یا من ایّده الله علی اعلاء کلمته فی الأقطار قد استحلّیت مضمون الكتاب المرسل و قرّت العیون بقرائته و طابت نفسی بتلاوته و ارتاحت روحی بمطالعتہ کیف لا و مضمونه التّوجّه الی الله و التّصمّم علی اعلاء کلمة الله و بذل الجهد ترویجاً لأمر الله. و امّا قضیة اثیم ابن الاثیم العتلّ الزّنیم الزمه الله طائره فی عنقه و اخرج له کتاباً من السّجین یلقاه منشوراً و انّی ادعو الله ان یؤیدک فی تحریر الجواب و یشرح صدرک بنور العلم و یؤید قلمک بتأیید من القلم الأعلى حتّی یكون الجواب تشریحاً للمسائل المعضلة فی هذا الباب فیخساً اتباع ذلک التّاعق المرتاب.

ربّ انّ عبدک ابا الفضل قد قام علی نصره امرک و افحام معاندیک و الزام مجادلیک و کسر شوکه محاریبک بانّاً للبرهان سارداً الدلائل القاطعة الواضحة البیان داحضاً لشبهات حزب البطلان الذین التزموا المغالطة و الکتمان حتّی یشبهه الأمر علی ضعفاء العقل و الجنان. الهی الهی ایّده علی هذا الأمر و اجر قلمه علی الأوراق اجراء یدلّ علی اشراق التّور بفیض العلم الموفور و اثبات هذا الظهور فی هذا العصر المشهور. انک انت العزیز الکریم الغفور لا اله الا انت المقتدر العزیز الغیور. به جناب آقا مشهدی اسمعیل از یش تحسین مرقوم شده باز مجدّد نیز مرقوم

گردید. ع ع (۱۰)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا جواد نخود بریز (مکاتیب، ج ۳، ص ۳۵۹

- (۳۶۰) چنین می فرمایند:

«... اما حضرات شیخیه کو کبشان افول نمود امید چنان است که بیدار گردند و هوشیار شوند...».

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا مهدی انارکی که به تاریخ ۵ صفر سنه ۱۳۳۸ه.ق/۱۹۱۹م مورخ می باشد و در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۳، ص ۳۲۸ - ۳۲۹) به طبع رسیده چنین می فرمایند:

«... الحمد لله در کرمان اهل طغیان فرو نشستند و جناب حاج زین العابدین خان اظهار عدم مداخله فرمودند، ایده الله و شیده. اجباء باید اظهار سرور و ممنونیت از ایشان نمایند...» (۱۱)

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرمایند:

جناب میرزا علی محمد خان علیه بهاء الله الأبھی ملاحظه نمایند  
هو الأبھی

ای منجذب نفحات قدس، تا به حال دو سه مکتوب مفصل و مختصر ارسال گردیده و رسیده و خواهد رسید. در خصوص جناب صفی مرقوم فرموده بودید این عباد واقفید که با طائفه و نفسی کلفتی نداشته خواه حکیم خواه سقیم خواه عارف خواه غارف خواه متحرّف خواه متصوّف. نه بی رحم مفتی هستیم که به خون آزادگان رقم زنیم و نه بی شرم قاضی که حکم شرع الهی را از بنیان براندازیم و نه بی مروّت مجتهدی که آبروی عارفان بریزیم و نه معجب و متکبر حکیمیم که با هر ناطقی در ستیزیم و نه مدعی سلوکیم که علم شکوک برافرازیم و نه عارف کاملیم که در ذرات کائنات ندای حق را استماع کنیم و در سدره انسان انکار نمائیم و نه شیخی با یال و کوپالیم که دو هزار حدیث مسلسل روایت نمائیم، بلکه اسیریم، غریبیم و ساده و فقیریم و حقیر و ذلیل در گاه ربّ قدیریم. بی سر و سامان او هستیم و بی چاره و بی درمان. از هر سری سرّ او جوئیم و در هر افقی نور او طلبیم. با جمیع ادیان به کمال روح و ریحانیم با کلّ به تمام الفتیم نه کلفت و با جمیع در فکر محبت و رحمتیم نه زحمت مأمور به دوستی و انسیم نه نفرت و وحشت. اگر ایشان در ایمان ما شبهه دارند ما در کمال عرفان ایشان مقرر و معترف. چه کنیم قسمت چنین بود و نصیب چنان، عندلیب حزین را ناله و زاری



آموختند و مرغ رنگین را ناز و طنازی فاختهٔ جانسوخته را به آه و این قرین نمودند و طاووس باغ برین را جلوهٔ نازنین شمع را افروختن آموختند و پروانه را جان سوختن. مقصود این است که ما در ایشان نظر حقارت نمودیم بلکه تعجب کردیم که با وجود این مراتب عرفان و ایقان و حقیقت شهود و عیان چگونه معنی و متمم حدیث مستور و پنهان ماند باز ملاحظه می‌کنیم که احوالات مختلف است و مقامات بی‌شمار و عارفان واقفان را حالات مختلف، شیخ سعدی گوید:

گهی بر طارم اعلیٰ نشینم - گهی تا پشت پای خود نینم.

باری، به هیچ وجه پایی ایشان نشوید انّ الانسان علی نفسه بصيرة و ان القی معاذیره. آن رساله را یکی از احباء الله مرقوم نموده بود. تا توانی سبب روح و ریحان باش و مظهر رحمت رحمن. از برای نفوس مراتب است امیدواریم که کلّ از معین انصاف بنوشند ابدأً جدال جائز نه و البهاء علیک و علی جمیع احباء الله. ع ع (۱۲)

و از قلم حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین عزّ صدور یافته است:

### هو الله الأبھی

الهی الهی هذا عبدک الذی استخلصته لباب احدیتک و اصطفیته لظهور الطاف ربّوبیتک و اجتیته بفیض حبّک و انتخبته لاشراق نور معرفتک. ای ربّ اجعله آیه توحیدک و خطبة تمجیدک و منشور محامدک و مرسوم نعتک و توفیع آثارک انک انت الکریم الودود.

ای آیت میثاق هر چند اهل شقاق چون خفّاش با نور بیمان در جنگ و پرخاشند ولی اشعهٔ ساطعهٔ عهد الست در ظلّ شجرهٔ میثاق نه چنان اشراق بر آفاق کرده که پروازی توانند و نعره و آوازی بر آرند، دعهم فی حفرةٔ خمولهم و حجر قنوطهم و هده سقوطهم انهم نقضوا عهد الله و کسروا میثاق الله و احترقوا بنار الحسد و البغضاء و القوا یوسف المیثاق فی البئر الظلماء و شروه بثمان بخس معدوده فبئس ما سوّلت لهم انفسهم و هم فی خسران مبین.

این علم مبین را جمال قدیم بلند فرمود منکوس نگردد و این شمع را ید عنایت به دهن حکمت روشن نمود خاموش نشود. بگو ای بیچارگان بلعام باعور چه

سروری یافت و قیافا چه عطایا دید و ابولهب و ابوجهل چه اجر عمل دیدند و ائیم زنیم چه فوز عظیم جست و یحیی چه حیاتی یافت؟ عنقریب شما نیز در همان حفره‌ها مقرر و مأوی خواهید یافت. شداد بیداد چه کرد نمود ععود چه از دستش برآمد فرعون بیعون چه ظفیری یافت کافر منحوس چه سعادت‌ی جست و تقی شقی چه غلبه حاصل نمود و حال آن که با چتر و علم و خیل و حشم مقاومت امرالله خواستند و بالشکر خونخوار منازعه و مهاجمه بر ابرار نمودند عاقبت خائب و خاسر گشتند، شما ای صبیان با این عنق منکسره چه خواهید کرد؟ ع ع (۱۳)

و در بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء که در بدایع الآثار (ج ۲، ص ۹۲) نقل شده چنین آمده است:

«... از جمله بیانات مبارکه به جهت احباء و مبتدی‌هائی که مشرف می‌شدند این بود که از بعد لابد نفوسی به مخالفت قیام خواهند کرد و رسائل و مقالاتی در رد امر خواهند نوشت ولی چه فائده و ثمری خواهد داشت جز این که بیشتر سبب آگاهی و اطلاع نفوس گردد. در ایران علما و رؤسا کتب بسیاری بر رد این امر نوشتند بلکه این امر را از میان بردارند و این اساس را به کلی محو و نابود کنند یکی از آن نفوس حاجی محمد کریم خان بود که چند کتاب نوشت ولی جمیع آنها محو و فراموش شد و امرالله گوشزد شرق و غرب گردید و منتشر بین امم و ملل عالم گشت...»

و نیز در بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء که در تاریخ ۵ اگست ۱۹۱۹م در حیفادا گشته چنین آمده است:

«... حاجی کریم خان ردیه بر امر نوشت و برداشت رفت به طهران که تقدیم شاه کند و خلعت و انعام گیرد. چون به طهران رسید کتاب را دست گرفته حضور شاه رفت. ناصرالدین شاه سؤال کرد: حاجی خان چه چیز است؟ گفت: قربانت شوم تیر شهاب ردأ علی الباب است. این کتاب طائفه بهائیه را محو می‌کند و تمام می‌کند. ناصرالدین شاه گفت: حاجی این کتاب و امثال آن کاری نمی‌کند، شمشیر من رفع می‌کند. حالا سر از قبر بیرون بیاورد و تماشا کند که شمشیرش چه کرد...»

## یادداشت‌ها

۱- مقصود از "جناب زعیم" میرزا مهدی خان ابن محمد جعفر تبریزی، معروف به زعیم الدوله تبریزی است که در قاهره سکونت داشت و مجله فارسی موسوم به "حکمت" را طبع و منتشر می‌ساخت. او از جمله مؤلف کتاب "مفتاح باب الابواب" به زبان عربی است که درباره تاریخ بایبه و امر بهائی به رشته تحریر در آمده است. عبارت "عسی ان تکرهوا... آیه ۲۱۶ سوره بقره - ۲ است.

برای ملاحظه شرحی درباره کتاب تیر شهاب به یادداشت‌های بخش دوم در فصل پنجم مراجعه فرمائید.

شرحی درباره سپهر و ناسخ التواریخ او در یادداشت‌های بخش قبلی این کتاب به طبع رسیده است.

۲- شرحی درباره زعیم الدوله در ذیل یادداشت شماره یک در سطور فوق مندرج است.

شرحی درباره تیر شهاب نیز در سطور فوق مسطور است.

۳- مقصود از «ائیم ابن ائیم» حاج محمد خان کرمانی پسر حاجی محمد کریم خان کرمانی است. شرحی از احوال حاج محمد خان در فهرست کتب شیخ اجل (ج ۱، ص ۵۶ - ۷۱) به طبع رسیده است.

و نیز نگاه کنید به یادداشت شماره نه در سطور ذیل و کتاب مکتب شیخی (ص ۵۹ - ۶۴).

۴- صورتی از ردیه‌های حاجی محمد کریم خان کرمانی در یادداشت‌های بخش دوم از فصل پنجم این کتاب عرضه گردیده است.

۵- ارکان اربعه بیت توحید در نظر شیخیه عبارت از توحید، نبوت، امامت و معرفت شیعه کامل است که از آن به «رکن رابع» تعبیر می‌کنند و حاجی محمد کریم خان ادعای این مقام را داشت.

اعتقاد به «رکن رابع» یا «شیعه کامل» مبتنی بر احادیث اسلامی است. از جمله در حدیثی که در رسائل الحکمه (ص ۱۳۷) نقل شده چنین آمده است که ارکان اربعه در اسم اعظم چهار رکن است:

«... فلاؤل لا اله الا الله و الثاني محمد رسول الله (ص) و الثالث نحن [ائمة] و

الرابع شیعتنا».

برای ملاحظه شرح شیخ احمد احسائی درباره این حدیث به بخش یادداشت‌های موجود در ذیل «ارکان اربعه بیت توحید» در فصل دوّم این کتاب مراجعه فرمائید.

قضایای مربوط به «رکن رابع» در مکتب شیخی (ص ۹۰ - ۹۸) و نیز در کتاب الشیخیه (ص ۲۹۸ - ۳۳۲) به تفصیل مورد شرح و بسط قرار گرفته است.

علامه حلّی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر حلّی است که از فقیهان عالم تشیع بوده و به محققّ اول و یا محققّ حلّی نیز معروف است. از مهمّ‌ترین آثار علامه حلّی کتاب شرایع الاسلام او است که شرحی مفصّل در معرفّی آن در دایرة المعارف تشیع (ج ۹، ص ۵۳۶ - ۵۳۷) به رشته تحریر در آمده است.

برای مطالعه مطالب مربوط به رکن رابع و کتاب علامه حلّی به رحیق مختوم (ج ۲، ص ۴۰۴ - ۴۰۵) مراجعه فرمائید.

۶- مقصود از «ابن اثیم» حاجی محمّد خان کرمانی فرزند حاجی محمّد کریم خان کرمانی است. نگاه کنید به یادداشت شماره ۳ در سطور فوق.

۷- مقصود از «صحف سجّین» آثار قلمی حاجی محمّد کریم خان و پسرش حاج محمّد خان کرمانی است. نگاه کنید به الواح جناب آقا مشهدی اسمعیل در سطور بعد.

۸- نگاه کنید به لوح دیگر جناب آقا محمّد اسمعیل در سطور ذیل و توضیحات مربوط به آن در ذیل شماره نه.

۹- مقصود از «ابن اثیم» حاج محمّد خان کرمانی پسر حاجی محمّد کریم خان کرمانی است. حاجی محمّد خان را کتابی به نام «تقویم العوج» است که در فهرست کتب شیخ اجل (ج ۲، ص ۶۰۲) درباره آن چنین مذکور است:

«تقویم العوج در ردّ شبهات «بایّه» در انکار وحی و معجزات انبیاء علیهم السّلام و غیره که به خواهش بعضی دوستان مرقوم فرموده‌اند.

۴۱۰۰ بیت، (د ۱۵)، فارسی - چاپی، ۱۱ شوال ۱۳۰۴».

و نیز حاج محمّد خان کرمانی صاحب کتاب شمس المضیئه در ردّ کتاب فراند است که درباره آن در فهرست کتب شیخ اجل (ج ۲، ص ۶۰۳) چنین آمده است: «شمس المضیئه در ردّ کتاب «فراند» تألیف میرزا ابوالفضل گلپایگانی که آن را

در اثبات عقاید بایّه نوشته بوده.

۱۱۰۰۰ بیت، (د ۲۱)، فارسی - چاپی، ۱۳۲۰.

درباره «شمس المضيئه» جناب مهرباخانی در کتاب زندگانی میرزا ابوالفضل گپایگانی (ص ۴۰۶ - ۴۰۹) شرحی مرقوم داشته‌اند که ذیلاً به نقل آن می‌پردازد:

### شمس المضيئه

این کتاب را حاجی محمدخان پسر حاجی محمد کریم خان که در آثار جناب ابوالفضائل به (ابن اثیم) مسمّی شده تحریر کرده و جناب ابوالفضائل جوابی بر آن نوشته که ذکرش بیاید. این کتاب در سال ۱۳۲۰ ه. ق طی ۴۱۷ صفحه نوشته شده و تمام فرائد در آن مطرح نشده بلکه عبارات مقاله اولای فرائد طرح و ردّ شده است. کتاب این شخص با این که زعیّم فرقه‌ای بوده از اکثر ردود سست‌تر و مطالب آن واهی‌تر است و عجب در این است که در اکثر نقاط که عبارت فرائد را نقل کرده در ضمن جواب، طیّ توضیحی که به عبارت فرائد داده، آن توضیح به کلی مخالف اصل بیان ابوالفضائل است. یعنی خود از بیان ابوالفضائل معنائی دیگر استنباط کرده و به همان استنباط جواب داده. لذا خواننده «شمس المضيئه» با خود می‌گوید که این شخص یا به کلی جاهل بوده و از درک مطالب فرائد عاجز و یا به غایت محیل که عمداً چنین کرده است.

یکی از دوستان حکایت می‌کرد که یکی از مریدان مرحوم ثقة الاسلام از رهبران آزادی ایران از کتاب «شمس المضيئه» نزد مراد خود یاد می‌نماید. چون حاج محمدخان این کتاب را به شیوه قال و اقول بسط داده که در ذیل (قال) مطالب فرائد را نقل و در ذیل (اقول) جواب بدان مطالب نوشته است لذا ثقة الاسلام اظهار نظر می‌کند که خوب کتابی است به شرط آن که مطالبی را که ذیل (اقول) تحریر شده حذف نمایند.

ذیلاً محض نمونه گفتار این خادم شریعه اسلامیّه و فضل و معرفت ردّ نویسان بر آئین ربّ البریّه، عباراتی از آن کتاب نقل می‌شود:

قال («یعنی ابوالفضائل می‌گوید») عجب در این است که نفوسی که به تمدّن متمدّنین اروپا فریفته شده‌اند چگونه است که بدین نکته توجه نمی‌فرمایند که زحمات همین متمدّنین در تکمیل علم رسم الارض یعنی جغرافیا مبنای عقیده و مذهب اهل تشیّع را

روشن داشت و عدم وجود شهر جابلقا را که علمای اعلام محلّ غیبت امام قرار داده بودند کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکارا ساخت. چه هنوز کتب کثیره از کبار علمای شیعه موجود است که هر یک به اسناد طویلہ عریضه خبرها در این کتب ثبت و درج نموده‌اند که فلان شخص صالح صادق القول در شهر جابلقا وارد گشت و فلان ثقه صحیح الخبر در این مدینه به خدمت امام مشرف شد و این اخبار کاذبه را در غایت جرأت در کتب خود مدون داشتند و قریب هزار سال قوم بیچاره را در قید اباطیل مقید گذاشتند. با آن که آفتاب علم موجب زوال این ظلمت شد و سیل معارف بنیان خرافات را منهدم نمود معدلک هنوز بسته عقاید خرافیه ظاهر الاستحاله‌اند و منتظر ظهور جوان هزار ساله.

اقول (حاج محمدخان جواب می‌دهد) حیرانم چرا این مرد این قدر جسور است ولی شکر می‌کنم خداوند را که بطون او را ظاهر فرمود زیرا که تا اینجا استدلال به حدیث و آیه می‌کرد. بیچاره عوام شیعه می‌پنداشتند مردی شیعی است. شاید راست گوید. الحمدلله عقیده خود را یک مرتبه ظاهر کرد و انکار نمود قول خداوند و فرمایش حجّت‌های او را.

باری این جابلقا و جابرسا دو شهر است و رای مغرب و مشرق که ارواح کفار و مؤمنین بعد از مردن آنجا مسکن می‌کنند و خداوند عالم در قرآن مجید وصف این دو شهر را فرموده که می‌فرماید: «حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة و وجد عندها قوما قلنا یا ذا القرنین اما ان تعذب و اما ان تتخذ فیهم حسناً». الی قوله «حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها ستراً». در سیر اسکندر ذی القرنین که همه جا را سیاحت کرد حتی ظلمات را پا زد و یا جوج ماجوج را مشاهده فرمود و سدّی بنا گذارد در همان سیر بهشت مغرب و جهنّم مشرق را دید. جهنّم زیر آفتاب بود در مشرق که تمام حرارت آفتاب بر اهلس می‌تابید و بهشت جائی بود که آفتاب تحت آن غروب می‌کرد و این دو محلّ دو شهر بزرگ‌اند که جابلقا و جابرسا باشد دیگر به طور بت عرض نمی‌کنم که اسم کدامیک جابلقاست و کدامیک جابرساست...

نمی‌دانم این ردّی که این مرد کرده بر کیست و برهان عجیبی اقامه نموده که متمدّنین اروپا آگاه بر این مسئله نشده‌اند. اولاً تمدّن چه دخل به این مسئله دارد، مگر هر جماعتی که متمدّن شدند می‌بایستی همه علوم را داشته باشند؟ ثانیاً به

طور قشری عرض می‌کنم بر فرض که این دو شهر روی کره زمین هم باشد، مگر سیاحان عالم آگاه بر جمیع قطعات ارض شده‌اند؟  
 گیرم چهار نفر گراف گو از بچه‌های معلّم خانه‌ها بنشینند و بگویند فرنگیان سیاحت کرده‌اند و نقشه عالم را کشیده‌اند، اولاً تو تصوّر کن چگونه سیاحت می‌کنند آیا هر قطعه از قطعات بر و بحر را قدم می‌زنند یا از هر شهری به شهری و از هر قریه‌ای به قریه‌ای می‌روند، در طرق و شوارع سیر می‌کنند؟ و از هر بلدی به بلد دیگر می‌روند؟ چنانچه دیده‌ایم نهایت در هر جا که ممکن باشد قدری هم اطراف بیابان‌ها و بعضی کوه‌ها را سیاحت می‌کنند.

سیاحان ایشان هم مردمانی هستند بسیار کم علم و کم ادراک. نهایت بعضی از ایشان علم نقشه کشی دارند یا مختصر هندسه و هیئت می‌دانند چه بسیار در نقشه‌ها دیده‌ایم که سهو کرده‌اند و اشتباه نموده‌اند در جهات و اسامی و حدود و اگر شاهد عرض مرا می‌طلبید از علمای خودشان سؤال کن که علم جغرافی شما امروز کامل‌تر است و نقشه‌های حالیّه بهتر است. و همین شاهد است بر صدق عرض من چرا که معلوم است سابقاً بعضی جاها را ندیده بودند و تازه دیده‌اند و همچنین در علوم بحرّیه که ورسید و رغرافیا (کذافی الاصل) می‌گویند سؤال کن که شما جمیع خطوط بحر را رفته‌اید؟ یا از همان اطراف و کناره‌ها و جاهای نزدیک بنادر و خشکی‌ها گذشته‌اید؟ بی شکّ احدی مدّعی نمی‌شود که همه جا را دیده‌ایم. همه مقررند که هنوز به تحت قطبین مقدورمان نیست بگذریم. در ظلمات که اکثر اوقات سال شب است نتوانستند بروند و خبری از آنجا نزد ایشان نیست. بلکه در ممالک چین تازه راه پیدا کرده‌اند و همه جا را ندیده‌اند و راه رمال نرفته‌اند و نمی‌توانند بروند. بلکه اغلب ارض در مملکت افریقا قسمی است که عبور از آنها مشکل است. پس ای کسی که دعوی عقل می‌کنی و همه بزرگان و کاملین عالم را مسخره کرده‌ای، از کجا که در محلی شهری نباشد که حضرات ندیده‌اند و بعد از این ببینند (باید دانست که صاحب شمس المضمیّه در جای دیگر از کتاب خود تصریح نموده که بزرگی این دو شهر به اندازه‌ای است که هر شهری هزار دروازه دارد و در آن شهرها هفتاد هزار زبان تکلم می‌شود) بسا در آن مقامات که حضرات نتوانسته‌اند بروند خداوند شهرها خلقت فرموده باشد و یک وقتی هم محض اتمام

حجّت و مصلحت بعضی از بندگان را موفق فرموده باشد که بروند و ببینند چنانچه مدّت‌های مدیده امریکا بود و خبر نداشتند و حال چند سالی است (!) که دیده‌اند اگر دویست سال قبل کسی اسم ینگگی دنیا را می‌برد جُهال تکذیب می‌کردند».

دربارهٔ رسالهٔ «تیر شهاب» توضیحات لازمه در یادداشت‌های بخش دوم، در فصل پنجم این کتاب مذکور شد. در این مقام مطالب مربوط به «رساله سلطانیّه» را به نقل از فهرست کتب شیخ اجل (ج ۲، ص ۴۶۴) مندرج می‌سازد:

«سلطانیّه که به خواهش مرحوم ناصرالدین شاه مرقوم فرموده‌اند در اثبات نبوت خاصّه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امامت ائمهٔ اثنی عشر علیهم السّلام و اثبات بقای وجود حضرت امام عصر عجل الله فرجه.

۵۳۰۰ بیت، (ج ۱۵)، فارسی - چاپی، ۱۷ جمادی الاولی سنه ۱۲۷۴هـ.  
برای مطالعه شرحی دربارهٔ رسالهٔ سلطانیّه به رحیق مختوم (ج ۲، ص ۳۹۹ - ۴۰۱) نیز مراجعه فرمائید.

۱۰- الواح جناب آقا مشهدی اسمعیل در صفحات قبل نقل گردید.

۱۱- مقصود از «جناب حاج زین العابدین خان»، حاج زین العابدین خان کرمانی است که پس از فوت حاج محمدخان رهبر شیخیه کرمان گردید. برای ملاحظه شرح احوال حاج زین العابدین خان به فهرست کتب شیخ اجل (ج ۱، ص ۲۹ - ۵۷) و مکتب شیخی (ص ۶۴ - ۶۸) مراجعه فرمائید.

۱۲- برای ملاحظه شرحی دربارهٔ «گهی بر طارم اعلیٰ...» به ذیل آن بیت در کتاب مآخذ اشعار (ج ۴، ص ۴۰۴ - ۴۰۶) مراجعه فرمائید.

اشارات مربوط به «جناب صفی» نیز در این مآخذ شرح و بسط یافته است. برای ملاحظه شرح مبسوط و مطالعه الواح مبارکه دربارهٔ «نه عارف کاملیم که در ذرّات کائنات ندای حق را استماع کنیم و در سدرهٔ انسان انکار نمائیم...»، که مقصود از آن حاجی ملاهادی سبزواری است به ذیل «موسی نیست که آواز...» در مآخذ اشعار (ج ۵، ص ۱۴۱ - ۱۴۸) مراجعه فرمائید.

عبارت «انّ الانسان علی نفسه...» مأخوذ از آیات ۱۴ - ۱۵ سوره قیامة - ۷۵ در قرآن است.

۱۳- هویت نفوسی که در این لوح مذکورند به اختصار چنین است:



بلعام باعور - نام یکی از علماء برجسته بنی اسرائیل در عصر حضرت موسی است. حضرت بهاءالله در لوح مصدّر به عبارت «حمد بی تحدید محبوب اقدس امنع ارفع اجلّ اعظم اکبری را لایق و سزااست...» درباره بلعام چنین می فرماید:

«... بلعام را ملاحظه نمائید که از اولیای قبل بوده به قسمی که مسلم ناس و مقبول عباد بود به شأنی که کلّ به اسمش تبرک می جستند ولکن چون فتنه الهی از افق امتحان ظاهر شد و جمال موسی از سینای قرب ربّانی مشرق گشت به ریاست مشغول شده از جمال حقّ اعراض نمود. به مجرد اعراض روح از جمیع مراتب او اخذ شد چنانچه در تورات و کتب مسطور است...».

قیافا - رهبر روحانی یهود و رئیس کهنه در عصر حضرت عیسی مسیح بود که آن حضرت را محکوم به مرگ نمود و حواریون را معذب ساخت.

ابو لهب کنیه عبدالعزی ابن عبدالمطلب - عمّ رسول الله است که با رسالت حضرت رسول اکرم به مخالفت پرداخت و دشمن سرسخت مسلمانان بود. ابو لهب پس از واقعه بدر از دنیا رفت.

ابو جهل - لقبی است که مسلمانان به عمرو بن هشام بن مغیره داده اند. او ملقب به ابوالحکم بود و چون با اسلام مخالفت نمود لقب ابو جهل یافت.

اثیم زنیم - حاجی محمّد کریم خان کرمانی است.

یحیی - میرزا یحیی ازل است.

شدّاد - نگاه کنید به یادداشت های بخش دوّم از فصل پنجم.

نمرود - لقبی برای نینوس پادشاه بابل (کلده) است. او را بانی شهر بابل دانسته اند و فرمانروای عالم شمرده اند. حضرت ابراهیم در عصر او قیام نمود و مورد ظلم و ستم نمرود قرار گرفت.

فرعون - لقب پادشاهان مصر است. منفلی پسر رامسس که پادشاه عصر حضرت موسی بود مخصوصاً به فرعون اشتهار دارد.

کافر منحوس - به ظنّ قوی مراد حاج میرزا آغاسی است که وزیر محمّد شاه بود و در شعر فخری تخلّص می کرد. میرزا آغاسی وزیری نالایق و بی تدبیر بود و در عتبات به سال ۱۲۶۵ه.ق/۱۸۴۹م از این عالم در گذشت.

تقی شقی - مقصود میرزا تقی خان امیر کبیر صدر اعظم ناصرالدّین شاه است

که فرمان به شهادت حضرت ربّ اعلی داد.

۱۴- درباره کتاب "تیر شهاب ردا علی الباب" به یادداشت‌های بخش دوم از

فصل پنجم مراجعه فرمائید.

غیر از کتب ردّیه‌ای که زعمای شیخیه علیه امر بایی و بهائی نوشته‌اند و در ضمن مطالب این فصل به آنها اشاره شد ذکر سه اثر دیگر یعنی صاعقه، صواعق البرهان و معراج السّعادة که از آثار حاجی زین العابدین خان کرمانی می‌باشد نیز مفید است. درباره صاعقه در فهرست کتب شیخ اجل (ج ۲، صفحه ۶۸۸) چنین آمده است:

«صاعقه که بخواش آقا میرزا عبدالکریم خان مخبرالملک مرقوم فرموده‌اند در ردّ یکی از باییه که بر حقّانیت باب استدلال می‌کرده که او بالاستقلال از جانب خداوند ادّعائی فوق ادعاهای سابقین داشته و منکر حجج سابقه نبوده و معجزه هم از او ظاهر شده و شریعتی باقتضای وقت و مناسب حال مردم آورده و استقامت در ادّعای خود و صبر و تحمل بلا را داشته پس برحقّ است و اطاعت او واجب است. ۲۳۵۰ بیت (هـ ۴) فارسی - چایی، محرّم ۱۳۳۰».

و درباره کتاب صواعق البرهان در فهرست کتب شیخ اجل (ج ۲، ص ۶۸۹)

چنین مذکور است:

«صواعق البرهان که به امر مرحوم آقای حاج محمدخان اعلی الله مقامه در ردّ دلایل عرفان میرزا ابوالفضل مرقوم فرموده‌اند و چون او مدّعی بوده که از مفاد کتاب و سنّت بیرون نمی‌رود ابتداء مقدمه‌ای در باب کتاب و سنّت و اجماع و دلیل عقل در ضمن چهار باب مرقوم فرموده‌اند و بعد شروع به ردّ استدلال‌هایش فرموده‌اند. ۱۸۵۰۰ بیت (هـ ۹) فارسی - چایی، عاشوراء ۱۳۲۱».

مقصود از «دلایل عرفان» در متن فوق احتمالاً کتاب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی موسوم به دلایل عرفان است که در بمبئی به سال ۱۳۱۲ هـ ق / ۱۸۹۴ م در ۳۱۷ صفحه به طبع رسیده است.

و درباره معراج السّعادة در فهرست کتب شیخ اجل (ج ۲، صفحه ۶۹۴) چنین

مستور است:

معراج السّعادة در جواب مرحوم میرزا علی رضاخان وکیل الدّوله از بهبهان در جواب از شبهاتی که بعضی باییه وارد آورده‌اند. ۵۵۰ بیت (هـ ۵) فارسی - چایی، ۱۶ ذیقعد ۱۳۴۸».

## فصل پنجم

### بخش چهارم

#### از آثار حضرت ولیّ امرالله

حضرت ولیّ امرالله در توقیع مورّخ نوروز سنه ۸۸ بدیع (۱۹۳۱م) چنین می‌فرماید: «... طولی نکشید که اشراقی اعظم و ظهوری اکمل و اتمّ از افق مدینه الله در انجمن بنی آدم جلوه نمود و از خلف خیام غیب صمدانی هیکلی مبعوث و مشهود گشت که چون اسرافیل حیات روح جدیدی در کالبد حزب مظلوم بدمید و اتمّ مقهور مایوس متشتّت را عزیز دو جهان کرد. کریم ائیم از نهیب این قیام انگشت حیرت به دندان بگرفت و شاه غدار از آثار این نهضت جدیده مبهوت و حیران شد...». (۱)

(توقیعات مبارکه، ص ۲۰)

و نیز در موضعی دیگر در همین توقیع منیع چنین می‌فرماید:

«... ای احبّای الهی آواره مردود چون ناقض حسود و یحیای جحدود و کریم عنود و عن ورائهم کلاب الأرض کلّها چنان تصوّر نمودند که ایجاد انقلاب و احداث فتن و اضطراب و ترویج شقاق و نفاق سدره الهیه را از اشراق باز دارد و ماء ملح اجاج زفیر و لهییش را بیفسرد غافل از آن که انقلاب بنفسه ممدّ آئین نازنین است و امتحان و افتتان از لوازم ضروریّه تقدّم و استحکام اساس امر حضرت رحمن...». (۲)

(توقیعات مبارکه، ص ۲۸)

حضرت ولیّ امرالله در تویح مورّخ دسامبر سنه ۱۹۳۷م (مائده آسمانی، ج ۶، ص ۵۹) از جمله چنین می‌فرماید:

«... هر چند اختلاف در امر حضرت خفی الالطاف در جمیع قرون و اعصار حتمی الوقوع است ولی عدم حدوث انشقاق در جامعه پیروان نیر آفاق از مزایای این امر منیر و خصائص این شرع جلیل است. این الکریم الایم و زملائه؟ این الازل و اتباعه؟ این الناقض الاکبر و حزبه و اعوانه؟ این مؤسّساتهم الباطلة، این دوائرهم الواسطة، این وعودهم الکاذبة، این دسائسهم الواهیة، این سیطرتهم الفانیة؟ قد خابت آمالهم و حبطت اعمالهم و ضربت علی فهم ملائكة العذاب و القتهم فی قعر النیران و بقت قصتهم عبرة للناظرین و ما بقی فی الملک الابوارق وجهه المتلألأ المنیر و آثار امره القاهر النافذ المهیمن القدير...» (۳)

و نیز حضرت ولیّ امرالله پس از شرح مصائب و مشکلاتی که بعد از شهادت حضرت ربّ اعلی در جامعه بابی به وجود آمده در کتاب قرن بدیع (ص ۲۰۲ - ۲۰۳) چنین می‌فرماید:

«... در اثر این مشکلات که آئین نازنین را احاطه نموده بود معاندین پر کین و مقدر امرالله تشجیع شدند و لوای مخالفت برافراشتند و لسان قدح و ذمّ و تقبیح و تزییف گشودند. از جمله حاجی میرزا کریم خان دشمن عنود که در بین جمع شاخص و در جاه طلبی و عوام فریبی شبه و مثل نداشت به معارضه برخاست و بر حسب اشاره شاه رساله‌ای به وضع ناهنجار تنظیم نمود و امرالله را مورد حمله عنیف قرار داد...» (۴)

و نیز در تویح قرن احبّای ایران، مورّخ نوروز سنه ۱۰۱ بدیع (۱۹۴۴م)، حضرت ولیّ امرالله چنین می‌فرماید:

«... هائم در هیماء جهل و عمی کریم زنیم بساطش منطوی و نورش مطفی گشت و مساعی و مجهوداتش در اطفاء سراج الهی هدر رفت و در اسفل درکات جحیم مقرر گزید...» (۵)

(تویحات مبارکه، ص ۲۵۷)

## یادداشت‌ها

- ۱- مقصود از "شاه غدار" ناصرالدین شاه قاجار است و "کریم اثیم" حاجی محمد کریم خان کرمانی است.
- ۲- مقصود از "آواره مردود"، عبدالحسین آواره (آیتی) تفتی است. "ناقص حسود"، میرزا محمدعلی ناقص اکبر است و "یحیای جحود"، میرزا یحیی ازل می‌باشد. "کریم عنود"، حاجی محمد کریم خان کرمانی است.
- ۳- نفوسی که در این توفیع مذکورند، یعنی "الکریم الاثیم"، "الازل" و "الناقص الاکبر" در یادداشت فوق معرفی شده‌اند.
- ۴- تصریح حضرت ولی امرالله به رساله حاجی محمد کریم خان که به اشاره شاه تنظیم شده ناظر به رساله او موسوم به ردّ باب مرتاب می‌باشد که در سال ۱۲۸۳ ه. ق/۱۸۶۷ م به درخواست ناصرالدین شاه به رشته تحریر در آمده است. و نیز نگاه کنید به یادداشت‌های فصل پنجم در بخش دوم.
- ۵- درباره "هائم در هیماء جهل و عمی کریم زنیم" شرحی مفصّل در مجلّد دوم کتاب رحیق مختوم به طبع رسیده است.

## کتاب شناسی

- آثار قلم اعلیٰ حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلیٰ (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۶-۲۰۰۲ م)، ۲ ج.
- آفتاب آمد وحید رافتی، آفتاب آمد دلیل آفتاب (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۹ م).
- آیات بیّنات حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء، آیات بیّنات (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۹ م).
- اسرار الآثار اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۴-۱۲۹ ب)، ۵ ج.
- اسرار ربّانی عبدالحمید اشراق خاوری، اسرار ربّانی - قاموس توفیق منیع صدوینج بدیع (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۱۸ ب)، ۲ ج.
- اشراقات اشراقات حضرت بهاء الله، اشراقات (بی ناشر، بی محلّ طبع)، ۲۹۵ ص.
- اصول کافی محمّد بن یعقوب الكلینی، الأصول من الکافی (طهران: اسلامیة، ۱۳۶۳ هـ ش)، ۸ ج.
- الدّریعه شیخ آغا بزرگ الطّهرانی، الدّریعه إلى تصانیف الشّیعه (نجف و مشهد: مطبعة الغری و مطبعة آستان قدس رضوی، ۱۳۵۵-۱۴۰۵ هـ ق)، ۲۶ ج.
- الشّیخیه محمّد حسن آل الطّالقانی، الشّیخیه نشأتها و تطورها و مصادر دراستها (بیروت: الآمال، ۱۹۹۹ م).
- الوان در آثار بهائی وحید رافتی، الوان در آثار بهائی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۸۸ م).
- بحار الانوار محمّد باقر مجلسی، بحار الأنوار (طهران: اسلامیة، ۱۳۶۲-۱۳۶۵ هـ ش)، ۱۱۰ ج.

- بدایع معانی و تفسیر  
تفسیر
- و حیدر آفتی، بدایع معانی و تفسیر (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۱۲ م).
- بهجت الصدور  
بهجت الصدور
- حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی، بهجت الصدور (هوفهایم: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۲ م).
- بیان فارسی  
پژوهشنامه
- حضرت ربّ اعلیٰ، بیان فارسی (بی تاریخ و بی محلّ طبع)، ۱۶+۳۲۸ ص  
پژوهشنامه، سال سوّم، شماره اوّل، ۱۹۹۹ م.
- تاریخ رجال  
ایران
- مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران (طهران: زوّار، ۱۳۴۷-۱۳۵۱ هـ ش)، ۶ ج.
- تاریخ نبیل  
تاریخ نبیل
- محمّد نبیل اعظم زرنندی، تاریخ نبیل زرنندی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۱۷ ب).
- تذکرة الوفاء  
توقیعات مبارکه
- حضرت عبدالبهاء، تذکرة الوفاء (هوفهایم: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۲ م).  
حضرت ولی امرالله، توقیعات مبارکه ۱۰۲-۱۰۹ بدیع (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۵ ب).
- توقیعات مبارکه  
توقیعات مبارکه
- توقیعات مبارکه (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۹۲ م).
- چهار رساله  
تاریخی
- ابوالقاسم افغان، چهار رساله تاریخی درباره طاهره قرّة العین (دارمشتات: عصر جدید، ۱۹۹۹ م).
- حروف حیّ  
حروف حیّ
- هوشنگ گهرریز، حروف حیّ (نیودهلنی: مرآت، ۱۹۹۳ م).
- حصن حصین  
شریعت الله
- حضرت ولی امرالله، حصن حصین شریعت الله (هوفهایم: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۹۷ م).
- حضرت باب  
حضرت باب
- نصرت الله محمّد حسینی، حضرت باب (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۵ م).
- حضرت نقطه  
اولی
- محمّد علی فیضی، حضرت نقطه اولی (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۹۴ م).
- حیوة النفس  
خاطرات حبیب
- در ابتدای جوامع الکلم (طبع سنگی، ۱۲۷۳ هـ ق-۱۸۵۷ م) طبع شده است.  
حبیب مؤیّد، خاطرات حبیب (هوفهایم: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۹۸ م)، ج ۱.
- خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر  
خوشه‌ها
- (سویس: انجمن ادب و هنر، ۱۹۹۵ م)، ج ۶.
- دانشنامه قرآن  
دانشنامه قرآن
- بهاء الدین خرّمشاهی، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی (طهران: دوستان-ناهد، ۱۳۷۷ هـ ش)، ۲ ج.

- دايرة المعارف تشیع (طهران: بنياد اسلامي طاهر، ۱۳۶۶-۱۳۹۰ هـ ش)،  
۱۴ ج.
- دايرة المعارف تشیع  
دلائل سبعة  
دليل المتحیرين
- حضرت ربّ اعلى، دلائل سبعة (طهران: بی تاریخ، بی ناشر).  
سيد كاظم رشتي، دليل المتحیرين (بی محلّ طبع، طبع سنگی، ترجمه  
محمدرضی بن محمدرضا، ربيع الاول ۱۲۷۶ هـ ق / اکتبر ۱۸۵۹ م).
- دور بهائی  
رحیق مختوم
- حضرت ولی امرالله، دور بهائی (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۸۸ م).  
عبد الحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات،  
۱۳۰-۱۳۱ ب)، ۲ ج.
- رسائل الحکمة  
روضه کافی
- شیخ احمد احسائی، رسائل الحکمة (بیروت: الدار العالمية، ۱۹۹۳ م).  
محمد بن یعقوب الكليني، الروضة من الکافی (طهران: دار الکتب  
الإسلامية، ۱۳۶۲ هـ ش).
- رهبران و  
رهروان
- اسدالله فاضل مازندرانی، رهبران و رهروان (طهران: مؤسسه ملی  
مطبوعات، ۱۳۱-۱۳۲ ب)، ۲ ج.
- زندگانی میرزا  
ابوالفضل
- روح الله مهرباخانی، زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی (لانگنهاین:  
لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۸۸ م).
- سفینه عرفان  
شرح الزيارة
- سفینه عرفان (دارمشتات: عصر جدید، ۱۹۹۸ م - ۲۰۰۵ م)، ۸ ج.  
شیخ احمد احسائی، شرح الزيارة الجامعة الكبيرة (بیروت: دار المفید،  
۱۹۹۹ م)، ۴ ج.
- شرح الفوائد  
شرح القصیده
- شیخ احمد احسائی، شرح الفوائد (طبع سنگی، ۱۲۷۴ هـ ق، طبع حاجی  
میرزا محمد شفیع).
- شرح القصیده  
شرح خطبه  
طتنجیه
- سيد كاظم رشتي، شرح القصیده (طبع سنگی، ۱۲۷۲ هـ ق).  
سيد كاظم رشتي، شرح خطبه طتنجیه (طبع سنگی، ۱۲۷۰ هـ ق).
- شرح گلشن راز  
شرح گلشن راز
- شمس الدین محمد لاهیجی، مفاتیح الإعجاز فی شرح گلشن راز  
(طهران: زوّار، ۱۳۷۱ هـ ش).
- شیخی گری  
بابی گری
- مرتضی مدرّسی چهاردهی، شیخی گری بابی گری از نظر فلسفه، تاریخ و  
اجتماع (طهران: فروغی، ۱۳۴۵ هـ ش).



- ظهور الحقّ اسدالله فاضل مازندرانی، ظهور الحقّ (طهران: بی ناشر، بی تاریخ)، ج ۳. (تجدید طبع در آلمان: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۸ م).
- فرهنگ سید جعفر سجّادی، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی (طهران: طهوری، ۱۹۹۱ م).
- اصطلاحات عرفانی
- فرهنگ ابوالفضل مصفّی، فرهنگ اصطلاحات نجومی (طهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ ه.ش).
- اصطلاحات نجومی
- فرهنگ سیروس شمیسا، فرهنگ تلمیحات (طهران: فردوسی، ۱۳۷۱ ه.ش).
- تلمیحات
- فرهنگ معارف سید جعفر سجّادی، فرهنگ معارف اسلامی (طهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۷-۱۳۶۳ ه.ش)، ۴ ج.
- فرهنگ معارف اسلامی
- فصل الخطاب ابوالفضل گلپایگانی، فصل الخطاب (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۵ م).
- فصل الخطاب
- فهرست آثار فهرست آثار مبارکه حضرت نقطه اولی (طهران: لجنة ملی محفظه آثار، ۱۳۵ ب).
- مبارکه حضرت نقطه اولی
- فهرست کتب ابوالقاسم بن زین العابدین [کرمانی]، فهرست کتب مرحوم شیخ اجل اوحد مرحوم شیخ احمد احسانی و سایر مشایخ عظام (کرمان: سعادت، بی تاریخ)، دو جلد در یک جلد.
- فهرست کتب شیخ اجل
- قاموس ایقان عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس ایقان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۷-۱۲۸ ب)، ۴ ج.
- قاموس ایقان
- قاموس کتاب نصرت الله محمد حسینی، قاموس کتاب اقدس (استرالیا: سنچوری پرس، ۲۰۰۸ م).
- قاموس کتاب اقدس
- قاموس کتاب مقدس هاگس، قاموس کتاب مقدس (طهران: اساطیر، ۱۳۷۷ ه.ش).
- قاموس کتاب مقدس
- کتاب اقدس حضرت بهاء الله، کتاب اقدس (حیفا: مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ م).
- کتاب اقدس
- کتاب الرجعة شیخ احمد احسانی، کتاب الرجعة (بیروت: الدار العالمیه، ۱۹۹۳ م).
- کتاب الرجعة

- کتاب ایقان حضرت بهاء‌الله، کتاب ایقان (هوفهایم: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۹۸م).
- کتاب بدیع حضرت بهاء‌الله، کتاب بدیع (هوفهایم: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۸م).
- کتاب بیان فارسی حضرت نقطه اولی، کتاب بیان فارسی (طهران: بی‌ناشر، بی‌تاریخ).
- کتاب قرن بدیع حضرت ولی امرالله، کتاب قرن بدیع (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۲م)، ترجمه نصرالله مودت.
- کشکول شیخ احمد احسائی، کشکول الأحسائی (بیروت: دار المحجة البيضاء ۲۰۰۴م)، دو جلد در یک جلد.
- کلمات مکنونه کلمات مکنونه کاشانی، کلمات مکنونه (طهران: فراهانی، ۱۳۴۲ هـ.ش).
- لثالی الحکمة حضرت بهاء‌الله، لثالی الحکمة (ریودوزانیرو: دار النشر البهائیه، ۱۹۸۶-۱۹۹۱)، ۳ ج.
- لوح شیخ حضرت بهاء‌الله، لوح شیخ (ابن ذنب)، (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰م).
- مائدة آسمانی عبدالله الحمید اشراق‌خاوری، مائدة آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۸-۱۳۰ ب)، ۹ ج.
- مآخذ اشعار وحید رأفتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۰-۲۰۰۸م)، ۵ ج.
- مجموعه آثار حضرت ربّ اعلی، مجموعه آثار حضرت اعلی (طهران: لجنة ملی محفظة آثار، ۱۳۳ ب)، شماره ۵۳، ۸۲، ۸۶ و ۹۸.
- مجموعه آثار حضرت بهاء‌الله، مجموعه آثار قلم اعلی (طهران: لجنة ملی محفظة آثار، ۱۳۳ ب)، شماره ۴۱-۴۲، ۶۰، ۶۷ و ۶۸.
- مجموعه الواح حضرت بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰م).
- محاضرات عبدالله الحمید اشراق‌خاوری، محاضرات (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۰-۱۲۱ ب)، ۲ ج. تجدید طبع در آلمان: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۸۷م، ۲ جلد در یک جلد.
- مصایح هدايت عزیرالله سلیمانی اردکانی، مصایح هدايت (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۱-۱۳۲ ب)، ۹ ج.
- معارف و معارف سید مصطفی حسینی دشتی، معارف و معاریف (قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۹ هـ.ش)، ۵ ج.
- مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان (طهران: طبع کتاب، ۱۳۸۸ هـ.ق).

- مقاله شخصی  
سیاح  
مکاتیب عبدالبهاء  
مکتب شیخی  
منتخباتی از آثار  
نوادر الأخبار  
نهج البلاغه  
یادگار  
یادنامه مصباح  
منیر
- حضرت عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح (هوفهایم: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۱ م).
- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (قاہرہ: کردستان علمیه و فرج الله زکی، ۱۳۲۸-۱۳۴۰ هـ ق)، ج ۱-۳ و (طهران: مؤسسہ ملی مطبوعات، ۱۲۱-۱۳۴ ب)، ج ۴-۸.
- هنری کرین، مکتب شیخی از حکمت الہی شیعی (طهران: تابان، ۱۹۶۷ م)، ترجمہ فریدون بہمنیار.
- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله (هوفهایم: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۶ م).
- ملاً محسن فیض کاشانی، نوادر الأخبار (طهران: مؤسسہ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰ هـ ش)، تحقیق مهدی انصاری قمی.
- حضرت علی بن ابی طالب، نهج البلاغه (طهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰ هـ ش)، ترجمہ سید جعفر شہیدی.
- مجله یادگار (طهران: ۱۳۲۳-۱۳۲۸ هـ ش)، مدیر مسؤول و سردبیر عباس اقبال.
- وحید رأفتی، یادنامه مصباح منیر (هوفهایم: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۶ م).

## فهرست اعلام و اہم مطالب

فہرست الفبائی ذیل شامل مہم ترین اسامی علم و عنوان مطالب اصلی مندرج در این کتاب است. نام و القاب طلعات مقدسہ بہائی و اسامی علمی نظیر قرآن، شیخ احمد احسانی، سید کاظم رشتی، شیخی و شیخیہ، کہ در غالب صفحات کتاب بہ تکرار مذکور شدہ، در این فہرست نیامدہ است.

آ	ابادہ ۱۱۰
آثار قلم اعلیٰ، کتاب ۶۸، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۴۳	ابو الفتح محمد بطاح ۱۷۷
آدم، حضرت ۲۵، ۱۲۸	ابوالفضل گلیایگانی ۱۶، ۱۲۹، ۲۳۰-۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۰
آذربایجان ۱۸۰، ۱۸۶، ۲۲۷	ابوالقاسم ابراہیمی ۲۲۱
آفتاب آمد دلیل آفتاب، کتاب ۴۲	ابوالقاسم ساعت ساز ۱۵۵
آقا بزرگ طہرانی، شیخ ۳۳	ابوجہل ۲۴۳
آل اللہ ۳۶، ۵۳	ابولہب ۲۴۳
آوارہ ن کہ بہ عبدالحسین آوارہ	اتقان، کتاب ۱۹۲
آہنگ بدیع، مجلہ ۱۳۸	اثیم ن کہ بہ محمد کریم خان کرمانی
آیات بینات، کتاب ۱۲۶، ۱۵۴	اثیم ابن اثیم ن کہ بہ محمدخان کرمانی
<b>الف</b>	احسن القصص، کتاب ن کہ بہ قیوم الاسماء
اباذر غفاری ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۶۱	احمد آقازادہ ۸۲
ابراہیم، حاجی ۸۸	احمد معلّم، ملّا ۹۹
ابراہیم، حضرت ۱۴۴، ۲۴۳	اختلاف و انشقاق ۲۴۶-۲۴۷
ابراہیم خان منیر دیوان ۱۷۶	اخلاق و اعمال ۲۰۵
ابن اثیم ن کہ بہ محمدخان کرمانی	ادریس ۲۲۱
ابن اصمغ ۱۹۲	ارادہ - مشیت ۳۶
ابن حجر ۱۶۳، ۱۷۰	ارشاد العوام، کتاب ۱۸۷، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۳۰
ابن عقدہ ۲۷، ۲۸	ارض شین ن کہ بہ شیراز

۱۳۱، ۱۱۵-۱۱۷، ۱۰۸، ۷۱، ۶۸	ارض صاد ن کک به اصفهان
انبیاء، نبوت ۸۷	ارض فاء ن کک به فارس
انجیل ۱۱۰، ۱۵۳	ارض کاف و راء ن کک به کرمان
انجیل متی ۱۱۳	ارکان اربعہ ۸۵، ۱۳۹-۱۳۶، ۱۶۷، ۲۲۱-۲۲۰، ۲۳۷
انجیل یوحنا ۱۱۳	ازہاق باطل، کتاب ۲۱۶، ۲۲۰
انسان کامل ۸۶، ۹۴	استقامت ۲۰۹
انقطاع ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۱۰	اسرار الآثار، کتاب ۲۱، ۲۳، ۲۷، ۳۵، ۵۰، ۵۶، ۵۸، ۶۵، ۶۸، ۷۱، ۷۶، ۸۰، ۱۰۹
انوار اربعہ ۱۶۷، ۱۷۱	۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۳، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۳
انوار النعمانیہ، کتاب ۱۱۴	اسرار ربّانی، کتاب ۱۷۸
اولیاء - ولایت ۸۷	اسفل - اعلیٰ ۴۸، ۴۹
اورشلیم ۲۲۶	اسکندر ذی القرنین ۲۴۰
اہل بیان ۹۱، ۲۰۹-۲۰۸	اسم، اسماء ۵۰، ۵۲، ۵۸-۵۵، ۶۲-۶۱
ایاس ابن معویہ ۱۹۲	اسمعیل، حاجی مشہدی ۲۳۳-۲۳۰، ۲۴۲
ایام اللہ ۹۶	اشراق خاوری ن کک بہ عبدلحمید اشراق خاوری
ایران ۲۰۷	اشراقات، کتاب ۲۲۳
ایقان، کتاب ن کک بہ کتاب ایقان	اشراقیون، اشراقیین ۵۳، ۵۷، ۶۵-۶۲
<b>ب</b>	اشعیاء ۱۰۲، ۱۱۲
باء و نقطہ ۱۵۳	اصدق، اسم اللہ ۱۹۰
بائین ۵۹	اصفہان ۳۹، ۴۹، ۹۳، ۹۵، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۵۹
باب الباب ن کک بہ حسین بشروی، ملأ	اصول کافی، کتاب ۲۸، ۳۰، ۳۴، ۵۲، ۵۶، ۷۷
بابل ۲۴۳	افریقا ۲۴۱
بایبٹ - ولایت ۱۱۷	افلاطون ۵۷
بایبٹن ۱۰، ۲۴-۲۳، ۷۵، ۸۲-۸۱	افلاک تسعہ ۷۲-۷۱
بادکوبہ ۱۵۸	الف - باء ۱۲۹
باقر تبریزی، ملأ ۱۵۱	الف قائمہ ۱۱۱
باقر، حضرت ۴۰	الوان در آثار بہائی، کتاب ۱۷۱
بالاسری ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۲۳-۲۲۲	الیاس ۲۲۱
بحار الانوار، کتاب ۲۹-۲۸، ۳۸، ۴۲، ۴۸-۴۷، ۷۲، ۷۶، ۱۴۳-۱۴۲، ۱۸۵، ۲۱۶	اماء اللہ ۱۰۲، ۱۰۷
بحرین ۱۴۷-۱۴۶	امام ثانی عشر ۱۶۲
بدایع الآثار، کتاب ۲۳۶	امرء القیس ۱۹۷
بدایع معانی و تفسیر، کتاب ۱۱۳، ۱۷۰-۱۶۹	امر و خلق، کتاب ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۶۹، ۱۷۰
برسی، رجب ۶۶	امّ ہانی ۳۸
بشیر الہی ۱۵۹	امیر المؤمنین، حضرت ۳۶، ۴۰، ۴۷-۴۶، ۴۹، ۶۶،

- بعد حین ۴۰، ۴۲، ۸۵، ۱۳۲-۱۲۹، ۱۴۵، ۱۵۰-  
 تقویم العوج، کتاب ۲۳۸  
 تقی خان امیر کبیر ۲۴۴  
 ۱۷۸  
 ۱۹۶، ۱۶۴، ۷۹  
 بقیة اللہ ۷۹، ۱۸۲، ۱۸۵  
 بلعام باعور ۲۳۶، ۲۴۳  
 بنو امیہ ۲۹  
 بنو عباس ۲۹  
 بولس ۲۲۷  
 بہاء ۱۰۹  
 بہجت الصدور، کتاب ۱۴۲  
 بہروز بہرامی ۱۰  
 بیان فارسی، کتاب ۴۱، ۴۹-۴۴، ۹۱، ۹۵، ۱۱۵،  
 ۲۱۱، ۱۸۶، ۱۲۷، ۱۱۷  
 بیت المقدس ۲۲۸
- ث**  
 نمود ۶۰، ۲۲۸
- ج**  
 جابلقا - جابلسا ۹۱، ۱۷۱-۱۷۰، ۱۷۰-۲۴۱  
 جبرئیل، جبرائیل ۲۱۰، ۲۲۱  
 جبر و اختیار ۳۴  
 جسم و جسد ۳۱  
 جلیل ارومہای ۱۵۱  
 جعفر صادق، امام ن ک بہ صادق، حضرت امام  
 جعفر کشفی ۳۰، ۳۴-۳۳  
 جنات خمسہ ۷۴  
 جنان ثمانیہ ۷۶-۷۴، ۸۱، ۸۳  
 جنّت و نار ۳۷  
 جواد کربلائی، سید ۱۴، ۵۹، ۶۵-۶۴  
 جوامع الکلم، کتاب ۱۰۸
- چ**  
 چین ۲۴۱
- ح**  
 حاتم طائی ۱۹۲  
 حافظ ۱۵  
 حجاز ۲۲۸
- پروین نجمی ۱۷  
 پژوهشنامہ، نشریہ ۱۹۰  
 پشت سری ۲۲۳-۲۲۱  
 پطرس شمعون ۱۰۴، ۱۱۴-۱۱۳، ۱۶۱، ۲۲۷  
 پونہ درخشان ۱۷  
 پهلوان رضا کاشانی ۲۳۰-۲۲۹
- ت**  
 تاریخ رجال ایران، کتاب ۱۱۳، ۱۸۱، ۲۱۵  
 تاریخ نبیل زرنندی ۹، ۴۲، ۱۱۱، ۱۴۳  
 تبریز ۲۱۸  
 تثلیث و تربیع ۷۵-۷۴، ۱۴۹  
 تذکرۃ الوفا، کتاب ۱۴۷، ۲۲۹  
 تفسیر بسملہ ۱۵۴-۱۵۳  
 تفسیر سورۃ بقرہ ۲۱  
 تفسیر سورۃ کوثر ۲۸-۲۵، ۵۵  
 تفسیر ہاء ۷۵  
 تفسیر سورۃ یوسف ن ک بہ قیوم الاسماء

خطبة الافتخار ۶۶	حسن بجزستانی ۱۵۱
خطبه ششقیه ۶۵	حسن خراسانی، حاجی میرزا ۷۸، ۸۱-۸۰
خطبه طنجیه ۶۷-۶۶، ۶۹، ۱۰۸	حسن گوهر ۱۸۶
خلیج فارس ۱۴۷	حسین بن عصفور ۲۲۲
خوارج ۱۸۵-۱۸۴	حسین بن علی، امام ۱۴۰، ۱۴۴
خورنق و سدیر ۱۹۲	حسین بشروئی، ملا ۲۴، ۳۵، ۴۲، ۹۵، ۱۵۰، ۱۵۲
خوسف ۱۵۶	حسین قمی ۹۰، ۱۹۸
خوشه‌ها، نشریه ۱۰، ۲۲	حسین یزدی، سید ۱۵۱
	حدیث جابر ۷۴، ۷۶
۵	حدیث قدر ۱۱۴، ۱۲۷
دانشنامه قرآن، کتاب ۱۰، ۵۵، ۱۱۱	حدیث مشیت ۷۷
داود، حضرت ۶۵	حدیث مفضل ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۱۴
درویش علی لربختیاری ۱۱۱	حروف حی ۹۵، ۱۵۱، ۲۱۱
دعای سحر ۴۰، ۴۲	حروف حی، کتاب ۷۳
دعای صباح ۵۲، ۵۷	حصن حصین شریعت الله، کتاب ۱۷۹
دلائل سبعة، کتاب ۴۱-۳۹، ۴۸، ۱۳۱، ۱۷۱	حضرت باب، کتاب ۱۰، ۲۱-۱۹، ۲۳، ۲۷، ۳۷، ۴۱، ۴۷، ۶۴
دلائل العرفان، کتاب ۲۴۵	حضرت حجّت ۹۶
دلیل المتحیرین، کتاب ۱۳۱	حضرت نقطه اولی، کتاب ۱۸۳
دور بهائی، رساله ۱۴۱، ۱۴۳	حظائر سبعة ۷۴
دایرة المعارف تشیع ۱۰، ۳۴، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۸۵، ۲۱۵-۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۸	حلال و حرام ۲۸
دنيس مكك ايون ۱۰	حماد ۱۹۹
دریفوس بارنی ۱۴۸	حمیراء ۳۸-۳۷
ذ	حناء، حناس، حنان ۱۱۳
ذئب ۱۲۲	حیدرعلی، میرزا ۱۲۶
ذبیح، ذبیح ۴۴، ۱۴۰	حین ۱۶۵-۱۶۴
الذریعة، کتاب ۳۳، ۶۶	حیوة النفس، کتاب ۱۳۸-۱۳۷
ذکر الله ۱۶۴	خ
ر	خاتم انبیاء، خاتم النبیین ۱۲۴، ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۱۰
رئیس ۹۹، ۱۱۰	خاطرات حبیب، کتاب ۱۶۰
رجعت ۳۹	ختمی لاهوری ۱۶
رجعت حسینی ۸۵، ۱۴۴-۱۴۰	خدابخش قوچانی ۱۵۱
رحیق مختوم، کتاب ۹۴، ۱۱۳-۱۱۲، ۱۳۲، ۱۴۲،	خضرم ۱۹۴، ۲۲۱
	خطبة بیان ۶۶

۲۱۳	۲۴۸، ۲۴۲، ۲۳۸، ۲۲۲، ۲۱۸، ۱۸۱
سرچاہ ۲۰۳	ردّ باب مرتاب، کتاب ۲۱۹، ۲۴۸
سرّ قدر ۱۶۷-۱۶۸	رسائل الحکمة ۷۲، ۷۶، ۱۳۸، ۱۷۱-۱۷۰، ۱۷۰، ۲۳۸
سرّ من رأى ۱۵۰	رساله رشتیہ ۹۷-۹۶، ۱۰۸
سروش بہرام جیوہ ۱۵۵	رساله سلطانیہ ۲۴۲
سعدی ۲۳۵	رساله سلوک ۱۹
سعید ہندی ۱۵۱	رقشاء ۱۲۲، ۱۲۷
سفینۃ عرفان، نشریہ ۱۳۷، ۱۹۰	رکن رابع ۲۱۰-۲۱۰، ۲۲۳-۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۸-
سلسلہ ثمانیہ ۷۴-۷۳	۲۳۷
سلمان فارسی ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۶۱، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۴	رکن و مقام ۲۷
سلیمان خان افشار ۶۶	رناتا امینیان ۱۷
سموأل ۱۹۲	روضۃ مبارکہ ۲۲۹
سنابرق، کتاب ۳۴-۳۰	رہبران و رہروان، کتاب ۱۰
سنہ تسع ۱۳۲-۱۲۹، ۱۶۵-۱۶۴، ۱۷۴، ۱۷۸	
سنی ۱۰۲	
سورۃ الانوار ۲۳	زبور ۱۵۳
سورۃ اللّم ۱۴۳	زرقاء یمامہ ۱۹۲
سورۃ القدر ۲۳	زعیم الدّولہ ۲۲۷-۲۲۵، ۲۳۷
سورہ آل عمران ۵۶	زلیخا ۱۹۷
سورہ احسن القصص ۱۴۶	زمرد خضراء ۱۶۶
سورہ اسراء ۵۸	زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی، کتاب ۲۳۹
سورہ اعراف ۹۷	زوراء ۴۴
سورہ انبیاء ۵۸، ۱۱۲	زین العابدین خان کرمانی ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۴
سورہ انعام ۶۵، ۷۲، ۱۸۹	زین المقربین ۱۹۰، ۲۰۶، ۲۱۵
سورہ بقرہ ۱۸۵، ۲۳۷	
سورہ جن ۱۷۰	
سورہ حاقہ ۷۵، ۱۱۲	ژنا گہرریز ۱۷
سورہ حجر ۱۲۸	
سورہ دخان ۱۸۹، ۲۱۲	
سورہ رحمن ۱۵	سپہر کاشانی ۲۰۴-۲۰۲، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۳۷
سورہ سبا ۶۵	سجاد، حضرت ۷۴، ۷۶
سورہ شوری ۱۳۷	سجن اعظم ۱۲۴
سورہ ص ۱۳۱	سجبان وائل ۱۹۲
سورہ صافات ۷۱، ۷۷	سرّ تنکیس ۸۵، ۱۱۴-۹۴، ۱۲۸، ۱۴۵، ۱۶۱-
سورہ عبس ۴۱	۱۵۵، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۷-۱۷۶، ۱۹۹،



شیعہ، شیعان ۱۰۴-۱۰۲، ۱۱۹، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۹،	سورہ عنکبوت ۵۶
۱۶۲، ۱۷۲، ۲۰۲-۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۰،	سورہ غافر ۱۲۸
۲۱۶، ۲۲۳-۲۲۲، ۲۲۷	سورہ فاتحہ ۵۹
شیوا محمد حسن ۱۷	سورہ ق ۱۱۲
	سورہ قیامہ ۲۴۳
<b>ص</b>	سورہ کہف ۱۳۸
صائن قلعه ۶۶	سورہ لقمان ۱۳۸
صادق، حضرت امام ۳۰، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۴۶	سورہ مائدہ ۵۸
صاعقہ، کتاب ۲۴۴	سورہ ملک ۷۷
صالح، حضرت ۲۲۸	سورہ نجم ۶۵
صحیفہ جعفریہ ۳۰	سورہ نحل ۱۳۷
صحیفہ شرح دعاء غیبت ۳۲-۳۰، ۳۷، ۱۸۴	سورہ نور ۹۵، ۹۵
صحیفہ عدلیہ ۳۷-۳۶، ۱۳۷	سیاہ چال طهران ۴۲، ۱۳۲، ۱۶۴
صدرائین ۵۳، ۵۷	سید الشہداء، حضرت ۳۷، ۴۰، ۱۲۳
صراط ۸۹	سی فصل، کتاب ۲۱۹
صفی علی شاہ ۲۳۴، ۲۴۲	
صواعق البرہان، کتاب ۲۴۵-۲۴۴	<b>ش</b>
صواعق محرکہ، کتاب ۱۶۳	شداد ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۳۶، ۲۴۳
	شرح الزیارہ، کتاب ۳۸، ۴۳، ۴۷، ۴۹، ۷۷، ۱۳۸
<b>ط</b>	شرح القوائد، کتاب ۹۷، ۱۰۹، ۱۶۷، ۲۱۳
طاہرہ ۱۵۲-۱۵۱، ۱۶۹	شرح القصیدہ، کتاب ۳۲، ۳۵، ۸۵، ۱۳۵-۱۳۳،
طبایع اربعہ ۲۲۱	۱۴۶-۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۴-۱۵۳، ۱۶۹-۱۶۸، ۱۷۳
طراز الاطلس، کتاب ۱۶۰	شرح خطبہ طننجیہ، کتاب ۱۴، ۲۱۳
طراز اللہ سمندری ۱۵۴	شرح دعاء غیبت ۴۲، ۹۵
طف ۱۰۳، ۱۴۲	شرح سورہ بقرہ ۲۶
طور ۷۲	شرح عرفانی غزلہای حافظ، کتاب ۱۶
طهران ۴۲، ۱۶۳، ۱۷۸	شرح گلشن راز، کتاب ۴۴-۴۳
	شمس الضحیٰ ۱۴۷
<b>ظ</b>	شمس المزیئہ، کتاب ۲۳۹، ۲۴۲
ظہور حسینی ن ک بہ رجعت حسینی	شہاب الدین سہروردی ۵۷
ظہور الحق، کتاب ۲۲، ۳۵-۳۴، ۷۳، ۷۸، ۸۲	شہاب ثاقب، کتاب ۲۱۷
۲۱۹، ۱۸۳، ۱۸۱، ۱۱۳، ۹۵	شیخ اکبر، ابن عربی ۱۷۰
	شیخی گری - بابی گری، کتاب ۱۰
<b>ع</b>	الشیخہ نشأتہا...، کتاب ۱۰
عاد ۶۰، ۲۲۸	شیراز ۳۰، ۷۹، ۸۷، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۴۸، ۲۲۷

- عامر بن طفیل ۱۹۲  
عایشہ ۳۸  
عبدالباقی افندی ۱۳۳  
عبدالجلیل ارومیہ ای ۷۴-۷۳، ۲۴۶، ۲۴۸  
عبدالحسین آوارہ ۲۴۸، ۲۴۶  
عبدالحمید اشراق خاوری ۱۲۸، ۱۶۰، ۱۷۷  
عبدالخالق، ملا ۴۱، ۴۳  
عبدالرحیم یزدی ۲۰  
عبدالله خان ۹۲، ۹۵  
عبدالله فاضل زرقانی ۲۳  
عتبات ۴۵، ۱۶۴  
عراق ۹۸، ۹۸  
عرفاء ۸۷  
عزیزالله جدّاب ۱۰۵  
عشق آباد ۲۲۷  
عظیم، شیخ ۴۲، ۷۸  
عقبہ زمردی ۱۶۸-۱۶۶، ۱۴۵  
العلامة الجلیل احمد...، کتاب ۱۰  
علامہ حلی ۲۳۰، ۲۳۸  
علی ابن سمیری ۲۲۲  
علی ابن محمّد ہادی عسکری ۳۳  
علی افنان، سید ۲۰۵  
علی اکبر اردستانی ۹۱  
علی بجستانی ۱۳۳، ۱۳۵  
علی بسطامی ۱۵۱  
علی رضا پاشا ۱۳۳  
عمار یاسر ۱۶۱  
عناصر اربعہ ۲۲۰  
عندلیب ۲۰۴  
عیسی مسیح، حضرت ۱۶، ۴۶، ۶۰، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۴۴، ۲۲۱، ۲۴۳  
ف  
فارس ۴۱، ۱۹۵  
فاضل شیرازی ۱۶۲، ۱۷۰  
فاضل مازندرانی ۲۱، ۲۳، ۲۷، ۳۵، ۵۰، ۵۸، ۶۸  
۸۰، ۸۰، ۱۱۰، ۲۲۰، ۲۲۲  
فتح علی شاہ ۲۱۵  
فرائد، کتاب ۲۳۹  
فرار نقبا ۸۵، ۱۲۵-۱۱۵  
فردوس ۵۶  
فرعون ۲۵، ۶۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۴۴  
فرہنگ اصطلاحات و لغات عرفانی ۵۵، ۸۳  
فرہنگ اصطلاحات نجومی ۷۲  
فرہنگ تلمیحات ۶۵  
فرہنگ معارف اسلامی ۵۵  
فریدہ رحمانی ۱۷  
فصل الخطاب، کتاب ۱۶  
فطرت ۱۹۳، ۱۹۸  
فطرۃ السّلیمہ، کتاب ۲۲۰  
فوائد، کتاب ۲۶، ۲۸  
فہرست آثار مبارکہ، کتاب ۵۰  
فہرست کتب شیخ اجل ۱۰، ۲۸، ۴۲، ۵۷، ۵۸، ۶۶، ۱۰۹، ۱۸۱، ۲۱۸-۲۱۶، ۲۳۷، ۲۴۴  
۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۴  
ق  
قائم، قائم منتظر، قائم موعود ۱۳-۱۱، ۱۶، ۲۹-  
۲۸، ۴۸-۴۷، ۷۳، ۹۱-۸۹، ۹۷-۹۶، ۱۱۱-۱۱۰، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۰-۱۱۷، ۱۲۲،  
۱۲۶-۱۲۵، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۶۳-  
۱۶۲، ۱۷۳-۱۶۹، ۱۷۷، ۱۹۸، ۲۰۹،  
۲۱۴  
قائم در اصلاہ ۱۹۸  
قاسم خان مستوفی ۲۰۶  
قاف و کاف ۷۱  
قاموس ایقان، کتاب ۹، ۹۴، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۸،  
۱۸۱، ۱۸۴، ۲۱۱، ۲۱۶  
قاموس کتاب اقدس ۱۷۰، ۱۸۱  
قاموس کتاب مقدّس ۱۱۳، ۱۱۶

گندم پاک کن، محمد جعفر اصفہانی ۱۷۰، ۴۹

قبطیان ۲۲۸

قدر و قضا ۳۴، ۱۲۴، ۱۶۸-۱۶۶

قدوس ۱۵۲-۱۵۱

ل

لات و عزى ۶۰

قس بن صاعده ۱۹۲

لثالی الحکمة، کتاب ۹۴، ۱۰۴، ۱۱۶، ۲۲۳

قناع ن ک به لوح قناع

لثالی درخشان، کتاب ۱۳۲

قنبر عباس ۲۱۰، ۲۲۴

لسان الملک ن ک به سپهر

قواعد قوم ۱۹۶

لقمان ۱۹۲

قیافا ۲۳۶، ۲۴۳

لوح ابن ذنب ۴۲ و نیز ن ک به لوح شیخ

قیامت ۹۱، ۹۶

لوح اشراقات ۱۰۳

قیس ابن زهیر ۱۹۲

لوح درویش علی لر ۹۷

قیوم الاسماء، کتاب ۲۳، ۱۵۰

لوح شیخ ۶۸، ۹۱، ۱۳۱

ک

لوح قناع ۸۹، ۹۴، ۹۷، ۱۱۱، ۱۶۲، ۱۹۹-۱۹۰

کاظم خان منشی ۱۶۵

۲۱۵-۲۱۳

کامران اقبال ۱۰

لوح محفوظ ۱۶۶

کتاب اقدس ۹۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۱۴

م

کتاب الرجعة ۱۴۲

مآخذ اشعار، کتاب ۸۳، ۱۲۷، ۱۷۰، ۲۱۲، ۲۲۳

کتاب ایقان ۸۶، ۹۴، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۸

۲۴۳-۲۴۲

۱۸۶، ۱۸۹، ۲۱۱، ۲۱۵

مازندران ۷۸

کتاب بدیع ۳۴، ۹۳، ۱۸۶

مائده آسمانی، کتاب ۴۲، ۹۴، ۱۱۳-۱۱۱، ۱۳۰

کتاب قرن بدیع ۱۷۲، ۱۷۷، ۲۴۷

۱۳۵، ۱۴۶، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۹۰، ۲۴۷

کربلا ۲۱، ۸۰، ۱۴۷، ۱۵۰

مبدأ و معاد ۳۴

کرمان ۱۳، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۴

مثانی ۱۱۱

کریم ن ک به محمد کریم خان کرمانی

مثث - مربع ۷۵-۷۴

کریم اثیم ن ک به محمد کریم خان کرمانی

مجمع البحرین، کتاب ۲۱۴

کشکول، کتاب ۱۶۷

مجموعه آثار، کتاب ۱۹، ۲۱، ۲۷-۲۵، ۳۳-۳۰

کاظمین ۱۳۳

۳۷-۳۶، ۵۵، ۶۴، ۷۱، ۷۵، ۸۱-۸۰

کلمات مکتونه ۵۶، ۱۶۶

۹۴، ۹۹، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۷۰، ۱۸۴

کلینی ۳۰

۲۱۰، ۲۲۳

کمیل ۴۰، ۴۲

مجموعه الواح، کتاب ۸۹، ۹۷، ۱۲۶، ۱۶۶، ۱۹۰

کوفه ۴۸-۴۷، ۶۶، ۱۶۹

مجموعه‌ای از الواح، کتاب ۱۱۸

مجمهرات ۱۹۷

گ

محاضرات، کتاب ۶۵، ۸۳، ۹۴-۹۵، ۱۱۳، ۱۳۳

گندم پاک کن ۴۸، ۱۶۰

۱۹۰

گندم پاک کن، خاندان ۱۵۹-۱۵۸

- محبوب الشہداء ۱۲۷  
 محبوب عالم، کتاب ۱۷۰  
 محسن فیض ۵۶  
 محمد ابدال مراغہ ای ۱۵۱  
 محمد اسمعیل، حاجی ۹۳  
 محمد افنان ۱۳۸  
 محمد باقر اصفہانی ۴۲، ۳۹  
 محمد باقر حرف حی ۱۵۱  
 محمد تقی افنان ۲۰۱  
 محمد تقی ممقانی ۱۸۰  
 محمد جعفر ہدایتی ۱۷۶  
 محمد حسن آل الطالقانی ۱۰  
 محمد حسن حرف حی ۱۵۱  
 محمد حسن نجفی، شیخ ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۶۰-۱۵۸  
 محمد حسین امام جمعه ۱۲۷  
 محمد خان کرمانی، حاجی ۲۲۱، ۲۳۰-۲۲۹  
 ۲۳۳-۲۳۲، ۲۴۰-۲۳۷  
 محمد رسول اللہ، حضرت ۶۰، ۱۹۲  
 محمد روضہ خوان ۱۵۱  
 محمد شاہ ۵۸، ۲۱۵، ۲۴۴  
 محمد علی اسبر ۱۰  
 محمد علی شیرازی ۲۱۲  
 محمد علی قزوینی ۱۵۱  
 محمد علی مدرس ۷۲  
 محمد علی ناقض اکبر ۲۴۶، ۲۴۷  
 محمد علی نہری ۱۴۷  
 محمد کریم خان کرمانی، حاجی ۱۰-۱۳، ۹۸،  
 ۱۰۰، ۱۱۲-۱۱۱، ۱۵۶، ۱۸۶-۱۸۰،  
 ۱۹۰-۱۸۹، ۲۰۶-۱۹۹، ۲۱۲-۲۱۱،  
 ۲۱۶، ۲۲۱-۲۱۹، ۲۲۷-۲۲۵، ۲۲۹،  
 ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۸  
 محمود خوئی ۱۵۱  
 محیط کرمانی ۱۸۶  
 مدینہ ۶۶، ۲۲۸  
 مراتب اربعہ توحید ۳۸  
 مرتضیٰ قلی، ملا ۴۱، ۴۳  
 مستدرک الوسائل، کتاب ۱۲۷  
 مسجد الاقصیٰ ۳۸  
 مسجد الحرام ۳۸  
 مسیح، حضرت ۲۲۸-۲۲۶ و نیز ن ک بہ عیسیٰ  
 مسیح  
 مشائین ۵۳، ۵۷  
 مشارق انوار الیقین، کتاب ۶۶، ۱۰۸  
 مشہد ۷۸  
 مشیت، ارادہ ۳۶  
 مصابیح ہدایت، کتاب ۶۴، ۱۷۰  
 مصر ۲۰۳، ۲۲۹  
 مطالعہ معارف بہائی، رسالہ ۱۰  
 مظہرین مقدمین ۱۰، ۴۱  
 معاد ۳۷  
 معراج ۳۸-۳۷، ۱۸۸-۱۸۷  
 معراج السعاده، کتاب ۲۴۵-۲۴۴  
 معارف و معاریف، کتاب ۳۸  
 معاون التجار نراقی ۱۵۵  
 معلقات ۱۹۷  
 معن بن زائدہ ۱۹۲  
 معیار الفقہ، کتاب ۲۱۲  
 مفاتیح الجنان، کتاب ۴۲، ۵۷  
 مفتاح باب الابواب، کتاب ۲۲۶، ۲۳۷  
 مقاله شخصی سیاح ۱۶۴  
 مقنع کندی ۱۹۱  
 مکاتیب عبدالبہاء، کتاب ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۳۴  
 مکتب شیخی، کتاب ۱۰، ۱۸۱، ۲۳۸-۲۳۷، ۲۴۲  
 مکفہر، مکفہرات ۲۷، ۵۱، ۵۵، ۶۰  
 مکلم طور ۶۸، ۶۹، ۸۹، ۱۱۵، ۱۲۰، ۲۰۹  
 مکلم موسیٰ ۶۸-۶۷  
 مکہ ۳۹-۳۸، ۴۱  
 ملانکہ ۲۲۱  
 ملا صدرا ۵۷  
 منتخباتی از آثار، کتاب ۱۴۱

- من ینظہرہ اللہ ۴۸  
 موسیٰ، حضرت ۴۸-۴۷، ۵۴، ۶۰، ۷۰  
 موصل ۱۳۳  
 مہدی خوئی ۹۳، ۹۵  
 مہدی دہجی، سید ۱۹۰، ۲۰۰  
 مہدی موعود، منتظر ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۹۰، ۱۰۰،  
 ۱۰۹، ۱۹۹  
 مہربان خدابخش بھجت ۱۷۶  
 مہلہل ۱۹۲  
 میرزا آغاسی ۲۴۴  
 میرزا آقای افغان ۲۰۳  
 میزان ۸۹
- ن**  
 نادر سعیدی ۱۳۹  
 ناسخ التواریخ، کتاب ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۶-۲۱۵  
 ناصرالدین شاہ ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۳۷-۲۳۶، ۲۴۸  
 ناقض اکبر ن ک بہ محمدعلی ناقض اکبر  
 نبیل اعظم زرنندی ۱۷۴  
 نجبا - نقباء ۸۳، ۸۷، ۱۲۷-۱۱۵  
 نجف ۱۰۳  
 نسیم ثابت شرقی ۱۷  
 نشو و نما، نہضت شیخہ ۱۵۲-۱۴۸  
 نصاریٰ ۹۱، ۱۲۴، ۱۹۷  
 نعمت اللہ جزایری ۱۱۴  
 نفس کلیہ ۱۶۷  
 نقباء - نجباء ن ک بہ نجبا - نقباء  
 نقطہ و الف ۵۹  
 نقطہ و باء ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۷  
 نقطہ و ہاء ۱۴۹، ۱۵۴-۱۵۳، ۱۶۸  
 نمرود ۱۴۱، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۴۳  
 نوادر الاخبار، کتاب ۲۸، ۴۷، ۱۶۹  
 نوافلاطونی ۵۷  
 نوح ۶۰  
 نورین تیرین ۱۱، ۸۶-۸۴، ۹۴، ۱۲۷، ۱۴۷-۱۴۶
- نہج البلاغہ، کتاب ۴۹، ۵۶، ۶۵  
**و**  
 واو ۱۰۰-۹۶، ۱۱۲-۱۱۰، ۱۱۰، ۱۷۷-۱۷۶، ۱۹۹  
 واو و ہاء ۱۹۹  
 وحید بھمدی ۲۰  
 ورقای شہید ۸۷، ۹۲، ۹۵  
 وصی و ولی ۲۰۸-۲۰۹
- ہ**  
 ہاء و واو ۱۹۲  
 ہادی دولت آبادی ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۵۹-۱۵۸، ۲۰۷،  
 ۲۲۳  
 ہادی سبزواری، حاجی ملا ۲۴۳
- ی**  
 یادگار، مجلہ ۱۸۱  
 یادنامہ مصباح منیر، کتاب ۷۵، ۱۱۳  
 یثرب ن ک بہ مدینہ  
 یحییٰ ازل ۲۴۳، ۲۴۷  
 یحییٰ معمدانی ۱۴۴  
 یسوع ۱۱۱، ۱۱۴  
 یوحنا ۱۷۵  
 یوسف اردبیلی ۱۵۱  
 یوسف، حضرت ۱۴۴  
 یوم اللہ ۱۰۶  
 یهود ۹۱، ۱۲۴، ۱۹۷، ۲۲۸  
 یهودای اسخریوطی ۱۵۲

**Nasím-i-Saharí**

Shaykhí Concepts in the Bábí and Bahá'í Writings

by Vahid Rafati

Bahá'í-Verlag

2014-171 B.E.

Germany - Hofheim

ISBN: 978-3-87037-551-5

Order no: RA5-004-01-S-FA

# **Nasím-i-Saharí**

**Shaykhí Concepts  
in the Bábí and Bahá'í Writings**

by

**Vahid Rafati**

**Bahá'í-Verlag**